

۱۰

۹

واریق

مجله ماهانه فرهنگی فارسی و ترکی
آیلیق تورکجه و فارسجا فرهنگی نشریه

آلتینجی ایل صایی ۹ و ۱۰ (آردیجیل صایی ۶۷ و ۶۸)
سال ششم شماره ۹ و ۱۰ (شماره مسلسل ۶۷ و ۶۸)

آذر و دی ۱۳۶۳

(شماره امتیاز ۷۵۳۸)

این مجله بهیچ حزب و گروهی بستگی ندارد

VARLIQ

Monthly
PERSIAN AND TURKISH JOURNAL
6th Year No. 9, 10 (Serial No. 67, 68)
Dec, Jan 1985

Address Veli—ASR Ave. Bidi Str. No. 17
Tehran, Iran

قیمت ۱۵۰ ریال

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ایچینده کیلر

(فهرست)

- | | |
|----|-------------------------------------------------------------------|
| ۲ | ۱- دیباچه‌ای بر منشور شیطان: دکتر حمید نطقی |
| ۱۹ | ۲- رباعیاتی از نسیمی: دکتر جواد هیئت |
| ۲۱ | ۳- ملا رفیع قزوینی: پرنسور غلامحسین بیگدلی |
| ۳۰ | ۴- ایچینده: سونمز |
| ۳۱ | ۵- حضرت محمد (ص) ین اوگودلری: ج. هیئت |
| ۳۲ | ۶- آنادیلیمیز و ملی وارلیقیمیز اوغروندا خاطرهلر (۱۰): م. ع-قرزانه |
| ۴۱ | ۷- شعر: ب. وهایزاده |
| ۴۲ | ۸- ضائب تبریزی کیست (۳): حمید سید نقوی (حامد) |
| ۵۵ | ۹- آیریلیق شرابی: جهانشاه خدیوی خلغالی |
| ۵۶ | ۱۰- غزل: یغتیار |
| ۵۷ | ۱۱- شیرین دیل: حمید سید نقوی (حامد) |
| ۵۸ | ۱۲- وارلیق: محمد حسین ملحی (طوقان) |
| ۵۹ | ۱۳- وارلیق مجله‌سی نین بیرینجی جدولی: نمرینی |
| ۶۱ | ۱۴- بی‌خانمان: ابوالقاسم حالت |
| ۶۳ | ۱۵- آنالارسوزو: منظوری خامنه‌ای |
| ۶۴ | ۱۶- حق عاشقلاریمیزدان «ویسل» ین حیاتی: ح. م. ساوالان |
| ۷۲ | ۱۷- گلن مکتوبلار |
| ۷۴ | ۱۸- استاد شهریارا خطاب: افشار |
| ۷۶ | ۱۹- جبهه‌دن (خوزستانیمیز): رضا اورمان |
| ۷۷ | ۲۰- قاراقیش: دوکتور حمید نطقی |
| ۷۸ | ۲۱- توخارقانلی عاشق عباس (۳): علی کمالی |
| ۹۴ | ۲۲- من کیم: میر هدایت حصاری |
| ۹۵ | ۲۳- روزنامه مکافات (خوی): صمد سرداری‌نیا |



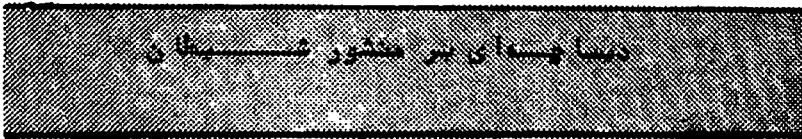
وارلیق

آیاتیق نوز کجه و لاریجا فرهنگلی نشریه
مجله ماهانه فرهنگلی لاری و ترکی

التینجی ایل - آذر و دی ۱۳۶۳ شمسی

دوکتور حمید نطقی

=====



نژادپرستی از شومترین بلاهاست که بر کشوری می تواند مسلط شود. به عنوان مقدمه بررسی کوتاهی که در باب ریشه‌های کهن این بیماری در سرزمین ما تقدیم خواهد شد، با استفاده از نظرات و گواهیهای دانشمندان در اینجا به مردود بودن نژادپرستی از نظر دین اسلام و دانش امروز اشاره خواهیم کرد. امید است این نقل قولها عطف کفایتی تر به بررسی مورد بحث آینده را آسانتر سازد. دکتر حمید نطقی

نظریه نژادپرستی از نظر اسلام، انسانیت و دانش بی هیچ تردیدی مردود است. در سوره مبارکه روم در آیه‌های ۲۱ و ۲۲ چنین آمده :

و من آیاتہ ان خلَقَ لَکُم مِّنْ اَنفُسِکُم
ازواجاً لَتَسَکُنُوا الَیہَا و جَعَلَ بَیْنَکُم
و رَحْمَةً اَن فِی ذَلِکَ لآیَاتٍ لِّقَوْمٍ یَّتَفَكَّرُونَ (۲۱)

و من آیاتہ خلَقَ السَّمَوَاتِ و الارضِ و اَخْتَلَفَ
اَلسَّیْنَتِکُمْ و اَلوَانِکُمْ اَن فِی ذَلِکَ لآیَاتٍ لِّلْعَالَمِیْنَ (۲۲)

ترجمه این آیات در تفسیر المیزان استاد علامه سید محمد حسین طباطبائی رضوان الله علیه (به ترجمه استاد سید محمد باقر موسوی همدانی جلد ۱۶ صفحات ۲۴۴ و ۲۶۱) چنین آمده است :

" و یکی از آیات او اینست که برای شما از خود شما همسران درست کرد تا بسوی آنان میل کنید. آرامش گیرید و بین شما مودت و رحمت قرار داد

و در همین آیت ها هست برای مردمی که تفکر کنند (۲۱).

و یکی از آیات او خلقت آسمانها و زمین و اختلاف زبانهای شما و رنگهایتان است که در اینها آیاتی است برای دانشمندان (۲۲) - " .

در سوره مبارکه نساء نیز آیه نخست چنین است :
يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ
وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا
كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ
وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا .

یعنی :

ای مردم از خدایتان بترسید . خدایی که همه شما را از یک تن آفرید و همسرش را نیز از او پدید آورد و از آن دو مردان و زنان بسیاری پراکنده ساخت و بترسید از خدایی که بنام او از هم دیگر خواهشها می کنید و بترسید از قطع رحم که خدا مراقب شماست .

(تفسیر المیزان - ترجمه استاد محمد رضا صالحی کرمانی جلد ۴ ص ۲۲۹)

همانگونه که ملاحظه می شود بشرا یک نفس واحدیه وجود آمده و همه مردم و این همه توده های مزدورن تنها از این خانواده جدا شده اند .

در سوره بقره نیز در آیه ۱۳۶ چنین می فرماید :

قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ
إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَاسْحَابَ
وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ
رَبِّهِمْ لَا نُفِئُ رِقَابَ بَيْنَ أُمَّةٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ

یعنی :

" بگوئید ایمان آورده ایم بخدا آنچه بر ما نازل شده و آنچه برای ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط (قبائل بنی اسرائیل) نازل گردید و آنچه به پیغمبران از طرف پروردگارشان داده شد ما هیچ فرقی میان آنها نمی گذاریم و تسلیم خدا هستیم ."

(تفسیر المیزان - به ترجمه استاد ناصر مکارم شیرازی . جلد ۱ ص ۴۳۱)

در این آیه شریفه دقت خوانندگان را به خصوص باید به معنی ژرف "هیچ فرقی میان آنها نمی گذاریم" جلب کرد .

در آیه سیزدهم سوره مبارکه حجرات چنین فرمود :

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَ

جَمَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ
عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ،
یعنی :

هان ای مردم ما شما را از یک مرد و یک زن آفریدیم و شما را تیره‌هایی
بزرگ و تیره‌هایی کوچک کردیم تا یکدیگر را بشناسید نه اینکه یکدیگر
فخر کنید و فخر و کرامت نزد خدا تنها به تقوی است و گرامی تر شما
با تقوی تر شماست که خدا دانای باخبر است.

(تفسیرالمیزان - به ترجمه استاد سید محمد باقر موسوی همدانی

جلد ۱۸ صفحه ۵۰۹)

برای استفاده بیشتر تفسیری را که استاد علامه مرحوم سید محمد حسین
طباطبائی برای این آیه نگاشته اند از تفسیر المیزان عیناً می آوریم :
" کلمه شعوب جمع شعب به کسر ه شین و سکون عین است به طوری که
مجمع البیان گفته به معنای قبیله بزرگی از مردم است مانند قبیله
ربیع و مضر (در عرب) و کلمه قبائل جمع قبیله است که جمعیتی کوچکتر از
شعب است و تیره‌ای از آن است مانند تیم که یکی از مضر است .

بعضی هم گفته اند مطلب به عکس است و شعوب جمعیت‌های کمتر از قبائل
است ، بطوری که چند شعب یک قبیله را تشکیل می دهد ، اگر این جمعیت‌ها را
شعب خوانده اند چون از یک قبیله منشعب می شوند ، راغب می گوید شعب
عبارت است از قبیله‌ای که از یک قبیله دیگر منشعب گردد و جمع آن شعوب
می آید و در کلام خدای عزوجل هم آمده : شعوبا و قبائل .

و اما کلمه شعب در مورد زمین عبارت است از دامنه چندره که اگر از
طرف دامنه نگاه کنی به نظرت می رسد یک زمین است که در آخر چندره شده و
اگر از طرف دره‌ها نگاه کنی به نظرت می رسد که چندتکه زمین است که در آخر
یکی شده و لذا بعضی گفته اند این کلمه هم بجای کلمه اجتماع استعمال می
شود مثلاً می گویی " شعبت " یعنی من جمع شدم و هم بجای تفرقه استعمال
می شود ، مثل اینکه می گویی " شعبت " یعنی من جدا شدم ، این بود گفتار راغب
بعضی دیگر گفته اند شعوب به معنای نژادهای غیر عرب از قبیل ترک و
فارس و اردو و افریقی و ؛ مثال اینهاست و کلمه قبائل به معنای
تیره‌های عربی است و ظاهراً مال این قول به یکی از همان دو قول قبلی است
و بزودی در بحث روایتی آینده تتمه این گفتار می آید انشاء الله تعالی .
مفسرین گفته اند آیه شریفه در این مقام است که زیر آب تباخر به انساب

را بزند، و بنا بر این مراد به جمله " من ذکر و انثی " آدم و حوا خواهد بود و معنای آیه چنین می شود: که ما مردم را از یک پدر و یک مادر آفریدیم و همه شما از آن دو تن منتشر شده اید. چه سفیدتان، چه سیاهتان چه عربتان چه عجمتان. و ما شما را شعبه ها و قبیله های مختلف کردیم نه برای اینکه طائفه های از شما به سایرین برتری و کرامت داشت بلکه صرفاً برای این بود که یکدیگر را بشناسید و امر اجتماعتان و مواصلاّت معاملاّتتان بهتر انجام گیرد. چون اگر فرض شود که مردم همگی یک جور و یک شکل باشند و نتیجتاً یکدیگر را نشناسند رشته اجتماع از هم می گسلد و انسانیت فانی می گردد. پس غرض از اینکه مردم را شعبه شعبه و قبیله قبیله کردن این بود، نه اینکه یکدیگر تفاخر کنند، تفاخر به انساب و تفاخر به پدران و مادران.

و بعضی از مفسرین گفته اند مراد به ذکر و انثی مطلق مرد و زن است و آیه شریفه در این مقام است که مطلق تفاضل به طبقات به سفید پوستی و سیاه پوستی به عربیت و عجمیت و به غنی و فقر و به بردگی و مولائی و به مردی و زنی را از بین ببرد. و معنای آیه این است که: هان ای مردم ما شما را از یک مرد و یک زن آفریدیم پس هر یک از شما انسانی هستید متولد از دو انسان و از این جهت هیچ فرقی با یکدیگر ندارید و اختلافی هم که در بین شما هست و شما را شعبه شعبه و قبیله قبیله کرده اختلافی است مربوط به جعل الهی نه به کرامت و فضیلتی که در بین بعضی از شما بر بعضی دیگر باشد، بلکه برای این است که یکدیگر را بشناسید و نظام اجتماعتان کامل شود.

بعضی دیگر از مفسرین یعنی صاحبان همان وجه اول به این تفسیر اعتراض کرده اند: به اینکه آیه شریفه در این سیاق است که تفاخر به انساب را از بین ببرد و آنرا نکوهش کند به شهادت اینکه می فرماید: " وجعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا " و ترتیب این فرض بنا بر این وجهی که شما ذکر کردید روشن نیست. چون بنا بر وجه شما سخن از مذمت تفاخر به حسب و نسب در بین نمی آید شما می گوئید آیه در صدد الغای مطلق تفاضل است ولی ممکن است به این معترض گفته شود که اختلاف در انساب هم یکی از مصداق اختلاف طبقاتی است و بنای وجه بالا برای این اساس است که می گوید آیه در صدد نفی اختلاف طبقاتی بتما می مصدق آن است. و هم چنانکه ممکن است تفاخر به انساب را نفی و مذمت کنیم به این دلیل که همه انساب و دودمانها منتهی به یک مرد و زن می شود و تما می

مردم در این پدر و مادر در شریکند. همچنین ممکن است همین مطلب را نفسی و مذمت بکنیم به این دلیل که هر انسانی متولد از دوا انسان می شود و همه مردم در این جهت شریکند.

ولی حق مطلب این است که جمله: "وجعلناکم شعوبا و قبائل" اگر بگوئیم ظهور در مذمت تفاوتها بخصوص انساب دارد و جاه اول وجه تراس است و گونه و جه دوم بهتر است، چون عمومی تر است.

"ان اکرمکم عندالله اتقا کم"، این جمله مطلبی جدید را بیان می کند و آن عبارت است از این است که چه چیزی نزد خدا احترام وارزش دارد. تا قبل از این جمله می فرمود: مردم از این جهت که مردمند همه با هم برابرند و هیچ اختلافی و فضیلتی در بین آنان نیست، کسی بر کسی برتری ندارد و اختلافی که در خلقت آنان دیده می شود که شعبه شعبه و قبیله قبیله است تنها با این منظور در بین آنان به وجود آمده که یکدیگر را بهناسند تا اجتماعی که در بین شان منعقد شده نظام بپذیرد و اختلاف در بین شان تمام گردد. چون اگر شناسائی نباشد نه پای تعاون در کار می آید و نه اختلاف. پس غرض از اختلافی که در بشر قرار داده شده این بود نه اینکه بیکدیگر تفاخر کنند. یکی به نسب خود ببالد. یکی به سفیدی پوستش فخر بفروشد و یکی بخاطر همین امتیازات موهوم دیگران را در بند بندگی خود بکشد و یکی دیگری را استخدام کند و یکی بر دیگری استعلا و بزرگی بفروشد و در نتیجه کار بشر بدینجا برسد که فسادش تری و خشکی عالم را بپوشاند و حرث و نسل را نابود نموده همان اجتماعی که دوا درش بود درد بی درمانش بشود. در این جمله می خواهد امتیازی که در بین آنها باید باشد بیان کند اما نه امتیاز موهوم. امتیازی که در نزد خدا امتیاز است و حقیقتا کرامت و امتیاز است."

(تفسیر المیزان - به ترجمه استاد سید باقر موسوی همدانی جلد ۱۸)

از صفحه ۵۱۵ تا ۵۱۸

نتیجه آنکه بهتر شمردن تیره ای بر تیره دیگر و فلان نژاد بر دیگر نژادها. در اسلام جایی ندارد و بعلاوه درباره رفتار انسانی دستور الهی چنین است:

یا ایها الذین آمنوا لایسخر قوم من قوم، عسی ان یکونوا خیراً منهم و لایسواء من نساء عسی ان یکون خیراً منهم و لایلمزوا انفسکم و لایتنابزوا

بِالْألقاب بِسْمِ الأسمِ الفسوقِ بعدالایمانِ ومن لم
يَتَّبِعْ فالوئك هم الظالمون (سوره مبارکه حجرات آیه ۱۱)
در تفسیر المیزان (جلد ۱۸ از صفحه ۵۵۸ بعد) درباره این آیه
چنین می خوانیم :

" کلمه سفریه که مبداء اشتقاق کلمه "تسخیر" است . به معنای استهزا است
و استهزای عبارت است از اینکه چیزی بگوئی که با آن کسی را حقیر و خوار
بشماری . حال چه چنین چیزی را به زبان بگوئی و یا به این منظور اشاره ای
کنی و یا عملاً تقلید طرف را در آوری بطوری که بینندگان و شنوندگان بالطبع
از آن سخن و یا اشاره و یا تقلید در آوردن بختند . کلمه " قوم به معنای جماعت
است که البته در اصل به معنای حماعتی از رجالند و شامل زنان نمی شود .
چون مردانند که به امور مهمه قیام می کنند نه زنان و این معنای آیه مراد به
کلمه " قوم) است چون در همین آیه زنان را در مقابل لفظ قوم قرار داده " .
آنچه از سیاق استفاده می شود این است که می خواهد بفرماید :
هیچ کسی را مسخره نکنید . چون ممکن است آن کس نزد خدا از شما بهتر
باشد ... "

" کلمه " لمز (در : ولا تلمزوا انفسکم) که مصدر تلمزوا است
به معنای این است که مسلمانان در یک مجتمع زندگی می کنند و در حقیقت
همه از همند و فاش کردن عیب یک نفر در حقیقت تف بالاسری است که بصورت
خودت می افتد پس باید از لمز دیگران بطور جدی احتراز جست ... همانطور
که حاضر نیستی دیگران عیب ترا بگویند ... "

" کلمه " تمیز (در : ولا تنابزوا بالالقباب بسْمِ الأسمِ الفسوقِ
بعدالایمان) بصدای بالای نون و باء به معنی لقب است . بطوری که
گفته اند به معنی لقبهای زشت است پس تنابز که باب تفاعل و طرفینی
است به معنای اینست که مسلمانان به یک دیگر لقب زشت دهند مثل اینکه
این به او بگویند حسن تبه کار ... حسن سفید و امثال آن ... و مراد اسم
در جمله بسْمِ الأسمِ الفسوقِ ذکر است ، از این باب است که در فارسی هم
می گوئیم اسم فلانی به سخاوت در رفته یعنی ذکرش سر زبانهاست و بنا
بر این معنای بسْمِ الأسمِ ، بسْمِ الذکر است . یعنی بدذکری است ذکر مرده می
که ایمان آورده اند به فسوق و اینکه آنان را به بدی یاد کنی . چون مؤمن
بدان جهت که مؤمن است سزاوارتر است که همواره به خیر یاد شود و به او طعنه
زده نشود و چیزی که اگر بشنود نا راحت شود درباره اش گفته نیاید مثلاً

نگویند پدرش چنین ویا مادرش چنان بوده " .

"ممکن هم هست مراد به کلمه اسم سمت و علامت باشد و معنی جمله چنین باشد که بد علامتی است اینکه انسانی را بعد از ایمان به داغ فسوق علامت بگذاری و به علامتی زشت یادش کنی " .

به دنبال همین آیه شریفه است که اندکی فراتر سخن از شناسایی متقابل اقوام و قبول همدیگر ونهی از تفاخر و برتری جوئی می رود .

(آیه شریفه سیزدهم که ذکر آن رفت /

با در نظر گرفتن این دستورها اینک نمونه را از "تاریخ ادبیات ایران" (تالیف دکتر ذبیح الله صفا ، جلد ۵ ، بخش یکم ، تهران ۱۳۶۲ صفحه ۶۳) با هم بخوانیم : (تاکیدها از ماست) .

"... اگر کسی همه فعلهای این مجلد را به دقت بخواند خواهد دید در دوره‌یی که تصور می کنیم ایران از قید اسارت زردپوستان آسیای مرکزی رسته بود، چگونه گرفتار مصیبت کسانی شد که ترک تر از ترک بودند قبائل و اقوام مختلفی که همان درختخوشیها و همان سنتهای ترکمانان و حتی زبان و اصطلاحهای لشگری و کشوری آنان را بی کم و کاست در این عهد بنگار بردند... باز خواهید دید در دوره‌یی که وحدت ایران پس از زمانهای دراز دوباره بدست آمده بود، ایرانیان برای نگاهداشت ادب و اندیشه‌های نیاگان خود چگونه در یوزه‌گر ترکان عثمانی و گورکانیان هند گردیدند."

البته خوانندگان دریافته‌اند که مراد دوره صوفیه است . استاد مذکور در یک صفحه بعد در مورد روزگاران پیشتر چنین می گوید :

(تاکیدها از ماست) .

"... بعد از آن دور چیرگی ترکمانان سلجوقی و هنگامه ایلغار مغول و تاتار فراز آمد تا کردند آنچه تازی نکرد و بردند آنچه غز و کیماک و قراختای و قبیاق نبرد! پس از آنها فرماندهان پراکنده بد فرجام ایرانی و سپس جبار خون آشام جغتایی سرزمین ایران را در زیر سم اسبان خود کوفتند و آنگاه فرزندان آن ستمکار به باد افراه بد کرداری های پدر گرفتار شده بجان هم افتادند و دوره‌یی نو از گیر و دار ستیزه و پیکار پدید آوردند و ترکمانان سپیدگوسپند نیز در این ترک جوشیها با آنان یار شدند تا سرانجام شاه اسماعیل صفوی به دست یاری سرخ کلاهان این سد سدید را شکست"

از این 'گرفتاری به بادافراه بدکرداری' پدران نمونه‌ای دیگر (از همین کتاب " تاریخ ادبیات در ایران ") می‌آوریم، تا مشاهده شود از این تبلیغ شوم و اندیشه کج چه نتایج مرگباری بدست آمده است: ... هنگامی که امیر یار احمد اصفهانی معروف به " نجم ثانی" دومین وزیر شاه اسمعیل صفوی ازبکان ماوراءالنهر را هرجا می‌یافت به دار بوار می‌رسانید، آنان چنین می‌گفتند: " گویا روزگار این بلائی سیاه را در برابر قتل عام چنگیزخان و امیر تیمورخان به انتقام فرستاده است به جانب ترکستان، و چون جزای عمل حق است و این دجال است اگرچه دجال را این قهر و غضب و تغلب نیست" (عالم‌آرای صفوی تهران ۱۲۵۰ صفحه ۳۷۵). با همین اندیشه انتقام بود که نجم ثانی هنگام فتح قلعه قرشی که مقر ازبکان بود فرمود که حتی سگها و گربه‌های قرشی را بقتل درآوردند و فرمود که هموار کنید (با خاک یکسان کنید) و چون دیار درآن دیار نماسد گفت حال اندک دلم تسلی شد عوض قتل عام چنگیز و امیر تیمور را کردم" (عالم‌آرای صفوی ص ۳۷۲).

۱ همان اثر صفحات ۶۶ - ۶۷).

از نخستین صفحات این " تاریخ ادبیات در ایران " (جلد ۵ صفحات ۶ تا ۸) نیز - مادامیکه هنوز بحث " نبز" و "لقب" و احکام الهی در این خصوص در مدانظر است - چندسطری نقل می‌کنیم:

"... وحدت ملی درآن عهد مرکزیت و تمامیت ایران (دوره صفوی) که با حمله تازیان و هجوم مغول وایلغار تیمور از میان رفته بود احیا شد، ولی در همان حال با برتری یافتن شمشیرزنان بی فرهنگ سرخ کلاه و با چیرگی عالمان قشری ظاهر بین دورانی جدید از تنزل فکری و عقلی و ادبی در ایران پی ریزی شد که نه تنها با سقوط دولت صفوی از میان نرفت بلکه هنوز و شاید تا دیرگاه هم برقرار خواهد ماند".

فعلا از این مقوله بگذریم و اندکی نیز از نظر علمی نژاد پرستی را مورد بررسی قرار دهیم. در این معنی فراوان سخن رفته و کتابهای بسیار در این خصوص تدوین شده است. من باب مثال به نقل نام مهمترین این آثار که در ذیل فصلی از کتاب جامعه‌شناسی سیاسی تالیف موریس دو وژرّه آورده شده است اکتفا می‌کنیم:

" در این باب کتاب بیونسکو زیر عنوان: نژاد گرایی در برابر علم، ۱۹۶۰ که مجموعه مقالات جامعه‌شناسان و زیست‌شناسان مشهور است مطلب

را بخوبی تعیین حدود کرده است. به بحث گسترده تر از این مطلب را می توانیم در کتاب دیگر پیونسکو بعنوان مسئله نژادی در برابر علم جدید ۵ جلد (۱۹۵۱)، مسئله نژادی و اندیشه جدید - ۴ جلد ۱۹۵۵ بیابیم. در زبان فرانسه باید همچنین به "پ-موگور" (برای اینکه اسامی خاص خارجی صحیح تر خوانده شود با رسم الخط مخصوص ترکی ایران که خوانند -گان وارلیق با آن آشنائی دارند نوشته شده است) و "آ-مه-می"، و "ژی-اٹف-هٹلد" : "فرانسویان و نژادگرایی"، ۱۹۶۵، "ژی-فینو" : "مؤسس داوری نژادها"، "پ-ری وه" و دیگران زیر عنوان "نوع انسانی" ۱۹۳۶ (دایره المعارف فرانسوی جلد ۷)، "آش-وه-والووا" : "انسان شناسی جمعیت فرانسه"، ۱۹۴۳، "ا-پی تار" : "نژادها و تاریخ" ۱۹۲۲ "آ-بؤرن" : "پیش داوری نژاد و رنگ" ۱۹۴۹، "اف-آش-هنکین س" : "نژاد در تمدن" ۱۹۲۵، "جهی-هاک س لی" : "اروپائیان" ۱۹۴۷ مراجعه کرد.

در زبان انگلیسی رجوع شونده "بی-بنهاری" : نژاد و روابط قومی" چاپ ۲، ۱۹۵۸، "آر-بهنه ویکت" : "نژاد، علم و سیاست" چاپ ۲- ۱۹۴۵ "اٹف-بؤس" : "نژاد و جامعه" دموکراتیک "۱۹۴۵"، "اٹم-اٹف-مونتگکو" "بزرگترین افسانه خطرناک بشری: اشتباه در مورد نژاد" ۱۹۴۲، "سی-کلاکون" : "آئینه ای برای بشر" ۱۹۴۹، "اٹف-هٹل من" و دیگران : "رساله ای در باب روابط نژادی" ۱۹۴۹، در باب جنبه های کاملاً زیستی مساله نژادی رجوع شونده "اٹل-سی-وان" و "تی-دوب زان س کی" : "وراثت، نژاد و جامعه" ۱۹۴۶، "داب ل-یو-سی-یوی د" : "وراثت و نژادهای انسانی" ۱۹۵۰. (جامعه شناسی سیاسی - دژوئرز - ترجمه دکتر ا-قاضی صفحه ۱۸۷).

این بود مشتق از خروار... بی شبهه اگر بررسی نسبت مشروح در این موضوع رانیز از همان اثر دنبال کنیم سودمند خواهد بود :

"انسان از دیدگاه علم جانورشناسی نوع بی همتائی است به نام "هو موساپی جن". ولی این نوع موجود همانند بسیاری از انواع دیگر چندین گونه ثابت با ویژگیهای فیزیکی موروثی تقسیم شده است که نام آن نژاد است. نظریه های نژادگرا اثبات می کنند که نژادهای بشری دارای استعداد های ذهنی و اجتماعی گوناگون و نابرابری هستند، شاید برخی از نژادها از جهت زیستی فروتر از سایر نژادها باشند و مخصوصاً توانائی

سازمان دادن و حفظ جوامع متحد در سطح عالی نداشته باشند، ولی خود این ناتوانی را قبول ندارند، بدین سان تعارض نژادهای پست و نژاد های برتر در جهت فتح و اعمال قدرت سیاسی آنان را در برابر هم قرار می دهد. تنها نژادهای برترند که لیاقت و ظرفیت حکومت کردن را در جهت خیر و صلاح عمومی و پیشبرد تمدن دارند، نژادهای پست تر از انجام این کار عاجزند، ولی نمی خواهند بر پستی خویش گردن نهند. پس با نژادهای برتر به مبارزه برمی خیزند تا جلوی تسلط آنان را بگیرند...

"نقطه اشتراک آنها (نظریه های مختلف مبتنی بر برتری نژاد سفید بر نژادهای رنگین) ... پستی نژادهای دیگر است ... ولی پستی را نیز در جاتی است ... بطور کلی نژاد پرستان چنین گمان دارند که سیاهان به زحمت یارای آن دارند که از حد بنیادهای قبیله ای فراتر روند. زردپوستان را امکان آن هست که تا سرحد دولتهای پیچیده پیش بروند. بی آنکه بتوانند به این دولتها شکل دمکراتیک بخشند. بیشترین کاری که از دستشان ساخته این است که تنها به سطح ملل اروپائی قرون هفدهم و هجدهم برسند..."

"... برای جبران آن (که تمدن زردها مثلا چینی ها از نظر بسط قابل انکار نیست)، نژاد پرستان بر معایب ویژه نژادهای زرد نیز زیاد اصرار ورزیده اند، از قبیل بیرحمی، دوروشی و نظایر آن ..."

(در اشعار فارسی نمونه های فراوان در این باب می توان ارائه کرد)
 "ظاهرا یکی از نخستین نظریه سازان نژادگرا (البته در غرب) "خوآن جی نشسده سئپول و هدا" است که در سال ۱۸۵۰ با توصیف فروتری و تمایز بومیهای امریکا اثبات کرد که آنها موجودات عقلائی نیستند و نتیجه گرفت که همانقدر با اسپانیا و آمریکا تفاوت دارند که میمونها با انسان متفاوتند. نژادگرائی علیه سیاهان همراه با بردگی افریقایان فزونی گرفت و برای آبادانی مستعمره های امریکا بکار گرفته شد.

آمریکا پنجاه میلیون انسان را از ما و راه بحر به امریکا انتقال داد که هنگام مسافرت بیست و پنج میلیون نفر از آنها مردند. این نژادگرائی حتی توسط کشیشهای انگلیکان به ویژه تامسون دفاع شد. که در ۱۷۷۲ چنین گفت: بازرگانی برده های سیاه در سواحل افریقا اصول انسانیت و دین را محترم می شمارد. همچنین "جهی - پریست" که در سال ۱۸۵۲ کتابی تحت عنوان انجیل برای دفاع از بردگی انتشار داد...

"در قرن نوزدهم با موج دوم فتوحات استعماری نژادگرایی بار دیگر گسترش یافت. جنگهای استعمارزدائی قرن بیستم نیز بدان نیروی تازه بخشید..."

"ضدیت بانژاد سامی شکل دوم نژادگرایی است... نظریه‌های ناسیونال سوسیالیستی، خودنوع ویژه‌ای از ضدیت بانژاد سامی را بر پایه مفهوم یک نژاد "آریایی" که برتر از سایر نژادهاست قبول کرده بودند..."

"نظریه‌هایی که تاکنون بیان داشتیم هر چند غلط باشند - که در صفحات آینده نادرستی آنها را نشان خواهیم داد - دست کم بر برخی واقعیتها تکیه دارند. مثلا یک نژاد سیاه و یک نژاد سفید و یک نژاد زرد وجود دارد که می توان آنها را از هم باز شناخت... نظریه‌های مربوط به نژاد آریایی برعکس کاملا سرگیجه‌آور است. چرا که هیچکس هرگز نژاد آریایی را ندیده‌است و هیچکس هرگز توفیق تعریف آن را نیافته‌است (حال خواننده حق دارد که درباره طول و تفصیلی که در باب "مهاجرت آریایی‌ها به ایران" ویا اصرار در اثبات آریایی بودن مادها و پارسیا در کتابهای درسی و غیردرسی ما می شود با عبرت بیندیشد)

در سال ۱۷۸۸ زبان‌شناسی به نام جونز که از شایه‌تهای میان زبانها سانسکریت، یونانی، لاتینی، آلمانی و سلتی یک‌خورده بود فکر کرد که همه این زبانها ریشه مشترکی است و از یک زبان مادر که برای ما کاملا نا آشناست مشتق شده‌اند. در سال ۱۸۱۳ تا مسیانگ این زبان مادر را هندواروپایی نامگذاری کرد. در سال ۱۸۶۱ "اٹف - ماکس موللر" مردمی را که به این زبان سخن می گفتند آریایی نامید. ولی بعدا توضیح داد که تعریف از مردم آریایی فقط جنبه زبان شناختی دارد. ماکس موللر چنین نوشت: به عقیده من نژادشناسی که از "نژاد آریایی" از "خون آریایی" از "چشم و موی آریایی" سخن می گوید به همان اندازه مرتکب غلط فاحش می شود که اگر یک زبان‌شناس از فرهنگ دولی کوه‌فال یا "درازران"، یا از صرف و نحو براکی سه فال یا "گردران" سخن گوید. به هر حال هر چه بود علامت داده شده بود.

"در باب خاستگاه این نژاد آریایی می توان تا بی نهایت سخن گفت شمارش ساده فرضیاتی که در این خصوص عنوان شده‌است، می تواند هجویی آن را بنمایاند. در سال ۱۸۴۰ پوت چنین نتیجه گرفت که آریاییها از دره‌های سیحون و جیحون آمده‌اند. در سال ۱۸۶۸ بئن فوری سرچشمه آنان را از شمال

دریای سیاه میان دانوب و دریای خزر انگاشت. در سال ۱۸۷۱ جهی - سی - گانوگ اصل آنان را از محلی بین دریای شمال و اورال دانست. در سال ۱۸۹۰ دی - سی - برین تن آنان را از اهالی افریقای شمالی به شمار آورد. در سال ۱۸۹۲ وی - گوردون جایلد آریایشها را از مردم روسیه جنوبی شمرد. در آغاز قرن بیستم کهی - ائف - هوهان سن مهدآنان را کرانه‌های بالتیک گرفت. در ۱۹۲۱ کوسینا با دقت کمتری آنان را فقط در شمال اروپا جای داد. در سال ۱۹۲۲ پی تفر جایلد مسکن اصلی آنان را مجارستان شمرد و هكذا "... .

"دو نویسنده" افسانه‌های نژاد آریائی را ضمن استنتاجهای کاملاً متفاوت به مردم شناسانند. نخستین آنها آرتور دو گوئی نو (۱۸۸۲-۱۸۱۶ یک فرانسوی هوادار سلطنت قانونی خانواده بوربون، ضد آزادمنشی و ضد دمکراسی است که آزادیخواه معروف آلکسی دو توک ویل هنگامی که وزیر امور خارجه در جمهوری دوم بود وی را در دفتر خود استخدام کرد. گوئی نو سپس حرفه دیپلماسی را پیشه خود کرد. کتاب اساسی وی زیر عنوان گفتگویی در باب نابرابری نژادهای بشری (۱۸۵۵-۱۸۵۳) افسانه آریائی‌ها را برای توجیه نابرابری اجتماعی در درون هر یک از ملت‌ها بکار گرفت میان اشراف و مردم عادی اختلاف نژادی هست. اشراف اروپائی همه از آریاها "یعنی نژادی که بر حسب طبیعت مسلط است و تمدن را او خلق کرده است" منشعب می‌شوند. برخی از شاگردان گوئی نو چون واشه دو لاپور و آمون کوشش کردند تا این نظریه را از دیدگاه علمی مورد بررسی قرار دهند و بدین منظور از علم آمار برپایه اندازه‌گیری جمجمه‌های انسانی مدد گرفتند. از اینجا است که قانون ادعائی جامعه‌شناختی آمون پایه گرفت که بر اساس آن درازسران - یعنی آریایشها - در شهرها بیشتر از روستاها هستند. بعدها روشن شد که این قانون یکسره نادرست است.

"دومین پایه‌گذار آریائی‌گرایی یوستون استوارت چمبرلین (۱۹۲۷-۱۸۵۵) پسر یک فرمانده نیروی دریائی، دوست و سپس داماد واگنر، بیمار عصبی و ستایشگر شیدای ژرمنها (که در سال ۱۹۱۶ در بحبوحه جنگ به تابعیت آلمان درآمد) است. در سال ۱۸۹۹ در اثر عظیم یک هزار و دو بیست صفحه‌ای خود زیر عنوان "پایه‌های قرن بیستم" با استفاده از افسانه مردم آریائی به مدح آلمانها پرداخت. این نویسنده بجای اینکه مانند گوئی نو آریایشها را بایک طبقه یعنی آریستوکراسی یکی بداند.

آنان را بایک ملت یعنی آلمان یکی دانست و چنین نوشت: "توتون روح تمدن است. اهمیت هر ملت به عنوان قدرت زنده، امری متناسب با خون اصیل آلمانی جمعیت آن است" از سوی دیگر چمبرلین کوشید تا نشان دهد که همه نوابغ بزرگ عالم حتی ژول سزار، اسکندر، جیوتو، لئوناردو داوینچی، گالیله، وولته و لاونیه خون آلمانیان باستان را در رگ داشته‌اند. بنظری شخص مسیح نیز از آلمانیان باستان بوده است. هر که ادعا کرده است که مسیح یهودی بوده است یا بلاهت خود را نشان داده و یا اینکه دروغ گفته است... مسیح یهودی نبوده است"

"آلمانیها مشتاقانه نظریات چمبرلین را که هدفهای توسعه طلبانه آنان را توجیه می‌کرد پذیرفتند. ویلهلم دوم چندین بار مؤلف این نظریات را به پتسدام دعوت کرد، با او مکاتبه داشت و به او نشان صلیب آهنین اعطا کرد. آدولف هیتلر در سال ۱۹۲۳ کمی پیش از آن که کتاب "نبرد من" را به رشته تحریر درآورد با چمبرلین که در آن ایام پیرشده بود ملاقات کرد. هیتلر یگانه رجل سیاسی بود که در مراسم تدفین وی در سال ۱۹۳۷ شرکت کرد. نهضت ناسیونال سوسیالیست نظریات چمبرلین را پایه عقاید خود قرار داد..."

"... ولی، هنگامی که هیتلر می‌خواست این دکتترین را اجرا کند مشاهده کرد که غیر ممکن است این ادعا که همه آلمانیها "آریایی" به معنی نژادی کلمه یعنی دراز سر، بلند اندام با موهای روشن و چشمان آبی هستند ناممکن بود و این تعریف برای روسای نازی که هیچکدامشان اینگونه خصیصه‌ها را نداشتند ناراحت کننده بود. با مال به این نتیجه رسیدند که آریایی را فردی غیر یهودی تعریف کنند و تاریخ را از زاویه مبارزه میان این دو نژاد ببینند..."

مؤلف پس از شرحی درباره سایر نظریات نژادی در آریایی علمی نظریه نژادگرافی بطور گسترده سخن می‌گوید که ما اشاراتی را از این فصل نقل می‌کنیم:

"... در پاره‌ای موارد این نظریه‌ها ظاهری درست دارند، چرا که به نژادهای واقعی بازمی‌گردند. این نژادها از لحاظ زیست‌شناسی پست نیستند... ولی به عنوان نژاد مشخص وجود دارند. نژاد سیاه، نژاد زرد و نژاد سفید وجود دارد، برعکس سایر نظریه‌های نژادی این ظاهر درست و واقعی را نیز ندارند، زیرا از نژادهایی سخن می‌گویند که وجود خارجی ندارند."

موضوع نژاد آریایی در این باب گویاست. نژادی صرفاً افسانه‌ای است که در کتابها نمی‌توان یافت. هیچ‌کس هرگز یک نفر آریایی را در خیابان ملاقات نکرده است و کسی تاکنون یک اسکلت آریایی را از حفاریها نیافته است...

"... اما راجع بر نژادهای واقعی یعنی سیاه، زرد و سفید... تنها تفاوت‌هایی که علم میان آنان قائل می‌شود از مقولهٔ زیستی است: رنگ پوست (پیگمانتاسیون)، رنگ چشمان و موها، قد، شکل جمجمه، گروه خونی و نظایر آن... هرگز کسی نتوانسته است ثابت کند که اختلاف در استعدادهای فکری یا در قابلیت‌های اجتماعی و سیاسی از این اختلاف‌های وراثتی سرچشمه می‌گیرد... اختلاف در توسعه و در رفتار از شرایط زندگی (مادی و اجتماعی) که گروه‌های انسانی در آن قرار گرفته‌اند، ناشی است، نه از یک فروتری زیستی ادعائی... آن مشخصات خلقی که نژاد پرستان بر سیاهان می‌گیرند درست همان‌هایی است که پنجاه سال پیش بر کارگران اروپا گرفته می‌شد: تنبل، کوتاه‌بین، دروغگو و جزاینها، این مشخصات به عقب ماندگی اقتصادی مربوط است..."

"... بطور کلی، نژادگرایی برای توجیه یک تسلط یا استثمار به کار می‌آید... وضع بردگان، وضع کارگران اجباری یا بیکاران که در چهار چوب اصل برابری همهٔ انسانها امری زننده است در صورتی که انسان‌هایی در این حال مانند دیگر انسانها نباشند و اگر بصورت "برادران پست‌تر" در نظر گرفته شوند قابل قبول می‌آید..."

"... در ابتدا چنین مشاهده کردیم که در مالک مستعمره و در جنوب ایالات متحده نژادپرستی ضد سیاه در میان سفیدپوستان تهیدست و بینوا پرخاشگرت‌تر و ژرف‌تراست... توجیه این واقعیت ساده است: صرفاً این امر که "کاکاسیاه"‌هایی زیر دست این شوربختان سفیدپوست یافت شوند. در اینان احساس برتری می‌آفریند... اگر فروتری نژادی از میان می‌رفت اینان (سفیدپرستان فقیر) آنچنان می‌شدند - (که درکنه ضمیر خود به آن واقفند) - که هستند، یعنی مثنی سرخورده و وارده..."

"... نظریه‌های روان‌کاوانه همچنین در پی اثبات این امرند که نژادگرایان به‌گونه پنهانی در میان نژادی که تحقیر می‌کنند حس محتر مردمی را دارند که بر پایهٔ اصولی زندگی می‌کنند که خودشان آن را طرد کرده‌اند و اکنون ناخودآگاه از کردهٔ خود رنج می‌برند. نفرت سیاهان

بویژه در دل افرادی است که اخلاق انعطاف ناپذیر موحودیتی سازمان یافته، زندگی عقلانی و خودکار برای خود اختیار کرده اند و فاقد آزادی وقوه ارضای فرائز خود هستند و در نژادی که نسبت به آن نفرت دارند، این آزادی را هارا یا می بینند و یا گمان می کنند که می بینند...

مؤلف در این زمینه به تفصیل سخن می راند و در نهایت در باب تعارضهای نژادی بدین نتیجه می رسد:

"... این واقعیت که نظریه های نژادگرا نادرستند مانع آن نیست که تعارضهای نژادی وجود داشته باشد، ولی این تعارضها دارای همان شان نزولی نیستند که نژادگرایان برای آنها قائلند، به زبان دیگر، تعارض میان نژادهای برتر و نژادهای پست مطرح نیست بلکه میان نژادهای مختلف است."

" باید اساسا تعارضهای نژادی "عمودی" را از تعارضهای نژادی "افقی" تمیز داد: ۱- تعارضهای نژادی عمودی تعارضهایی هستند که یک گروه نژادی مسلط و در بالای مدارج اجتماعی و گروهی نژادی تحت تسلط در پایین مدارج اجتماعی را در برابر هم قرار می دهد، تعارض سفیدان و انسان های رنگین در سرزمین مستعمره و در دولتهای شبه استقلال (جنوب ایالات متحده آمریکا و جمهوری آفریقای جنوبی) بدین منوال است... نظریه - های نژادگراها اثبات این امر که نژاد مسلط از لحاظ سیاسی نژادی است که اخلاقا شایستگی تسلط دارد چرا که برتر است می خواهد در توجیه این تعارض کوشش کند، نادرستی نظریه های نژادگرا این کوشش پنهانکارانه را بی اثر می کند ولی تعارض را از میان بر نمی دارد..."

" ۲- در تعارضهای نژادی که ما بعنوان "افقی" می شناسیم دو نژاد که رویاروی هم قرار می گیرند مستقیما یکی تابع آن دیگری و در پله های متفاوت مدارج اجتماعی مانند طبقات نیستند، بلکه در یک سطح اجتماعی یعنی بر روی سطحی افقی مانند دو شخص یا دولت قرار گرفته اند. بهترین مثال تعارض میان قبایل در برخی از دولتهای آفریقای کنونی است..."

با پایان دادن به نقل قول از کتاب "جامعه شناسی سیاسی" اثر موریس دووژیه به ترجمه دکتر ابوالفضل قاضی (تهران ۱۳۵۸) باید به این نکته اشاره گردد به عللی که در کتاب مزبور به تفصیل سخن رفته در قرن ما نظریات باطل نژادگرایانه در نقاط مختلف جهان نیروئی

تازه‌گرفت. در کشورمان نیز که به سبب سیر تاریخی و وضع اجتماعی همواره زمین‌های این پندارها مهیا نگه داشته شده بود نژادگرائی بازاری گرم‌تر یافت.

از آنجائی که از زمان‌های بسیار قدیم سرزمین ما به علل مختلف گروه گروه اقوام گوناگون را در آغوش خود جای داده است همچنانکه می‌توانست چون نمونهٔ برادری و برابری و هم‌پشتی اقوام و نژادها و ملل مختلف گردد، این خطر نیز موجود بود که با انگیزه‌هایی که از درون و برون حادث می‌شود، نفاق و شقاق جای مودت و محبت را بگیرد، کسانی به عمد آتش‌کینه را تیز نگهدارند، بر خوردها را با مبالغه شدیدتر بنمایند، خاطرات تلخ را با آب و تاب تکرار کنند، ملتی را به گناه واقعی و یا فرضی نیاگان در آتش انفصام بسوزانند، با فخر به نسب خویش به کمک اسطوره و افسانه خود را از قماش دیگر جلوه دهند و کوتاه بینانه و در پی غرض و سود شخصی زندگی را بر خود و دیگران دشوار کنند. رهروان این سیرا که بعلت نفاق و تفرقه افکنی و سلطه جوئی پیروان راستین شیطاننده با اعمال و گفتار خود طرح شومی را پی افکنده‌اند که دانش و آگاهی ما بر آن بزرگترین قدم در راه برادری و صلاح همهٔ ما ایرانیان خواهد بود. ما حاصل این جستجورا "منشور شیطان" نام نهادیم و در روشنائی مقدمه‌ای که عرض شد به یاری خداوند از سوابق و اصول و شیوه‌های تبلیغ و تحمیل بدانندیشان نژادپرست سخن خواهیم گفت.

رباعیاتی از نسیمی

عمادالدین نسیمی یکی از بزرگترین شعرای آذربایجانی است و ششصد سال قبل برای نخستین بار بزبان ترکی آذری دیوان شعر سروده است، نسیمی دیوانی هم بفارسی دارد که چاپ شده است. نسیمی از معتقدین بفلسفه وحدت وجود میباشد و از بنیانگذاران طریقت حروفیه بوده و در این راه جان خود را هم از دست داده و در این راه جان خود را هم از دست داده و در سال ۱۴۰۷ میلادی در جلب بفتوای مفتی و دستور پادشاه پوست بدنش کنده شده و بفتوح ترین وجهی اعدام شده است.

نسیمی افکار و عقاید خود را در غزلیات، قصاید، مثنوی و دیگر اشعار خود بیان نموده بعلاوه بعنوان بنیانگذار رباعیات فلسفی نیز شهرت یافته است.

در اینجا چند رباعی ترکی و فارسی او را بعنوان نمونه درج مینمایم

گل کی، مشتاق اولموشام دیدارینا * و فرمیشم جان زلف عنبر بارینا
مهرم افتدین چون منی اسرارینا * ای پری گل چک منی بردارینا

عاشیقین سیرانی اول عالمده دیر * گورمه پن شول عالمی ماتمه دیر
کنت کنزین گوهری آدمده دیر * آدم اول منی دیرکی جام جمده دیر

فا وضاد ولاما دوشدی گونلوموز^(۱) * کعبه واحراما دوشدی گونلوموز
عشق بیانجاما دوشدی گونلوموز * جاودانی نامه دوشدی گونلوموز^(۲)

علم ایچینده بحرپایان اولموشام * لامکان گنجینه ویران اولموشام
عشق ایچینده گورنه حیران اولموشام * جسم ایچینده سربسرجان اولموشام

هورتین نقشینده حیران اولموشام * وصلینه اولاشالی جان اولموشام^(۳)
مقله صیغما ز گنج پنهان اولموشام * لامکان تختینده سلطان اولموشام

مسجد و میخانه بیر اولدی بیزه * دیوایله شیطان اسیر اولدی بیزه
غم فرح، دیکن حریر اولدی بیزه * دلبرین عشقی امیر اولدی بیزه

دالمیشام شول بحر کیم پانی یوق * باتمیشام شول گنجه کیم خسرانی یوق
بولموشام شول بدری کیم نقصانی یوق * گیرمیشام اول شهره کیم ویرانی یوق

گل کی غمدن جا نیمی یا خدی فراق * رازیمی نا محرمه چا خدی فراق^(۴)
بوینوما حسرت ایپین تا خدی فراق * حالی می گورکیم نه خوش یا خدی فراق
بن ازلدن سست و سرخوش گلمیشم * غضره صو موسا یا آتش گلمیشم
لوح محفوظ منقش گلمیشم * چاروپنج وهفت ایله شن گلمیشم
دریای محیط جوشه گلدی * کون ایله مکان خروشا گلدی
سر ازل اولدی آشکارا * عاشق نجه ایله سین مدارا
اینک چند رباعی فارسی :

دانستن علم و دین شریعت باشد * گر در عمل آوری طریقت باشد
چون علم و عمل جمع کنی از سر صدق * از بهر رضای حق حقیقت باشد
رفتم بکنشت گبر و ترسا و جهود * زیرا که عبادتگه رهبان تو بود
از سنگ و کلوخ درودیوار کنشت * جز زمزمه ذکر تو گوشم نشنود
من گنج لامکان اندر مکان نکنم * برتر جسم و جانم در جسم و جان نکنم
و هم خیال انسان روسوی من ندارد * دروهم از آن نیایم در عقل از آن نکنم
ساقی برو و مده شرابم امشب * کز مستی چشم تو خرابم امشب
افتاده ز چشم مردمانم امشب * زان هم نفس آتش و آبم امشب
بی درد دلی هیچ بدرمان نرسد * بی جذبه حق کسی برخمان نرسد
روی تو که هست آینه رحمت حق * بی معنی آن کسی بقرآن نرسد
چون هستی ما ز کاف و نون پیدا شد * ماهیت کاف و نون عین ما شد
اورا چو بظاهر صفت اسما شد * اشیاهمه او واوهمه اشیا شد
ای وعده بسی کرده وفا کرده وفا * از اهل وفا نباشد این شیوه روا
رفتن بطواف کعبه کی سود کند * بی دین درست و صدق و بی سعی و وفا



(۱) منظور فضل الله نعیمی مرشد نسیمی و بانی طریقت حروفیه است.
(۲) منظور جوادان نامه نعیمی است (۳) رسیدن، بیئتیشمک (۴) فاش کرد

ملا رفیع واعظ قزوینی (۱۰۸۹-۱۰۲۷)^۱

هجری قمری اون بیرینجی عصرین ان قدرتلی لیریک شاعرلریندن بیریمی و گورکملی سی ملا محمدرفیع^۲ واعظ قزوینی اولموشدور. واعظ ۱۰۲۷ - نجی ایلین ذیحجه آییندا قزوینین صفی آباد آدلی بیرکندینده آنادان اولموشاوشاقلیق دؤورونو دوغما کندلرینده یا شایب ایلکین و مقدماتی تحصیلینی ده اوردا آلمیشدیر.

یاشیدی و معاصری اولان میرزا محمدطاهر نصرآبادی (تولد ۱۰۲۷) اوزونون مشهور "نصرآبادی تذکره سینده" ائله جه ده بندر ابن داس خوشگو (وفات ۱۱۷۰) و میر غلامعلی بلگرامی (وفات ۱۲۰۰) اوز تذکره لرینده اونو ملا فتح الله قزوینی نین نوه سی اولدوقونو یا زیب بیلدیرمیش لر آتاسی نین شهرتی واسم و رسمی اولما میشدیر.

واعظ هله لاپ اوشاقلیقدان یوکسک استعداد و قابلیت صاحبی اولدوقونا گؤره، باباسی ملا فتح الله اونو دؤورونون مشهور عالمی، فقیه و ناطقی و گورکملی تفسیرچی سی و بیرسیرا علمی - فلسفی اثرلرین او جمله دن: "الصافی" آدلانان و ۱۲ جلددن عبارت اولان "شرح اصول کافی" فارس دیلینده، "الشافی" آدی داشیان "شرح کافی" عرب دیلینده "شرح - العده فی الاصول"، "رساله الجمع"، "حاشیه بر" مجمع البیان"، "الرساله النجفیه"، "الرساله القیمه"، "الجمل فی النحو"، "رموز التفاسیر - الواقع فی الکافی" و "الروضه" کیمی اثرلرین مؤلفی اولان آخوند ملا خلیلا لقبی ایله شهرت تاپان ملاخلیل بن غازی قزوینی (۱۰۸۹ - ۱۰۰۱) حضورونا تقدیم و اونون شاگردلری سیراسینا داخل اولوب، استادین محضرینده تلمذ و کسب کمال ائتمیشدیر^۳ و آخوندون ان شویملی طلبه - سینه چئوریلیمیش و بوطلبه عمرو بویو استادی نین خدمتینده دایانمش و اونلارین آراسینداکی معلم - شاگردلیک رابطه سی آتا - اوغوللوق عالمنه

(۱) بعضیلری واعظین وفاتین ۱۰۹۰ نجی ایله قلمه آلمیشدیلار. آنجا ق ۱۰۸۹ نجی ایل داها اساسلی دیر. (۲) شاعرین لقبی رفیع الدین اولموشدور. باخ الذریعه جلد ۱ ص ۷۶ (۳) روضات الجنات ج ۲ ص ۲۶۶، قصص العلماء ۱۳۰۹ نجی ایل طبعی ص ۲۰۶، ریحانه الادب ج ۳ ص ۲۹۳

چئوریلیمیش اورتالاریندا عمور بویو متقابل محبت و احترام حکم سورموشدو . تصادفا استاد ایله شاگردین وفاتی دا بیرایلده (۱۰۸۹- نجی ایلده) اولموشدور. گورونور وفالی و قدر بیلن شاگرد، روحانی آتاسی سایدیقی استادی نین اولومونه دوزه بیلمه میشدیر. اولارین مزاری دئیلن لسه گوره قزوین ده امام زاده حسین آدلانان بیر پیغمبر اولادی نین گنبدی جواریندا دیر .

واعظین یازیب ، یارادیجیلیق دؤورو صفوی حکمداری شاه عباس ثانی و اوندان سونرا شاه صفی ثانی (شاه سلیمان) دؤورونه تصادفا ائدیر . او ، دؤورونون حکمدارلاری و مشاهیری خصوصا علم و ادب اهلی حقینده چوخلو اثرلرین مؤلفی دیر .

تاریخچی لر و تذکره چی لرین یازدیقلارینا اساسا واعظ تاریخ ، حدیث ، فقه ، اصول ، تفسیر ، لغت و ادبیات فن لرینی مکمل اؤگرنمیش و بو ساحه لرده اؤزوندن سیلینمز ایزلر قویوب گفتمیش عالم و فاضل شخص لردن بیرسی اولوب ، قدرتلی یازچی و گورکملی شاعر ، قدرتلی و گؤزه ل ناطق لرین بیرسی اولموشدور . بله کی ، حاج لطفعلیخان بیگدلی اؤز مشهور "آتشکده" سینده اونو دؤورونون تانینمیش و قدرتلی عالم و خطیب و گوجلو شاعر و یازچیلاریندان بیرسی حساب ائدیب ، اون بیرینجی عصرین ان گورکملی شخصیت لری سیراسینا داخل ائتمیشدیر .^۱

بو گورکملی عالم- شاعرین و خطیبین هله لیک الیمیزده اولان گوزل و ایری جملی دیوانی (تخمینا اون مین بیت دن عبارت) و " ابواب الجنان " آدلی منشور اثری موجوددور . (اخلاقی و تربیه وی ودینی اثر دیر) . بواثرلرین مضمون و مندرجه سینده دقت یتیرینده اونون مؤلفی نین معقول و منقول و عرفان علم لرین ده درین بیلگ و مهارتی اولدوقونو مشاهده ائدیریک . شاعر- اقله جه ده ریاضیات ، نجوم ، فلسفه ، طب علم لرینی ده اوگره نیب ، منطق ، عروض ، قافیه ، معانی و بیان و بدیع علم لرین ده یتیری گلن ده اؤز بیلگ و قدرتینی نما یان ائتدیرمیش ، اثرلرینده بوللو موسیقی اصطلاحلاری ایشلتمیش ، جغرافیا ، اقتصادیات و اجتماعیات علم لرینه ده اشاره لر ائتمیشدیر . دؤورونون تعلیم و تربیت مسئله سینده صاحب نظر اولوب ، دگرلی ملاحظه لر سؤیله میش دیر . دیوانیندا مکتبدارلیقا حتی ایدمانا (ورزشه) وبدن تربیه سینده عاید بئله توتارلی ملاحظه لری واردیر .

بیر تعلیم و تربیت متخصصی کیمی چیخیش ائتمیش دیر .

(۱) آتشکده آذر ، بکوش سادات ناصری سیدحسن بخش سوم ص ۱۲۰۴

گوزل ناطق و قدرتلی روان طبع صاحبی اولان، آخارنثریازان واعظ باباسی ملا فتح‌الله واعظ قزوینی دن صورنا قزوین شهری نین جامع مسجدی نین خطیبی اولوب و خطابت کرسی سینده گئیش کوتله‌ری هدایت و ارشاد ائتمیش و خلق ایچه‌ری سینده درین شهرت صاحبی اولموش—دور. بویوک نفوذ قازانمیش دیر، جمعیتین درین اعتقادینی قازانمیشدیر. هله‌معاصرلرین دن توتموش زمانه‌میزه قدر مؤلف‌لر و تذکره‌چی‌لر اونون یاره‌سینده‌گوزهل و مثبت ملاحظه‌لر سؤیله‌میش‌لر. اوجمله‌دن میرزا محمدطاهر نصرآبادی اونون واوچ نفر دیگر قزوین قلم‌صاحب‌لری نین حقینده یازیر:

رضی و واعظ و ملاخلیل و سبزی کار: دلم فریفته این چهار قزوینی است
تکجه واعظین بیلک درجه و کمالی رتبه‌سی حقینده نصرآبادی یازیر:
"... به فنون کمال آراسته و به صلاح و پرهیزکاری پیراسته، چمن طبعش را
آفتاب گل خودرو، گلزار خاطرش را ماهتاب گل شب بو، لطافت و ملاحظت طبع
اورا تالیف وی مسمی به "ابواب الجنان" هشت‌گواه عادلست که
چهار عدولش به محکمه صاحبان انصاف گشته و سجل فصاحتش به اذعان اهل
عرفان معنون گردیده. حقا که هر بابش در بهشت به روی مطالعه‌کنندگان
گشاید و هر فرم‌ه‌اش از راه نظریه‌بیننده‌رحیق تحقیق پیماید. غرض که جلد
اول این کتاب فصاحت آریا تک‌به‌نظر فقیر رسیده و مطالعه آن هر کس را از
کتب اخبار و احادیث و اخلاق مستغنی میسازد. چرا که فقیر مطالعه کتب
تواریخ و اخلاق و امثال بسیار نموده است، بحسب لفظ و معنی هیچ‌کدام این
قدر فیض رسان نیست. کمینه حیرانم که در مجلدات دیگر چه خواهد گفت که در
این نباشد؟ امید که به صحت و عافیت بوده توفیق اتمام آن را بیاورد" ۳
محمدبن افضل سرخوش آموزونون "کلمات الشعراء" اثرینده اونو وحید
و صاحب‌برابر ادبی شخصیت حساب ائدیر... "بازوی پهلوانی با صابا
و میرزا وحید میزند" ۴ دئییه—تقدیم ائدیر.
"سفینه خوشگو" دا دموورونون ان قدرتلی شاعروناترلریندن بییری
کیمی تقدیم ائدیلیر: "... بهمه حال شاعر خوش لفظ و نازک خیال معنی
بندو زبان دان بلند تلاش است" ۵ دئییه—سؤیله‌نیر.

(۱) آقا رضی محمدبن حسن قزوینی مشهور قزوین عالم‌لریندن بیررسی و معروف
ملاخلیل قزوینی نین لیاقتلی شاگردلریندن بیررسی دیر. (۲) تذکره نصر
آبادی ص ۱۷۱ (۳) سککیز جلد اولدوقونا اشاره دیر. (۴) تذکره نصرآبادی
ص ۱۷۱ (۵) محمدافضل سرخوش. کلمات الشعراء ص ۱۲۱

علیقلی خان واله دافستانی "ریاض الشعراء" دا میرحسین دوست
 سنبلی اوزونون "تذکره حسینی" سینده لطفعلیخان آذربیکدلی تشکده
 ده، فلامعلی خان آزادبلگرامی "سروآزاد" یا "مآثرالکرام" اثرینده، محمد
 قدرت الله گویاموی "نتایج الافکار" تذکره سینده، رضاقلیخان هدایت
 "ریاض العارفین" ده، نواب صدیق خان "شمع انجمن" اثرینده و باشقا
 لاری اونون علمی، ادبی شخصیتی، طبعی نین قدرتی، دیوانی و علمی خصوصی
 عالمین منشور اثری "ابواب الجنان" بارده گوزهل و مثبت ملاحظه لر
 سؤیلمیش و یوکسک قیمت لر و ثمریش لر.

بیز بورادا شاعرین مکمل و چوخ جهتلی و مضمونلو دیوانی و اونون
 شاه عباس صفوی ایله بیلیم خان اوزبیک و وروشلاری بارده ده نظمه چکدیگی
 گوزهل مثنویسی و بلاغت و فصاحت له و عطف و نصیحت له دولو "ابواب الجنان
 اثری حقیقینده ملاحظه و نکیر سؤیلمک ایسته میریک چونکی بو گوزهل و نجیب
 ایشی بؤیوک عالم، گورکملی استا دوا دبیا شناس و قدرتلی شاعر جناب
 آقای دکتر سید حسن سادات ناصری مکمل صورتده گوروب شاعرین دیوانینین
 نشراند رکن اوز درین علمی و مکمل مقدمه سینده بوتون بونلاری لایقنجه
 قلمه آلیب، واعظین حقیقینده اوز دهورونه قدر یازیلان لارا یگون وورا -
 راق اوز علمی نجیب ملاحظه لرینین ده بیان اتمیشدیر.

بیزی بو بیغجام مقاله نی یازماقا سوق ائدهن واعظین تورک آناسا
 دیلینده نظمه چکدیگی بیر نغچه غزلی اولموشدور کی، دوغرودان
 دا غزل لردن فضولی و نوائی غزل لری نین عطری گلیر. مضمون و بنزرجه
 و افاده طرزی صون درجه گوزهل، شاعرانه دیر. بودورکی، بیز اوغزل لری
 عینی له حرمتلی اوخوجولاریمیزین نظر دقتینه چا تدیرماقلا برابر
 چالیشاجیق کی، گوزهل و ادبی تورک دیلینده نادر غزل لر یازابیملن
 واعظین تورک دیلینده اولان دیگر اثر لرینین ده الده ائدیپ حرمتلی
 اوخوجولاریمیزین اختیارینا و فرهک. انشاء الله

* غزل *

الینده ساغر گل مفلسونک ایاغینه بنزر
 یوزینده غازه ترا گوندوزونک چراغینه بنزر
 نظر که باغ جمالینه دوشدو چیقماغی یوغدور
 بعینه اول رخ زیبا بهشت باغینه بنزر

(1) غازه = گلگون، سرخاب

گور ایچره مردمکی جای وئریمیش نه مجب کیم
 منیم گبولدکی اول گلعدار داغینه بنزر
 جدا بولوب سرزلفی یوزیندن اولدی پریهان
 یوزیندن آیری دوشنگ عاشقین دماغینه بنزر
 آغاردی باش توکو "واعظ" نه ایش گلیردخی سندن
 دماغ بو قوجالیقدا سحر چراغینه بنزر
 غزل

اوزگه مالمده مگر توکسم غمیندن یاشلر
 یوخسا بو سیلابیمه دوزمز بوداغلار تاشلر
 گجسه گر لعل لبندن آدمز بو شوقندن
 داشلانور اشکیم کبی خاتم گوزیندن قاشلر
 نوبهار حسن فیضندن که من مجنونیم
 غنچه تک اطفال الینده آچلولر باشلر
 تا قلج چقمز قنندن ظاهر اولمار جوهری
 نور چشم، وسمه نی نیلر اول اگری قاشلر
 لاله و گل دامقده هر سحر شبنم دگیل
 گجه لر روز سیاهمدن توکلر یاشلر
 پادشاه ملک فقیریک، تختمز در پشت پا
 تاج دولت دوست یولوندا درویریلیمیش باشلر
 قوجالق حرصی کنون فکر سرو سامان ایدر
 ایندی دوتמוש باشدان بو یاشا گلمش یاشلر
 تن قوجالیدی "واعظ" ایشدن دوشدولر عقل و حواس
 عمر از بس تندگیجدی قالدی لر یولداش لر
 غزل

چا پقینچی، اگری باخیشی مژگان یرا قیدیر
 اول غمزه اوغرو گوزلری اوغرویتا قیدیر
 اول نوبهار دین کیول (کونول) اودلانیدی لاله تک
 یانیدی چراغیمیزنه عجب عشق او جاقیدیر
 اول ظرف قانی آلمیا گر حسندور شراب
 ال قانی آله ساغر اگری یار ساقیدیر
 هر توک باشیمدا قطع ره عشق ایله تیکان

هر رگ تنمده داغ ایله بیرگل بودا قیدیر
 اول طره چهره آتشدن قالخیمیش توتسون
 اول اگری قاش فتنه اودون چاقما قیدیر
 اول یار و صلین ایسترایسنگ خلقدن اوزول
 وحدت کمندی عاشقه جانان قوجا قیدیر
 دنیا ائوینده جود ایله یین آخرت تا پار
 آچیق ال اوون کریمیله قونشو چناق قیدیر
 "واعظ" ! اگیلدی قد قوجا لقدان اوراق تک
 یعنی بو یفردن ایندی بیچیلماق چاقیدیر
 غزل

گیجدی ایگیدلیک گونو ایندی خم اولماق چاقیدیر
 یتدی بو طوماردا صونا ایندی بوکولماق چاقیدیر
 دوندو آغیز دیش سیزلیگدن بیر فیلان سوراخینا
 آغلا - آغلا بو آغیز بیرلنه کولماق چاقیدیر
 کیتدی قوت دیزلریمدن ، اوتوراق اولماق گرهک
 چون بنا سوستالدی دیواریک توکولماق چاقیدیر
 گوجلو یا غار قارلیق قاری، اسر غم صرصری
 نیجه یوز چین دوشمه سین یوز، قدر بوزولماق چاقیدیر
 کس تعلق جسم خاکیدن، بودور گلدی آجل
 جان شیرینیم بوسوز گیچدین، سوزولماق چاقیدیر
 روزگار ایلن مدارا قیل بیرایکی گون داخی
 چوق چکشمه ای منیم عمروم، اوزولماق چاقیدیر
 عمر گنجدی جان شیرینیم گفچینمه تلخکام
 کام آموزوندن آل که بستاننک پوزولماق چاقیدیر
 خلق عالم ایچره "واعظ" چوق مکرر اولموشوز
 باشا گل ای ممربا شلاردان سا ولماق چاقیدیر
 غزل

دنی نانجا ق ترقی ایلسه عالی مکان اولمز
 زمین تورا ولسا باشی گوکه تیسه آسمان اولمز
 چوق اصلاح ایسترانسانین وجودی تاکه دیل بیلسین
 قلم یونولما یینجا هر طرفدن، خوش بیسان اولمز

گیول چاک اولما اینجا، بیتمز آنده معرفت تخمنی
 سوکولمز تازمین شخما یله، باغ و بوستان اولمز
 سقشما ذ بو گیول لر عالمینده شوکت حسنی
 بنم دردیم آنچون کیمسه یه خاطر نشان اولمز
 بیرایکی مصراع ایلن اولماسا ن صاحب سخن "واعظ"
 که موزون اولماق ایلن هرچبوق سرو روان اولمز
 غزل

کرگلسه لطفدین گؤزه، اول ماهپاره میسر
 مشکل که گلمیه گؤزه آخر ستاره میسر
 بس کیسه لر که تیکمیشدی جور تیغینه
 بیدرد بخیه قویمادی گؤز آچا یاره میسر
 تاپمز فروغ، جوهریمیز، تا وطن ده یوق
 یانماز چراغ، چاقما سا حقن شراره میسر
 دویدوق که، بو جهان نه مقام قرار دیسر
 اولدم که وفردیلر حرکت گاهواره میسر
 طوفان فتنه دیر نه عجب گوزگی سویی تک
 گر با سما سنک ایاغ آرایا تا کناره میسر
 عبرت گؤزونده گور نجه بی اعتبار دیسر
 دنیا کؤچر دوزاتما قا گفتمز نظاره میسر
 دولموش ز بسکه گوهریمیز اول محیط دن
 بیر قطره بیک و لیک گورونمز کناره میسر
 "واعظ" یاراشمیری بیزه جز دردمندلیک
 بیچاره لیک دن اموزگه نه دیر داخی چاره میسر
 غزل

وورما چوق رنگ، گلوم عارض جانانمزه
 گیرمه ای باده، گلرنگ بیزیم قانمزه
 اول نه رخ دور نه طراوت که اوننک فیضدن
 گل اولور خارا کرا ال وورا دامانمزه
 اول نه لب دیر، نه دهان دیر، نه علامت دیر بو
 که شکر سوزلری اود سالدی بیزیم جانمزه
 نیجه کیم غنچه، سیراب گولر شبنمدن
 اول گولر یوزلی گولر، دیده، گریانمزه

گون کیمی سیره قلع. دون گفجه بیزدن گیجدنک
 نه بیلیرسن که، نه گون گنچدی یا زیق جانمزه
 خار راه اولدو مسیحا کبییه بیر سوزن
 وای اگر بخیه الی یتسه گریب—انمزه
 سایلور داد و دهش خلق جهان ایچره بوگون
 وئره فتوی اگر اول خصم بیزیم قانمزه
 رزقمز غصه دین از بسکه بوغازدا دوکولور
 نه عجب ساییسلر آیمزی دانم—زه
 مدمی بیرله سوزوم واردی سخنورلیک—ده
 قانی بیر حاکم عادل، یته دیوانم—زه
 قانی بیر دیللی فغان عرض ائده "واعظ" سوزومو
 بیزه ترکی دین اول یار سخندانمزه
 غزل

کیونکلر ایرده جیرانی، فغانلار گولده دورناسی
 گوزل اولاقیمیش لاجین با غیشلیم، عشق صحراسی
 زبس پر جذبه اولموش بیستون شیرین مثالیندن
 عجب کیم آینه فرهاد الیندن تیشه خاراسی
 آخار آب حیات از بس بولانلیق عمر باغیندان
 نظرده گردبا دیندان بلنمز سرو رعناسی
 چورور تو براقدا چوق گنج هنر بو کنج ویراندا
 که بوجزه زماندا تانیمازلار غیر عباسی
 دل و جانی فمیندیر، ملک و مالی حادثا تیندیر
 دپیللر خواجه دنیا دار دیر، گورفانی دنیا سی
 گورر عاقل بو دشتنک لاله سیندن چشم دل بیرله
 که دافیمشرت ایچره کلفتی، طوی ایچره دیریا سی
 گوزو خوشلوق یوزو گورمز، ننی آسوده لیک بیلمز
 دیریکن جان چکرالقصه ملک و مال جویا سی
 بو جاهل خلق دایم بیر—بیریندن حاجت ایستلر
 نیما می بنده و هیچ کیمسه بیلمز کیم دیر آقاسی
 سراپا درد سردیر، چوق جهان مالینا آلدانما
 فراغت ایستیرینک "واعظ" الدن وئرمه افلاسی

(۱) کونکلر (۲) او زمانین پول واحدی

* غزل *

اگر گل لر غمیندندر چمنده بلبل افغانی؟!
کیمین عشقیندن آیا چاک دیرگل لرگریبانی؟
سنین گل تک جمالنک بیرنظر تا پرده سیزگوردو
گوزوم هرلاله سیرابا توشدو قاینادی قانی
گفجه سیلاب تک گرداغه دورماز طاش طاش اوسته
قیامت قامتی تا نیله سونک بوا پریمیش جانی
اونونچون سرنگون بخت سیاهیم تک مشوش دیر
نی
که اول یوزدن اوزاق توشموش سرزلف پریشا
حسدن چاغناشیل لار بیر- بیر داغدا قارا طاشلار
یوزین عکسی اولا گر بیرنفس آیینه مهمانی
سراسر بو نیاز و عجزدیر، اول ناز و استغنا
دگر حسونک سراپا سینا عشقینک چشم گریانی
جهاندا گورمه دیک "واعظ" بیزیم مجنون تکی عاقل
که الدن وفرمه دی بیرلحظه هرگز دشت دامانی
نمونه اولاراق شاعرین فارس دیلینده سؤیله دیگی غزل لریندن ده
بیرینی حرمتلی اوخوجولارا تقدیم ائدیریک، واعظین قصیده، مثنوی و
رباعی و دیگر ژانرلاردا فارس دیلینده یازدیقی اثرلری چوخ گوزل و
دقته شایان دیر.
غزل
واعظ دل شده هرجا که بود بنده، اوست
ذره دور است زخورشید، ولی زنده، اوست
خاک از ژاله عرقناک و سپهر از انجم
فرش تا عرش سراپا همه شرمنده، اوست
ای زمین زاده! مکش بر درحق کردن عجب
کاسمان نیز به این قدر سرافکنده، اوست
چون گلی کان شود از باد پریشان، دیگر
ز آن دل، آرام محال است که پرکنده، اوست
آتش غم بدلم پرتوی از مهر روی است
دود سودا به سرم، سایه پاینده، اوست
اگر از "واعظ" بی نام و نشان می پرسى
زار او، خسته او، کشته او، زنده، اوست^۳
۲ و ۳ بو ایکی غزل وحدت وجود مضمونلو و سجهلی دیر.

شاعر چوخلو- چوخلو ماده* تاریخ سۆیلمیش دیر کی، اونملاردان
 بۆیوک صاحب حقینده سۆیله دیگی ماده* تاریخی سئجیب درج اشدیریک،
 درسوک وتاریخ مرگ صاحب تهریزی
 شد صاحب از این جهان ویران صد حیف
 ز آن در ثمین بحر عرفان صد حیف
 گفتند به ناله بلبلان تاریخش "ای حیف از آن هزارستان صدحیف
 (۱۰۸۸ هجری قمری)



سۆنمز

(ایچیننده)



یوز مین گۆز اول، سن باخاسان یوزلر ایچینده
 شهلا گۆزون، آی قیز! سئجیلر گۆزلر ایچینده
 دۆلموش او خومار گۆزلری ساندیم کی، سحر ده
 شبنم دی، پاریلدار تزه نرگیزلر ایچینده
 او گول اوزه، تمثیل اوچون، اولدوز دشم آزدیر
 اون دؤرد گنجه لیک آی دیر اوزونا وزلر ایچینده
 پروانه دن اوگره ن کی، نجه شمعه قووشدی
 پاک عشق حلالدیر، دشمه لی، بیزلر ایچینده
 دریاده اوزورسن، یولونو ایزله یه بیلسم
 آنجاق یازیلارکن پوزولان ایزلر ایچینده
 ال قویدی حکیم قلبیمین اوسته، اقله بیلدیم:
 ارسین دی، گزر بو آلیشان گۆزلر ایچینده
 مین حسنووہ حقیقیم کلیر او اگری قاشینلا
 بیر اگری، خطادیر، گزه مین دوزلر ایچینده
 بیر سۆزدی "محبت" سۆزو، عالمده، "وطن" تک
 یوخ باشقا گۆزل سۆز بو قده ر سۆزلر ایچینده
 وجدانینی کیم گۆزله سه اوز یاغشی گونونده
 وجدان دا، یامان گونده اونی گۆزلر ایچینده
 هرگون کی، سنینله گنجیرر عمروتو "سۆنمز"
 بیر عمره برابر دیر، او، گوندوزلر ایچینده

حضرت محمد (ص) ین اوڭود لری

مَنْ لَا يَرْحَمُ لِيَرْحَمَ وَمَنْ لَا يَغْفِرُ لَا يَغْفِرْ لَهُ

هرکیم رحماً ائتمسه ، اونا رحماً ائدیلمز . وهرکیم باغیشلاما سا ، باغیشلانما ز

مَنْ لَا يَسْتَحْيِي مِنَّا لَا يَسْتَحْيِي مِنَّا لِلَّهِ

هرکیم خلقدن اوتانما سا ، تانری دان دا اوتانما ز .

مَنْ آسَلَمَ عَلَيَّ يَدْخُلْ رَجُلٌ وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ

هرکیم بیرکیشینی مسلمان ائتمسه ، بهشت اونا واجب اولار .

مَنْ يَغْمَلُ سَوْءٌ يُجْزِيهِ فِي الدُّنْيَا

هرکیم پیس ایش کورسه ، جزاسینی دنیا دا کورر .

مَنْ هَجَرَ آخَاهُ سِنَّةً فَهُوَ كَسَفِكَ دَمِيهِ

هرکیم بیرایل قارداشیندان کوسسه ، ائله بیل اونون قانین تۆکوبدور .

مَنْ قَضَى لِآخِيهِ الْمُسْلِمِ حَاجَةً كَانَ لَهُ مِنْ الْأَجْرِ كَمَنْ خَدَمَ اللَّهَ عَمْرِيهِ

هرکیم مسلمان قارداشینین حاجتینی وئرسه ، ائله بیل بوتون عمر تانری به

خدمت ائتمیشدیر .

مَنْ كَانَ حَالِفًا فَلَا يَحْلِفُ إِلَّا بِاللَّهِ

هرکیم آند ایچسه ، تانری دان باشقاسینا ایچمه سین .

مَنْ عَفَا عِنْدَ الْقُدْرَةِ عَفَا اللَّهُ عَنْهُ يَوْمَ الْقِسْرَةِ

هرکیم قدرتلی گونونده باغیشلاسا ، تانری پیس گونونده اونو باغیشلار .

مَنْ غَشَّنَا فَلَيْسَ مِنَّا ، أَلْمَكُرُوا الْخِيْلَاعَ فِي النَّارِ

هرکیم بیزیمله دوغرو اولما سا ، بیزدن دگیل . مکر و خیله جهنمه دیر .

مَنْ طَلَبَ الْعِلْمَ كَانَ كَفَّارَةً لِمَا مَضَى

هرکیم بیلک آختارسا ، گنجیمیشده کی گناهلاری نین کفار سه سین وئریر .

مَنْ عَدَّ غَدًا مِنْ أَجْلِيهِ فَقَدْ آسَأَ صُحْبَةَ الْمَوْتِ

هرکیم صا با حی عمروندن سا یسا ، اولومو یا خشی تانیما میشدیر .

مَنْ أَكْرَمَ إِمْرًا مُسْلِمًا فَأَيُّكُمْ أَلَّهِ تَعَالَى

هرکیم بیر مسلماننی عزیز توتسا ، ائله بیل تانرینی عزیز توتوب .

مَنْ قَبَّلَ بَيْنَ عَيْنَيْ أُمَّهِ كَانَ لَهُ سِتْرًا مِنَ النَّارِ

هرکیم آناسینی آنیندن اؤیسه ، جهنم اودوندان قورونار .

ترجمه ائدن : جوادهیئت

=====
آنادیلمیز و ملی وارلیغیمیز

=====
اوغروندا خاطره لر

*** (۱۰) ***

مدرسه دن صونراکی ساری داغین اتک لرینه سویکنمیش باغداکی
خاطره لر — گوروشدن ایکی — اوچ گون صونرا، اورداشرکت
اادن شاگردلردن بیردسته سی، آخسام اوستو
مدرسه دن چیخاندا کتابخانایا گلیمیشدی لر. اونلار اوزلریله بیرلیکده
بیردولو سبدده هئیوا گتیرمیشدی لر. اوشاقلارین ایکی بیر — اوچ بیر
کتابخانایا باش وورماقلاری گونده لیک مسئله ایدی. اما، بوجوربیرلیکده
اوزوده بیرسبد هئیوا ایله گلمه لری، اوزلوگونه گوزله نیلمزایش ایدی
هئیوالارین یوموشاق عطری بیرلحظه ده بوتون کتابخانایا بؤرودو. من
بیر اونلارا، بیرسبدده باغیب ددیم: هله اول بیر بویورون گوره ک بیو
سبد نه اوچون دی؟ اونلار بیرسوره بیر — بیر نین اوزونه باخاندا
صونرا آرالاریندان بیرسی اوتانا اوتانا ددی: آقا، من او گون
چولدن قاییداندان صونرا، باغدا اولوب گچنلری ائوده آتام کیله
ددیم. آتام باغواندی، اوزوده ساواددان کاسیب اولدوغو حالدا، شعره،
ساز — سوزه وورغوندی. اورادا دانیشیلان سوزلر، اوغونان شعرلرو
ترانه لر، گوروشدوگوموز دوستلارین ددیک لری لطیفه لر، اجرا ائتدی ک لری
دئیشمه لر آتامین چوخ خوشونا گلدی. سحرمن مدرسه یه گلنده، ابوسبدی
باغدان دریب گتیردیگی هئیوالارلا دولدوروب منه وئردی و ددی:
اوغوم، من بونو سیزین او معلم واونون دوستلارینا نیسگیل ائله دیم،
منیم آدیمدان دئیهرسن، برگ سبزی است تحفه درویش. من جان
قویوب بسله دیگی ایل زومارینی آچیق اوره ک له بیزه هدیه اادن آتانی
صیمی محبتدن تشکرافدیب ددیم: بس ایندی کی، بئله اولدو بسو
هئیوالارین بیر منه، قالانی اوگون بیزیم چولده کی بیغینجاغی روحلان —
دیران دوستلارا چاتار، بونا گوره ده سیزا بئله بوایاق اونلارین آخساملار
بیغیشدیقلاری کلوبا گئدیب سبدی ده اوزونوز ایله آپاراجا قسیر. اونلار
بو سوزو ائشیتجک سفینه — سفینه دوروب یولا دوشدولر.

اوشاقلارین کلوبا گئتدیک لری گونون صاباحیسی، رحیم اوچ — دورد
نفریولداشی ایله کتابخانایا گلدیلر. رحیم ایله گلنلری من چوخ ایلر

قاپاقتان تانیردیم. اونلاردان بیررسی ده ایندی اصل آدینی اونوتدو-
 نوم بیر جوان ایدی. اونو مدرسه ده وکوجه با جادا هامی خومار چا غیراردیلار
 خومار ابتدائی مدرسه ده بیزلرایله همکلاس اولموش اما، چوره ک تیکانی
 آیاغینا باتدیغینا گوره، درسی یاریدا بوراخیب ایش دالینجا قاجماغا
 مجبور اولموشدو. خومار سوزون تام معنا سیندا بیراود پارچاسی ایدی .
 اودا رحیم کیمی اولدوقجا جسور، قاباغیندان یشمز، قوردا گئدروجانلارا
 دگه ر بیر اوغلان ایدی. اما رحیم نه قدر توتوملو و آزدانیشان ایدیه
 . خومار بیر او قدر دیل پهلوانی ایدی. او منیم باشیمی گورجک اوبیری -
 لره مجال وئرمه دن سوزه گیریشدی : قاقاش، سن نه وقتدن بئله آدام
 یوماز اولموسان، نخیه بئله یان گزیرسن؟ نه جور اولورا و اشاقلاری
 بیزه گونده ریرسن، اما اموزون گلمیرسن؟ ومن اونا جواب وئرمگه مجال
 تاپمادان او ادا مه وئردی : دونن آخشام لاپ یئرین بوش ایدی. ای کاش
 اوردا اولایدین و گورایدین اوشاقلارین اوسایاق کلمه لری وال لرینده
 هدیه کتیرمه لری بیزلرده نه هیجان یاراتدی. هئیوالاری تا قچالارا
 دوزدوک، اونلارین عطری هریشری بورودو. اوشاقلار اول چکینیردی لر،
 اما بیر آرزو چیلیشانندان صونرا بیزلره قوشولدولار، از برله دیک لری
 شعرلردن او خودولار، بیرهلله اولدو کی، گل گوره سن... او، منه دئدی ک
 لرینی بورادا قویوب یولدا شلارینا طرف یونلدی؛ بیلیرسیز، منله قاقاش
 خیام مدرسه سیندن تانی شیق، اونون بیرکهنه چانتاسی (مدرسه کیفی) وارا ایدی
 منیم ده بیر نیم داش پالتووم. قیشین توفه توفونده من کتاب دفتریمی
 اونون چانتاسینا قویاردیم، او دا گاه ساغدا گئدی ب صول الینی گاه دا
 صولدا گئدی ب ساغ الینی منیم پالتو حی بیمه قویاردی کی، اوشومه سین
 ... او بیرداها اوزونو منه توتوب دئدی : غریبه گونلرایدی. هله
 یادیندادی بیر ایمل یایدا ایش آختارا - آختارا گئدی ب حاجی میرزا
 باغیر آقانی چای پیچتمه کارخاسینا چیخدی ق؟ کارخانین قاپی-
 سیندا آدام یوخ ایدی، اونا گوره ده یا و اشجادان سیورشیب ایچه ری
 گبردی ک، اوزون و یاری ایشیق ده لیزده اویان - بویانا باخما قدا
 ایدیک کی، بیردن حاجی آقانی اوزیله اوز به اوز گلدیک. او، بیزی
 گورجک سوروشدو: کیم ایله ایشیز وار؟ بیز دئدی ک :
 - ایشدن اوترو گلمیشیک .
 - میه سیز بیلیمیرسیز بوردا بیز اوغلان اوشاغی ایشلتمیریک؟ بوردا

فقط قیزلار و آروادلار ایشه یه بیلرلر. قاچین گفدین ایشیزین دالینجا او ایستیردی یولونو توتوب گشتسین کی، بیردن من آغزیمدان قاچیردیم حاجی آقا اگر بوردا قیزلار و آروادلار ایشله بیلر بس سیر بوردا نه قایریرسیز؟ اولما یا سیزده... حاجی آغانین یوغون قارنینا یاراما- یان بیر چئویک لیک ایله دؤنوب بیزیم اوستوموزه جوموخماسی منیم سوزومو آغزیمدا قویدو. بیز تو دابانا قاچیب آرادان چیخدیق. اما حاجی باغیر آغانین سسی دالدان ائشیدیلیردی. او اوجا دان باغیریردی : مش ممد، بس سن هانسی جهنمده سن، نییه بو ایت سودو امیشلسی ایچهری بورا خیرسان...

اما، قاقاش، ایندی گل گور بیرنه خبردی. هوپ هوپ یاغشی دئییب: بو چرخ فلک ترسینه دؤوران ائدیر ایندی.

فعله ده اوزون داخل انسان ائدیر ایندی. حاجی باغیر آقا ایندی موم کیمی اولوب. اوگونلرده کلکته چی کارگر لری ایسته میشدیلر اونلار اوچون کارخانادا درس کلاسی قویولسون. اما ارباب بونا راضی اولما میشدی. بیزدن بیرنجه نفر ایشی یوللاندرماق اوچون کارخانایا گشتدیک، او بیزیم باشیمیزی گورن کیمی بیردسته قاپی آچاری گتیریب بیزیم قا باغیمیزا بورا خدی و دئدی: بیلیرم نه اوچون گلمیسیز، باغ بو کارخانانین آچارلاری بودا سیز، مندن ل چکین اوزوز هرنه بیلیرسیز ائله یین. صونرا دا الینی کارگرلره طرف توتوب دئدی: بونلار هله درس اوخوما میش منیم چیکنیمده گزیرلر، صاباح درس اوخوسالار لاپ باشیما دیرما شا جاقلار...

بیز دئدیک: حاجی باغیر آقا بوسوزلر نه دی؟ کارخانا داسیزین دی، اونون آچارلاری دا، بیز گلمیشیک کلاس قویاق، درس وئره ک. اگر سیز بوردا یئر وئرمه سیز، بیز آیری یئرده اونلارا درس وئره جه بیک. - خومار هله ده دیل بوغازا سالماق ایسته میردی. رحیم اونون سوزونو کسب دئدی:

- خومار، ائوین بیخیلسین، بیردقیقه مهلت وئر، قوی باری بیزده بیئر کلمه دانیشاق. صونرا دا منه چؤنوب دئدی: دوغرودان دا کلوبدا کلاس قویولسا گلیب اوردا درس وئره رسن؟

- درس وئرمگه گلیرم، اما سیاسی ایشلره هله قاریشمیرم.

رحیم بیرآزدا اینجیک حالدا دئدی:

- غریبه سوزدوها، سن ده لاپ ده لی جئیرانیمیشان، نغیه بقله مازاماتا

قویورسان، نه دن چکینیرسن؟ اولمایا گنجیشلری اونوتموسان؟
 - یوخ رحیم، نه مازاماتا قویورام، نه چکینیرم، نه ده گنجیشلری
 اونوتموشام. منیم اوچون هئج نه دگیشلمه ییب، بیزلر هامیمیز
 گوزوموزو آچاندان زحمت و یوخسوللوق ایچینده بویوموشوک، بیرگون
 نثر، بیرگون گنج مبارزه یه قوشولسام دا سیزلرین صفرینده یئر
 توتاجام، آنجاق بووارکی، من هله اوزومو مبارزه یه قاتیلماغا
 حاضرلامیشام، بو، بیر، ایکینجیسی ده مثل وار دئیهرلر: اویونا
 کیرن اویناسین گرهک، کلویا یازیلان اورانین انضباطینی داشیمالی
 و عهده سینه دوشن وظیفه لری یئرینه یئتیرمه لیدیر...

بورادا یئنه خومار منیم سوزومو آغزیمدا قویوب مطلبه گئچدی.

- رحیم، سن خلقی چوخدا دارا قیسناما، قاقاش اوز ایشینی مندن
 سندن یاغشی بیلیر. قوی او درس وئرمکی بوینونا آلسین. او بییری
 ایشلر وقتینده دوزه لر، صونرا گینه اوزو منه توتوب دئدی:
 - اما، قاقاش، یاغشی یادیم دوشدو، سندن بیر شئی صورو شا جاغام
 سن بیزیم اسرافیلی تانیرسان کی؟ دئدیم: میه بو شهرده اسرافیلی
 تانیمان آدام وار؟ اولمایا بیرایش میش چیخاردیب؟ دئدی: یوخ
 بیرایش چیخارتما ییب، بیزسنی گورمگه گلنده اودا ایسته دی کلسین،
 اما او سنین آدینی افشیدینجه دئدی: منیم گئتمه گیم اولمادی، صورو-
 شوق، اسرافیل نه اولدو؟ نییه پشمان اولدو؟ دئدی: نه اولاجاق بو
 آدام گئجه ن ایل یوخ، اوبیری ایل منی مدرسه ده روزنامه اوخودوغوما
 گوره اوتایلیلارین یانیندا آبریدان سالیب، دوروب گئدیب یئکه کاری
 منی همت کیشی یه چوغورلاییب، اودا هامی نین یانیندا بیر قالیب
 صابون آلیب منی یودو آریتدی کی، اوغلان سن هاچان آدام اولاجاقسان،
 نییه بو اوز باشینا ایشلردن ال گوتورمورسن. سندن صورو شا جاغیدیق
 کی، بوروزنامه قضیه سی نه دی، اسرافیل نییه سندن کوسوب؟ دئدیم:
 بونون قضیه سی بیرآز تفصیل دی، من سیزلری گورمگه گلنده اونونلا
 دانیشیب باریشا جاغام...

رحیم گیل چیخیب گئندن صونرا، سرپرست یاغین دوستلارپندان بییری
 حسینقلی نیساری ایله من اولان اوتاغا گلدیلر. سن دئمه اولنلارچوخدان
 اوبیری اوتاقدان ایچیلر و قاپیلارین آچیق اولدوغوندان بو اوتاقدان

گفتن صحبتلری ائشیدیرمیشلر. نیهساری ادبیات معلمی ایدی. او بیوش و قتلرینی کتابخانادا اولوردو و حوصلهسی اولاندا ادبیاتدان دانیشار اورادان بورادان شعرا و خور، گاهدان دا شیرین لطیفه‌لر دئییه‌ردی. اونون افتخارلاریندان بیر، تهراندا درس اوخودوغو ایللرده علامه دهخدا نین یانینا گئتمه‌سی و اونون یازی ایشلرینه ال یئتیرمه‌سی ایدی. اما ائله بیل دهخدا نین بوتون یازیلاریندا اونون "اترک التروک ولوکان ابوک" مثلیندن هامیدان چوخ خوشلانمیشدی. او منیم آتام آنلاما ییب تورک اولوب! دئییه‌لردن بیر ایدی. او یئری گلنده گاهدان منلده باش باشا قوشاردی.

اونلار اوتاغا گیرنده نیهساری کولومسه‌ر حالدا آتما جا ایله دئدی: به‌به، دئییه‌سن رفقالردن قونشو پاییی گلیب؟ دئدیم: یوخ، رفقالردن گلمه‌ییب، نه‌چه‌گون قاباق، گئچه‌ن ایل درس وئردیگیم اوشاقلار لا بیرلیکده چوله گئتمیشدیک، اوردا سیز دئدیگیز رفقالردن بیردسته سینه راست گلدیک، یئریزبوش، چوخ گورمه‌لی ییغینجا ق ایدی. اوردان قایداندان صورنا اوشاقلاردا بیر گئجه احوالاتی آتاسینا دانیشیر، او کیشی ده خوشلانیب آموز زوماریندان بیردولو سبد هئیا نیسگیل تیکه گونده رییدی. حساب آیاغیندان هئیا اولردان بیر ده بیزه چاتییدی. او بو سوزلری ائشیدینجه کینه همان آتما جالی گولوش ایله دئدی: واللاه یاخشی ایشدی. بیزلر ایللردی بو ایشده جان قویوب، سوموک سیندیرمیشیق، اما بو هامی مدتده بیزه‌نه‌بیر هئیا گونده‌رن اولوب نه‌ده یاخیندان اوزاقدان کئفیمیزی صوروشان. اما بیزه‌پارا آداملار دونن بیر، بوگون ایکی، اوشاقلارین ساققیزینی ائله اوغورلاییب‌لار کی، اونلاری آموز دالاریجا هر یئره دئسه‌ن چکیرلر. دئدیم: اولابیل‌سین ائله بونا گوره‌ده سیزین کیمی لر بو آداملارا هفته‌ده نه‌چه‌ساعات درس وئرمگی چوخ گورور و اونلارین اوشاقلارلا مشترک دیل تاپما سیلندان و قایناییب قاریشما سیندان قورخورلار... صحبت جدی لشینجه او سوزو شوخلوغا سالماق قصدیه دئدی: اولسون دا نه‌عیبی وار

"خداگر زحمت ببندد دری زحمت گشاید در دیگری"

سن بورادا اوشاقلارا درس وئرمکدن ساخلانیرسان، اما آیری یئرده بو یوکله‌ره درس وئرمگه چاغیریلیرسان...

اوبیرلظه دوروخوب تازا مطلب تاپماق ایسته‌ینده، سرپرست اونو

فرصت و فرمه ییب ، صحبتہ قاریشدی، او اوزونو منه توتوب دقدی : اما من سنی ایناندیریرام کی، بوبارہدہ بیزلرین ههچ تشبثی اولماییب آرقاچ آیری یفردن، یوغاریلاردان گهچیبیدی، اونون دا علتی کلاسدا او۔ شاقلارا انقلابی شعرلر ازبرلتمک یا ملانصرالدیندن لطیفه یازدیرماق دگیل، بلکه بیر آیری موضوعلاردی. سن کلاسدا بو سوالین جوابینداکی، آیا ایران مستقل و آزاد بیر املکه دی یا یوخ؟ دهمیسن، البته ظاهر۔ ده ایران مستقل و آزاد بیر املکه دی. اونون اموزو اوچون قانسون اساسی، اموزو اوچون حکومتی و مجلس شوراسی وار. اما اصلینه دورسان نه قدر نفت پوتلوقلاری نین (حلبی لری نین) اوستونده ب پ (بیریتیش پترول) و انگلستان امپراطورونون ایکی باشلی شیری وار ایران گینه مستقل و آزاد سایبلا بیلمز. ایراندا حکومت باشیندا اولانلارین چوخو انگلیس لرین آدمی دی و ایراندا حکومت باشیندا اولان هزار فامیل ایله انگلستانین دوستلوغو چوخدانکی دوستلوقدوو بشلنچی سوزلر ...

دقدیم : اولابیلر بونلاری و یابونا اوخشار سوزلری کلاسدا دهمیش اولام. اما، اولابویورون گوروم بو سوزلرین هاراسی یالاندی، ثانیاً بو سوزلر منیم یوخ، بلکه بیرحقی تاپدالانمیش و انگلستانین یاراتدیغی دهکتاتورلوغون چکمه لری آلتیندا آیاقلانمیش صحبت بوراچا تاندا سر پرست سوزو دگیشدیرمک قصدیله دقدی: بونلار هامیسی اموز یفرینده، اما دوغرودان من سندن بیرسوز صوروشماق اوچون گلمیشدیم، بحث آیری یفر۔ لره چکیلدی. ایستیزدیم صوروشام بیرساعت قاباق سنین یانینا گلنلری ین ایچیغده او خوش دانیشیق اوغلان کیم ایدی. اونون آخرینچی سوزلری افسیدنده نچه دفعه خیاللانمیش دوروب گلیب اوندان تشکر ائدیم. اما بیرآز گوتور۔ قویدان صورنا بوفکردن واز گهچدیم. من بوگونه قدر ائله تصور ائدیردیم کی، اسرافیلین او ایلر گلیب مدرسه ده روزنامه اوخوماسیندا ستین و بیزنچه آیریلاری نین الی وار. اما بوگون او اوغلانین سوزلری منی بو اوزون سورهن شبهدن چیخارتدی و سنین بو ایشدن خبرسیز اولدوغونو و حتی بوایشن ساری اسرافیل ایله دورو۔ شدوغونو عیان ائتدی ...

بوسوزلری افسیدنده من اموزمو ساخایا بیلمه ییب گولدوم و دقدیم :
 آلاها جوخ شکر کی، بوها می صحبتدن صورنا لامحالا بیز اوزو آغ چیخدیق.

اما اگر سبزی بونون قضا و تلریز بوسایاق اولسا، وای سیزه و سیز ایله ایشله ینلرین احوالینا! آخی سیز بوا یکی اوچ ایلین عرضینده هرگون ان آزی اوچ - دورد ساعات بورادا اولدوغوزو مندن هر شئیده اصول دین صورتو و غوز حالدا، نه اوچون بونو مندن صورتو و شاق ایسته مه می شیسیز؟ آخی نه اوچون بوتصوری اوز ایچه ریزده گیزی ساغلا ییب، دا و رانی شلاریز دا اولچو قرار و نر می شیسیز؟ گره ک سیز دئمیشکن او خوش دانی شیق اوغلا - ندان ممنون قالات کی، اونون سوزلری سیزی باشا سالدی، اما بونو دا دئیم کی، هر زمان اولدوغو کیمی، او گون ده سیز ایله منیم اسرافیلین کلیب مدرسه ده روزنامه اوخوماغیندان دلخور اولدوغوز حالدا، من اونون روزنامه نی چئینه - توپور اوخوما سیندان دلخور ای دیم...

بوراجا ساکت او توروب بیر - بیر نین دالینجا آلیشیدیردیغی سیگارلارین توستوسونو ها وایا بورا خان نیساری کینه سوزه قاریشدی : - آخ سن اول بیر سؤیله گوره ک بو آنا دیلینده نه شقیر کشف ائده بیلمیسن کی، بیز ائده بیلمیریک . منیم گچمیشده بو دیلده پاریلان اثرلردن اقله خبریم یوخدو، اما ایندی هر نه شعر اورد - بوردا روز - نامه ده گورورم هامیسی شعاردی. سن او شاعر لر مجلسینده اوخونان شعرلردن بیرینی گتیرکی، اونداهم شعریت و هم مطلب اولسون. اونداهم بیز سنین قاباغیندا دیز چوکک .

دئیم : اولاه سن دئدیگین بیزیم شعر دوننه قدر یاساق ایدی و ایندی ده دونن بیر، بوگون یکی تازا اوزه پیخیب . ثانیاً من سیزه شاعر لر مجلسینده اوخونان شعرلردن بیردانا یوخ، بلکه چوغلو نمونه لر کتیره بیلهرم کی، اونلاردا سیز دئمیشکن هم شعریت، هم مطلب و هم ده یاشا - دیغیمیز امانسیر و بی رحم جامعه ده محروم و چوره کینی داشدان چهار دان انسانلارا نسبت سونمز محبت اولسون، اما اجازه و نترین سبزی این ایسته دیگیز نمونه نی اوخوماقدان اول، هر لحظه دانی شدیغیمز مسئله ایله رابطه ده سیزه حاجی اسماعیل آق ادا ن بیر مطلب نقل ائدیم . حاجی اسماعیل آقا گنجه ن یایدا تهرانا قاییتماق ایسته دیگی کونلره باخین، بیر گون آبیاق اوستو کتابخانا یا گلدی. او بیر آرزو وار - گل اشدن صونرا کلیب اوتوردو و بیردن بیزه اوزونو منه توتوب دئدی: من سنین باره نده آیری جور فکرله شیردیم، سنی اول دهقانا یاغلی بیلیردیم صونرا لاردا اقله خیال اشدیردیم کی، بیزیم علی نین (منظور علی امیرغیزی نین) نوچه لریند

سن. اما ایندی باشا دوشدوم کی، سن هئج بیردی دگیلیشمیسن ، سن هر
گیمنس اوزونسن. بونا گوره ده تهرانا گئتمکدن قاباق بومطلبی سنه
دئمه کی لازم بیلدیم. ایسته دیم قلبین مندن سینیق قالماسین و —
باره ده آیری جور فکرلشمه یه سن .

من ددیم : سیزمنیم حقیقه هر تصورده اولسانیز دا ، من همیشه و هر
یغرده سیزه احترام گوزیله باخماغی اوزومه بیراخلاقی وظیفه سانمیشام
اما چون سیزمنیم حقیقه نه جور فکرلشدیگیزی آچیق آیدین ددینیزی ،
اجازه وئرین من ده آچیق جاسینا دئیم کی ، سیزین قوجا مان سیممازی
آچیق آلتیزی و دونیانین چوخلو ائیش — یوقوشلارینی باشدان آشیر —
میش آغ سا چلاریزی گوره نده چوخ چالیشمیشام کی ، بوقوجا مان سیممانین
هیزگیلرینده حاجی میرزا حسن رشیده کیملرین خاطرلرینه چاتیم . اما ،
اینجیک دوشمه سز چکینمه دن دئییه بیلرم کی ، بیرچوخ وقت سیزین سیاست و
رفتاریز منده حاجی میرزا حسن رشیده لرین یوخ ، بلکه حسن ذوقی و دوکتور
محسنی کیملرین خاطره سینی دوغروتموشدو .

حاجی اسماعیل آقا بونو ائشیدنده بیرلظه تومدو و صونرا دئدی
اولا بیلر حق سنینله اولموش اولسون ، اما اوغلوم بونو دا بیل کی ،
هیز چوخ بیرنا مرد عصرده عرصه یه گلدیک ، بورادا اولومونان ، اولومون
آراسیندا چوخلاری اولماغین طرفینی ساغلاپیرلار ، اولوم افتخارینی
سچنلر چوخ آز اولورلار ...

اوتاق درین سکوت ایچینده ایدی . نیساری سیگاری ، سیگارین اوتونا
یاندیریپ توستوله دیردی و سرپرست کاغاذ قابیندا کی هئیوانی گوتوروب
تئز — تئز اراده سیز ایله بیردی . من آیاغا قالداندا نیساری یوخودان
دیسکینمیش کیمی بیردن دئدی : بس شعرنه اولدو ، قرار ایدی سن شعر
اوخویاسان . ددیم اگر خسته دگیلسیز من اوخوماغا حاضرم .

سیزه اوخویا جاغیم شعری من ایکی — اوج هفته قاباق شاعرلر
مجلسینده اونو قوشان شاعرین اوز دیلیندن ائشیتیمیشم . شعرا و خونا ندا
اوردا کیلارین هامیسیندا او قدر درین تاثیر بورا خدی کی ، بوتون گوزلر
یاشاردی . من شعری دینله یندن صونرا ازبرله مکه چالیشدیم و ایندی
ده اونو سیزه ازبردن اوخویا جاغام . شعرین عنوانی "نیار کروانی" دی
بیلدیگیز کیمی نیار اردبیلین حومه سینده اولان کندلردن بیردی نیسن
آدی دی . شاعر بو باشلیغین آلتیندا نیاردان شهره اودون گتیریپ

ساتان بیر قیزین اورهک دویونتلورینی تصویر ائدیر. پادیزدا اولسا
رضا خان دویوره سینده بوتون شهرلرین دروازه سینده جوارخانا و ارایدی
وشهره گیرن هر جور یوکدن جواز آلینردی. نیاردان شهره اودون گتر
قیز جوازچیلارین گوزوندن قورونماق اوچون گروان کیمی گفجه یول
اقله بیر تابلکه سحرگون چیخما میش جوازچیلارا راست گلمه دن اودونونو
ساتا بیلسین .

شعری ازبردن اوخوماغا باشلادیم . شعر اوخونوب گفتدیگجه اونلار
نفسلرینی اوغورلایب قولاق آسیردیلار . ایندی او زماندان قیرخ ایل
گچمیشدی، طبیعی شعر اوگون اوخودوغوم بوتونلوکده یادیمدا قالما
یبیب ، اونون بیرپارا یئرلرینی اونوتموشام ، بیرپارا یئرلری ده ذهنم
ده اولا بیلسین دالی قابق اولوب شعرین یازیلی نسخه سی الده اولما
دیغی اوچون اوزون ایللردن صورنا حفظیمده قالانلاری سیزه ده اوخویورام
* نیار گروانی *

هله اویانما میش گونش یوخودان * تازاجا بویانیر افقدن سحر
بیر بیغین شعله تک قیزا دیقجادان * قیرمیزی بویانیر یاشیل تپه لر

=====

نه بیراینیلتی وار، نه ده بیرصدا * انسانلار یوخودا ، قوشلار یوخودا
طبیعت باشینی اگمیش کؤکسونه * خیال مورگوسوندن دویمایمیش یئنه
بولوتلار قیزا ریرگفتدیگجه لای لای * سونورا فقلرده رنگی سولموش آی
هله خومارلانیر نیارین گوزو * هله یوخودا دیر شهرین اوزو

=====

نیاردان شهره اوزانان یولون * گشچیب یاریسینی بیرکروان گلیر
آزقالیر کندیرلر دوغراسین قولون * فقط نه دایانیر، نه ده دینجه لپر

=====

گلیب یفتیشدیگده نیار کروانی * گزیر قورخوسوندان گوزوهریانی
او قورخور زحمتی گنده حک بادا * اگر احتیاطلا گیرمه سه شهیره
بئله یاشایانلار آزمی دونیادا * بیرچوخو آج قالیر گفجه نی سحره
بهرچوخو تا پماییربیرقارین چورک * چالیشان انسانلار آج قالیر دمک

=====

بیرقیز پولچوسودور توزلو یوللارین * چکنینده ان آغیر کومور شله سی
احتیاج الینده بوغولانلارین * کسبیدی چیکنینی غومور شله سی

=====

بورادا انسانا حیاتدا یوکدو * حیاتی، نغمه‌سی، عشقی سؤنوكدو
او هله دولانیر ساتا کومورو * ساتا حیاتی، ساتا عومورو

=====

تورورور سینه‌سین بعضا دریندن * بوآه قالدیراجاق داغی یئریندن
سن سانما طالعین چیچک چیچک دی * اونو بوگوژیاشی اریده‌جک‌دی...

=====

شعرا و خونوب قورتارانندان صونرا نیساری دوروب اوتا قدا اویان،
بویانا گفتمه‌گه باشلادی. نهچه لحظه صونرا او، اموزو اموزیله دانیشیر
کیمی ددی: شعر دگیل، کمال الملکین یاراتدیغی تابلولار قدر گوزل و
جانلی بیرتابلو دور، بونو یاز وئرمه، گئجه ائوده آتما اوخوباجا -
غام، آخی اودا سیزلر کیمی اموز دیلینه عاشیق‌دی...

اما، سرپرست دولوغسونموش حالدا فکره دالمیشدی. اونون بلخیشلاری
یول چکیرکیمی اوزاقلارا تیکلمیشدی. بیرلحظه اونا دقت سالدیم .
اونون چهره‌سینده ایلر بوندان اول، ابتدائی کلاسیندا یوغسول
اوشاقلارین قایغیسینا قالان و اونلارین دردی و کدری ایله یاشایان
میرزاغفارخانین سیما سیندا اولان جیزگیلر یئر سالمیشدی ...

ب . وها بزاده

* * *

دونیاده اگر حرمت اوموب، نشئه دیلرسن
اؤز قلبینه باخ! ظلمتی بوغ، نفرتی اولدور!
گولدورسن اگر باشقاسینی، سن ده گولرسن،
گولمک دیلکین دیرسه اگر اوزگه‌نی گولدور!
بیلدینمی نه‌چین، اویله گولور باغچادا گوللر؟
گول گولدوکی، گولسون اونو گوردو کده کونوللر.

(صاحب تبریزی کیست ؟)

۳ - صاحب معلم اخلاق و تعلیم و تربیت در میان شاعران مردمی ما شیخ اجل سعدی شیرازی بحق معلم اول اخلاق و تعلیم و تربیت است. محتوای گفته‌های او، چه بصورت شعر و چه بصورت نثر، شامل اصول اخلاقی و پند و اندرز است. با نظری حتی سطحی به گلستان و دیوان شاعر، مخصوصاً بوستان او، این ادعا ثابت میشود.

با مروری به دیوان صاحب نیز معلم اخلاق و تعلیم و تربیت دیگری را می بینیم که دیوانش مملو از پند و اندرز و دعوت مردم به رعایت اصول اخلاقی و کمالات نفسانی از قبیل خاموشی، کم حرفی، انصراف از حرص و آرزو، خدمت به منعم، صبر در مقابل ناملایمات، چشم پوشی از عیب دیگران، فرو خوردن خشم، عفو و اغماض، اعتماد بنفس و اتکاء بخود، قناعت و تعاون و صدها اصل اخلاقی دیگر است و در این مورد نیز بگفته‌های خود او در دیوانش استناد می‌گردد:

پا منه بیرون ز حد خویش تا بینا شوی نیست حاجت بر عاصا در خانه خود کور را
مهر خاموشی حصاری شد ز کج بحثان مرا ماهی لب بسته را اندیشه قلاب نیست
دعوی دانش، بود صاحب بنادانی دلیل هر که نادان می‌شمارد خویش را دانا تر است
هست اگر ارباب دولت را لباس فاخری از گناه زبردستان چشم خود پوشانند است
گردد از چین جبین حرص طمعکاران زیاد

پیچ و تاب تشنه را موج سراب افزون کند
خشم عالمسوز را کوتاه زبان کردن به حلم

آتش سوزنده را بر خود گلستان کردن است

نرمی ز حد مبر، که چو دندان مار ریخت

هر طفل نی سوار کند تا زیانه اش

اگر صد بار بر خیزد، همان بر خاک بنشیند

ببال دیگران هر کس بود چون تیر پروازش

کدام جامه به از پیرده پوشی خلق است بیوش چشم خود از عیب خلق و عریان باش
شود جهان لب پر خنده ای، اگر مردم کنند دست یکی در گره گشائی هـــــــــــــــــم
جوهر نمای جوهر ذاتی خویش باش خاکش بسر، که زنده بنام پدر. بود

هر یصی را نکنند دولت دو عالم سیر همیشه آتش سوزنده اشتها دارد
 سراپای دیوان این معلم بزرگ اخلاق مملو از چنین بیبیتیا است و بقول دکتر
 زرین کوب (در بیشتر اینگونه ابیات، شاعر لطیفترین نکات اخلاقی را بکمک
 امثال، امثالی که از جزئیات زندگی جاری مردم گرفته است روشن میکند و بیهوده
 نیست که بسیاری از این ابیات زبا نزدعا مه شده و حکم امثال سا قرار یافته است)
۴- ماثب شاعری حساس و زودرنج معمولانه فقط اکثریت شاعران، بلکه سایر
 هنرمندان نیز دارای احساساتی لطیف و اشخاصی حساس و زودرنجند. اینها، با
 مشاهده دوروئیها، دروغ و فریب، ظلم و ستم و حق کشی قلبشان بیش از دیگران پدرد
 میآید و آزرده میشوند، میرنجند و در نتیجه گلابه سر میدهند، چه از مردم و چه از
 روزگاری. خانم کریمی (مصفا) در سمینار متشکله در دیماه ۱۳۵۴ دانشگاه تهران ضمن
 سخنرانی درباره ماثب (که در کتاب: "ما ثب و سبک هندی" مندرج است) پس از بحث
 نسبتاً مفصلی درباره ماثب و شعرا و، ضمن اینکه او را شاعری نازک دل و حساس
 مینامند، میگویند: (در وجود ماثب هم سرانجام همه جوشها و خروشها جای خود را به
 سردی یا سکوت و آزردهگی و انزوا سپرد و ماثب درون گرابجا نآمد) و جای دیگر
 (بزم من محبوبترین قیافه ماثب حساس ورنجیده، ماثب تنگ حوصله، بجا نآمده،
 ماثب تنهای هراسیده، ماثب که از بوی گل گرانی میکشد) و جای دیگر (دنیای
 درون ماثب غربت و تنهایی، وحشت و آزردهگی است) و ادامه میدهند (آزردهگی و مردم-
 گریزی صورت دیگری از دنیای درونی اوست، از مردم روزگار و ابناهی دهر میده
 و به تعبیرنظامی خود را در خانه غمناکی خویش از چشم خلق نهان داشته است)
 ضمن تأیید تنهای این گفته‌های خانم مصفا که ماثب شاعری نازک دل و حساس بود
 و از دورویان و دروغگویان و ریاکاران آزرده بود (نه از مردم) موافقم، ولی با
 عباراتی مانند: سردی یا سکوت و انزوا، تنگ حوصله و بجا نآمده، تنهای و
 هراسیده، غریب و وحشت زده موافق نیستم. ماثب غیر از چند سال آخر عمر خود،
 همانطور که در مبحث "ما ثب شاعری بشردوست و انسان گرا" توضیح داده شده است،
 همیشه با مردم و در میان مردم بوده و هرگز از کسی و چیزی حتی از مرگ وحشتی نداشته
 است که میفرماید:

روشن‌دلان ز مرگ محابا نمی‌کنند نور از زوال کم نشود آفتاب را

بهدلان از مرگ میترسند و ما چون کبک مست

خنده خود را دلیل راه شاهین کرده ایم.

ماثب نه تنها با ستمکاران و جباران و ریاکاران جانانه مبارزه کرد، بلکه
 همیشه طرفدار مردم و با مردم بوده و آنها را نیز بمبارزه بر علیه ظلم و جور فرا خواند

است. من در جای دیگر از روح مبارزه جوفی صائب بحث خواهم کرد و در اینجا تنها می‌خواهم بگویم که یک شاعر مبارز و مردمی هرگز از کسی و چیزی وحشت نمی‌کند، به گوشه‌انزوا پناه نمی‌برد، سردی یا آس نمی‌تواند بر او مستولی‌گردد، تنگ حوصله نمی‌شود، بجان نمی‌آید، و غریب و تنها و هراسیده نمی‌گردد و از چشم خلق هم‌پنهان نمی‌شود.

صائب پیشه‌دات دیوانش تا آخرین نفس از مردم و با مردم بوده و تن به وحشت و غربت نداده است و اگر گلایه‌هایی هم در شعرا و چشم می‌خورد، گلایه از دروغ‌گویی، فریبکاری، دورنگی و دوروئی معدودی آشنایان و دوستان، یا بعضی مردم حق‌نا- شناس بوده، نه از همه مردم جامعه خود، و چه خوب گوید آقای دکتر زرین کوب که طبع حساس او از دوروئی و دورنگی بیزار است و در دنیا ی یک‌رنگی و صلحی که قلمرو روح اوست کفر و دین آشتی دارند و کشمکش‌هایی که هست ظاهری است.

آری صائب خدمتگذار جامعه زمان خود بوده و دوستدار مردم و همیشه حاضر در صحنه قهوه‌خانه و در کوچه و بازار. او بخاطر مردم با صاحبان زر و زور و فریبکاران و دورویان زمان با شمشیر قلم جنگیده و هرگز غریب و تنها و وحشت‌زده نبوده است. او از جو حاکم بر جامعه زمان خود، از شیادان و ریاکاران و ظالمان در رنج بوده نه از مردم؛ نه منزوی شده و نه تنها و غریب و نه ساکت بلکه فریاد می‌زند که:

نیست کاری به دورویان جهان صائب روی دل از همه عالم به کتاب است مرا
دلم، چون برگ بید، از آب زیرکاه می‌لرزد

اگر چه سینه چون کشتی به دریا می‌توانم زد

جماعتی که به افتادگان نپردازند اگر بعرض برآیند، همچنان پستند

دل سیاه درونان نمی‌شود روشن اگر می‌از قدح آفتاب مینوشند

نامرادیهای ما، صائب به عالم روشن است

بر مراد خلق دائم زندگانی کرده‌ایم

آری، او از دورویان و آب زیرکاهان و بی‌توجهان بمردم، و سیاه‌درونان و ریاکاران میرنجد و آنان را بباد انتقاد می‌گیرد و از این فرقه متنفر است ولی این تنفر باعث نمی‌شود که از مردم قهر کند و بر مراد آنان زندگانی نکند.

۵ - صائب و عرفان در این مقوله هدف این نیست که در مورد عرفان و تصوف بحث شود، بلکه فقط برای اطلاع خوانندگان عزیز بطور اختصار از شکل گیری عرفان ایران بعد از اسلام چند سطر می‌نویسم و می‌گذرم.

عرفان بشکل اولیه آن در قرن دوم هجری با رسوخ فلسفه نوافلاطونی از یونان و عقاید بودائی از هند در ایران شکل گرفت و تا اواخر قرن دهم هجری (سال ۹۰۷ هجری شروع سلطنت شاه اسماعیل صفوی) به اوج خود رسید.

در این مدت عرفای نامداری مانند بایزید بسطامی - شیخ ابوالحسن خرقانی عطار نیشابوری و مولانا محمد بلخی ظهور کردند و با وجود اینکه عرفانی مانند حسین بن منصور حلاج و عین القضاة همدانی و شیخ مجدالدین بغدادی جان خود را در این راه از دست دادند، با زهم عرفا همواره مورد احترام مردم و سلاطین و حکمرانان بودند. حتی چنگیز مغول پس از حمله به ایران و انقراض سلطنت خوارزمشاهیان از دریافتادن با عرفا و سران تصوف اجتناب کرد و موقعی که میخواست به خوارزم بیرون رود تا طعمه مرگ نگردد ولی آن عارف بزرگوار پیشنهاد خان مغول را رد کرد و به همراه مردم خوارزم با مغولان جنگید و کشته شد.

تیمور لنگ نیز با عرفا و سران صوفیه از در احترام در آمد و حتی ملاقاتهای و با ابوبکر تائبی و شاه نعمت اله ولی و بزرگداشت آنان در تواریخ مذکور است. شاه اسماعیل صفوی و اعقابش با وجود اینکه خود از تبار عارف بنام شیخ صفی الدین اردبیلی بودند، بدلیل رسمیت یافتن مذهب شیعه اثنی عشری در ایران و مخالفت بزرگان این مذهب با عرفا و صوفیه، عرفان و تصوف بتدریج به بوته فراموشی سپرده شد.

بنوشته مرتضی راوندی (در دوره شاهان صفوی نه تنها فلاسفه و متفکرین و آزاداندیشان یکسره منقرض و منکوب گردیدند، بلکه جماعت صوفیان که اکثر آنان مردمی روشن ضمیر بودند، نیز مورد قهر و بیمهری سلاطین صفوی و فقهای شیعی قرار گرفتند و در عوض روحانیون قشری و ملانماها روبه افزایش نهادند و مخصوصاً در دوران قدرت شاه عباس اول مبارزه با صوفیان و از بین بردن آنان بحدی شدید بود که در عرض سی سال مهر و علاقه سیصدساله ای که نسبت به تصوف وجود داشت از بین رفته و جای خود را به تعصب و کینه تیزی داد، حتی گاه این مبارزه بجائی رسید که یکی از مقتدرترین روحانیان دوران صفوی رسماً بقتل صوفیان فتوی داد (۱).

ملک الشعراء^۴ بها نیز در جلد سوم کتاب سبک شناسی بهمین جریان اشاره میکند و مینویسد که (شاه دروان محمد باقر مجلسی در اوایل سلطنت شاه سلیمان

۱ - تاریخ اجتماعی ایران، تألیف مرتضی راوندی، مجلد سوم

و دوران سلطنت شاه طهماسب دوم و قسمت بزرگی از عهد شاه سلطان حسین
 صاحب اختیار کل کشور و دارای ریاست علمی و سیاسی مطلق گردید و هر چه توانست
 با معاندین . . . سیمای صوفیه عداوت ورزید) و بنوشته دکتر باستانی پاریزی به نقل
 از تاریخ بدایع التواریخ حتی شاه اسماعیل صفوی دستور آتش زدن آرامگاه شیخ
 احمد را که از عرفای مشهور بوده، داده است (۱)

با توجه با این نوشته‌ها و بشهادت سایر تواریخ بدلیل همین خصومت و سختگیری
 بود که در طول سلطنت دویست و چهل ساله سلسله صفوی حتی یک عارف بنا مد ایران
 بر نخاست و اگر احیاناً عارفی وجود داشت مسلماً از ترس تکفیر و قتل در خفا میزیسته
 و افکار عرفانی خود را بروز نمیداده است .

افول عرفان و تصوف در دوران سلسله‌های زندیه و افشارها و قاجار و تا امروز نیز
 بچشم میخورد . بطوریکه از شروع دوران سلطنت صفویه تا امروز جامعه ایران در این
 مدت طولانی دیگر بزرگانی مانند بایزید بسطامی و شیخ ابوالحسن خرقانی و ابوسعید
 ابوالخیر و سایر ستاره‌های درخشان عرفان و تصوف را بخود ندیده است .

با توجه با این مقدمه ، نمیتوان ادعا کرد که صاحب شاعری عارف بوده است ، ولی
 علاقه و کشش فوق العاده او را به مشرب عرفان و تصوف از لابلای دیوانش میتوان درک
 کرد . حتی با توجه بحفاتی انسانی و کمالات نفسانی او که مورد تأیید کلیه تذکره نویسان
 است و حقیر شمردن دنیا نیز که یکی از معتقدات اصلی و عمومی عرفا و متصوفه است این
 کشش و علاقه شدید او را به عرفان و تصوف ثابت میکند .

صاحب در دیوانش بارها از کلمه (مشرب) استفاده کرده است و تصور میشود که تکرار
 این کلمه در اشعارش اگر مبین عارف بودن او نباشد علاقه فوق العاده او را به مشرب
 عرفان نمایان میکند .

اینک در این مورد نیز به گفته‌های خود صاحب در دیوانش استناد میشود و پس از درج
 یک غزل عرفانی تعدادی از تکبیت‌های او را نیز که بوی عرفان شدیداً از آنها
 استشمام میشود بنظر خوانندگان عزیز میرسانیم :

یارب از عرفان مرا پیمانهای سرشارده	چشم بینا ، جان آگاه و دل بیدارده
هر سرموی من از غفلت بجائی میسرود	این پریشان سیر را در بزم وحدت بارده
پیچ و تاب بیقراری رشته صد گوهر است	گنج را از من بگیر و پیچ و تاب مارده
نشئه پا در رکاب می ندارد اعتبار	مستی دنباله داری همچو چشم یارده
چند چون مرکز گره باشد کسی در یک مقام	پای از آهن به این سرگشته چون پرگارده
شیوه ارباب همت نیست جود ناتمام	رخصت دیدار دادی ، طاقت دیدارده

۱ - "سنگ هفت قلم" تالیف دکتر باستانی پاریزی

بیش از این مهسند صاحب را بزدان خرد از بیابان ملک و تخت از دامن کپسارده
در دل تنگم ز داغ عشق شمعی برفروز خانه تن را چراغی از دل بیسندارده
و اینک چند بیت عرفانی از صاحب :

ذره تا خورشید گلبانگ اناللق میزند نغمه غارچ ندارد ساز سیر آهنگ عشق
فنا بسلطنت اهل حق ندارد راه ز دار، رایت منصور پایدار بود
چنان از مشرب من کفر و دین بکرنک شد با هم

که از تسبیح بوی صندل بتخانه میآید
اهل وحدت را نبا شد جنگ با خصم برون از شکست خویشتن بر قلب اعداء میزنند
من شوریده صاحب چون عناننداری کنم خود را

که با این شأن و شوکت چرخ صوفی وار میرقصد
یک شعله شوخ است که در سپهر مقامات گاه از شجر طور و گاه از دار بلند است
هر چه در آفاق باشد هست در انفس تمام - سیرکن در خویشتن صاحب جهان پیما مشو
گفتگوی کفر و دین آخربه یکجا میرسد - خواب یک خوابست و باشد مختلف تعبیرها
اقتدا تا به (مولوی) کرده است - شعر صاحب تمام عرفان است

از این قبیل ابیات عرفانی در دیوان صاحب فراوان دیده میشود و چنین بنظر
میرسد که اگر صاحب عارف نبوده، علاقه فوق العاده به عرفان داشته و بدلیل آوردن
کلمات مختص به اهل عرفان در اشعارش مسلماً مطالعه کافی و بسطی در مسلک عرفان
و تصوف داشته است و به جرأت میتوان ادعا کرد که حدود سه چهارم غزلیات صاحب عرفانی
است .

۶ - صاحب ، شاعر مبارز زمان خود

قبل از اینکه وارد این مبحث شویم باید نظری
حتی بطور اجمال به کیفیت جامعه زمان صاحب بطور اعم و احوال سلاطین و سایر صاحب
قدرت آن این زمان بطور اخص بیندازیم و برای روشن کردن هر دو مورد بتوا ریخ موجود
و جوح میکنیم .

مرتضی را ونندی در تاریخ اجتماع ایران ماهیت سلاطین صفویه را بدین نحو توضیح
میدهد : (در دوران حکومت صفویه جز شیخ صفی که مردی آزاده و روشن ضمیر بود / گویا
آقای را ونندی متوجه نشده اند که شیخ صفی جدا علای سلاطین صفوی است نه جزو سلاطین صفویه
و اگر منظور ایشان شاه صفی است قابل تذکر است که این سلطان از سفاکترین سلاطین
این سلسله بوده است / سیر و زما مداران این خاندان مردمی متعصب و جاه طلب
و خونخام بودند . شاه اسماعیل حتی به نصایح و حانیان شیعی مذهب واقعی ننهاد . . .
با کشتن بیست هزار تن از مردم تبریز که پیرو سنت و جماعت بودند و با ایجاد حکومت

ترور و آدم‌کشی مردم را مجبور به قبول آئین تشیع نمود. در عهد سلطنت ۵۳ ساله شاه طهماسب که مردی جا مدومت‌عصب بود، با زار عقل و استدلال رو به کساد نهاد و فقط روحانی‌نماهای نوکرمنش و دنیا پرست با دستگاہ حکومت همکاری و همکاری میکردند. راوندی بنقل از نسخه خطی تاریخ جهان‌آرای غفاری ادامه میدهند:

در نظری (یعنی در نظر شاه طهماسب) جهلاء را بصورت فضلا در میآوردند و فضلا را به صفت جهلاموصوف میدارند بنا بر این اکثر مملکتش ز اهل علم و فضل خالی گشته و از اهل جهل مملو شده و جز قلیلی از فضلا در تمام مملکت ایران نماند... حتی تزییقات سیاسی بمردان روشن بین چون میر محمد باقر مشهور به داماد و صدرالدین شیرازی مشهور به ملا صدرا امکان نمیداد که نظریات فلسفی خود را بسا صراحت بیان نمایند (۱)

سرپرسی سا یکس در باره همین شاه طهماسب مینویسد: او در مدت یا زده سال قصر خود را ترک نکرده بود و مردم قادر نبودند عرایض شاه را به وی برسائند جاده‌ها ناامن، قضا و داد در سان رشوه خوار... و کشور خود را فراموش کرده جز بیول و زن چیز دیگری اعتنا نمیکرد. (۲)

شهادت تواریخ، اغلب سلاطین صفوی حتی از کشتن و کور کردن زنان و فرزندانش و برادران خود نیز دریغ نداشتند و اتفاقاً بعضی از این سلاطین نیز بوسیله نزدیکترین کسان خود بقتل میرسیدند. شاه طهماسب که بدست یکی از زنانش مسموم شد فرزند خود بنام اسماعیل را مدت بیست و پنج سال در سیاه چال زندانی کرد و همین اسماعیل (شاه اسماعیل دوم) که پس از مسموم شدن پدرش بسلطنت رسید هشت تن از شاهزادگان صفوی و هفده تن از سران مملکتی را در قزوین کشت و یا کور کرد. و نیز توطئه‌ای برای یکی از شاهزادگان بنام عباس که ظاهراً حکمران خراسان بود ترتیب داد که او را نیز بقتل رساند ولی قبل از توفیق در قتل او خود بعلمت افراط در شرابخواری و مصرف بیحد افیون درگذشت و توطئه نافرجام ماند. شاه عباس اول هم پسر ارشد خود صفی میرزا را با حیل کشت و چشم دو پسر دیگر خود را میل کشید و کور کرد.

تا ورنیه سیاحت فرانسوی در سفرنامه‌اش در مورد شاه صفی مینویسد که: این سلطان نیز در دوران نکبت با سلطنتش از شاهزادگان و امراء و حکام تقریباً کسی را باقی نگذاشت و در حالت مستی شکم ملکه ایران را که دختر پادشاه گرجستان بود، با خنجر

۱- تاریخ اجتماعی ایران، مجلد سوم، ۲- تاریخ ایران، سرپرسی سا یکس مجلد دوم

پاره کرد و شاه عباس دوم نیز دونفر از همسران خود را زنده در آتش سوزاند (گویا در تنورا نداخته است) و سایر شاهان صفوی هم کم و بیش چنین اعمالی را مرتکب شده اند این بود مختصری از اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران در دوران دویست و چهل و سه ساله سلاطین صفوی و بطور خلاصه میشود گفت وقتی دربار سلاطین شاهد چنین عنایات و فساد و زور و ستم باشد، گماشتگان چنین سلاطین نیز میشود حدس زد که چه بیروزگار مردم میآوردند و بجرأت میتوان گفت که مثنی اجا مروا و باش از حکمرانان و مأ- مورین حکومتی گرفته تا روحانی نمایان ریاکاران و دنیا پرست تسلط کامل به حاکمان و مال و ناموس مردم آن روزگار داشته اند، بدون اینکه داد درسی باشد، و بداد مردم برسند. بشهادت تاریخ در چنین جامعه ها شی قهرآب زار جهل و تعصب و ریا و دروغ و فریبکاری و جور و بیاداد و عدم توجه بفضایل اخلاقی و انسانی و فساد و فترت رواج می یابد. مردم از حکومت ناراضی و مأیوس میگردند و در نتیجه بی تفاوت میشوند. و نتیجه این میشود که گروهی افغانی بسرکردگی محمود غلیجائی بدون برخورداریمت قابل توجهی پایتخت با عظمت سلسله صفویه را اشغال میکنند و شاه سلطان حسین مجبور میشود کشور ایران را دوستی تقدیم محمود افغان کند.

صائب نزدیک به یک قرن در چنین محیط و دورانی زندگی میکرده و بعلمت حس انسانگرایی و بشردوستی اش و با مشاهده ستمگریها و زورگوئیها، فقر و بدبختی و ذلت مردم، تکیه زدن ریاکاران و چا پلوسان و جاهلان بر مسند قدرت که نتیجه اش بینوائی و فلاکت اکثریت قریب با تفاق جامعه اش بود بدون ترس و هراس با شمشیر قلم بمبارزه با ستمگران و بخصوص با روحانی نمایان و زهاد ریاکار بر میخیزد و با کوبنده ترین کلمات نه فقط خود بچنگ آنان میروند، بلکه مردم را نیز بمبارزه بر علیه ظلم و ستم و ریاکاری و قلدری دعوت مینماید و فریاد میکشد:

در سواد خامه من گفتگوی سهل نیست - زمین نیستان نعره شیرانه میآید بیرون
 اگر صائب جزو اکثریت ستم دیده و زجر کشیده مردم زمان خود بود طفیان و مبارزه
 او را با ستمگران و ریاکاران میشد تا حدودی توجیه کرد، ولی مهم این است که طبق نوشته همه تذکره نویسان، او مرد مرفهی بوده و مکننت کافی داشته است.

این مرد مرفه و صاحب مکننت که معمولاً میبایست با بزرگان و صاحب مسندان و قدرتمندان معاشر باشد و یا لا اقل بر علیه آنها قیام نکند، بنا بخصلت انسان - دوستی و قلب حساس و رشوفش با دیدن آنها مظلوم و بی عدالتی و فقر و بدبختی مردم نمیتواند خاموش بماند، علم طفیان بر میآفریزد و با شمشیر قلم بچنگ عاملان آنها مبدبختی و فساد و بیدادگری میروند و بقول خانم کریمی (مصفا) بستر او، اگر چه پرنیان است اما باد بوریا (البته بوریا ی مردم سیه روز) آتش بجانش میافکند

چرا که ریشه‌ها و در مردم است و با مردم، در هر جا نیکه هست از با آنان غافل نیست (۱)
صائب می‌جنگد، و سپهرم نمی‌اندازد و آتش را بمیدان جدل می‌خواند و فریاد
میکشند که :

نمی‌باشد سپه‌نمندان ختن در کیش ما صائب - سیندا ما بمیدان جدل می‌خواند آتش را
و با زهم می‌فرماید :

محتسب از عا جزای دست سیوی با ده بست - بشکند دستی که دست مردم آزاده بست .
کلمه "محتسب" در این بیت گفته خواهد شیراز را بیاد می‌آورد که :
اگر چه با ده فر بخش و با د گل بی‌زاست - بی‌انگ چنگ مخور می‌که محتسب تیز است
که بنا بنوشته محققان منظور خواهد از "محتسب" شاه شیخ میا رزالدین ، آن مرد ریاکار
زاهد نمای ستمگر بوده است .

لبه تیز شمشیر قلم صائب بیش از همه متوجه روحانی‌نمایان شیادوزها د ریاکار
است که با سوء استفاده از لباس روحانیت بجان و مال و ناموس مردم تعرض می‌کردند
و از هیچ بیدادگری ابا فی‌نداشتند . او با تندترین کلمات بچنگ این ریاکاران
می‌رود که :

ز مکر زاهد شیا د مرغی می‌جهد سالم - که تا رسبهاش را دام زیر خاک میدانند
در پس پرده تزویر و ریا ، زاهد خشک عنکبوتی است که دام مگسی می‌سازد
از تلاش پای‌رفعت شود دین پایمال - پشت بر محراب زاهد بهر منبر می‌کند گردد
بتسبیح‌ریای زاهدان از ره مرو صائب که چندین دام مکر ، اینجا عنان بگسته می
در جای دیگر به شاهان ستم‌پیشه می‌تازد :

شاهی که بر رعیت خود می‌کند ستم مستی بود که می‌کند از ران خود کباب
از این قبیل بیات در دیوان صائب فراوان دیده می‌شود و گفتن چنین سخنانی ،
آنهم در سیصدسال پیش در بحبوحه قدرتمندی شاهان و حکمرانان ستمگر و ریاکاران
زهره شیر می‌خواهد و صائب بشهادت دیوانش این زهره را داشت .
بستمگران و جباران هشدار میدهد و آنها را از عواقب ظلم و ستم بر حذر میدارد که :
برضعیفان رحم کردن بر خود است

وای بیرشیری که آتش در نیستان افکند

زاشگ و آه ضعیفان خاکسار بترس که بود مشرق طوفان تنور پیرزنی
ظالم بظلم غویش گرفتار میشود - از پیچ و تاب نیست رهائی کمند را
هما نظوریکه قبلانی‌زاده شد ، صائب نه تنها خود با ستمگران می‌جنگد ، بلکه
دیگران را نیز تشویق می‌کند که در مقابل ظلم و جور و زور ایستادگی نکنند و زیر
با رستم نروند .

آ- صائب و سبک‌هندی بگوشش محمد رسول در پاکت

تپشه را بایست اول برسرخسرو زدن - جوهر مردانگی در تپشه فرها دنیست
مکن چون بیدلان زنها در پرغاش کوتاهی

که دست عاجزان را چرخ ، نامردانه می‌بندد

شاعر معاصر شادروان خلیل سامانی (موج) میگوید: صاحب از محیط زندگیش رنج
میبرد با اینکه در تذکرها آمده است که وی از تمکن بسیاری برخوردار بوده است
روشن نیست که رنج وی از چیست (۱). علت رنج صاحب با وجود تمکنش بسیار هم
روشن است. او، از بیعدالتیها، ریاکاریها، حق کشیها، ظلم و جور که بر جامعه
سایه افکنده بود رنج میبرد. از دیدن فقر و بدبختی مردم و فساد در اوضاع درجا معاش
متأثر میشود و بهمین دلیل است که با ستمگران و فریبکاران و زورگویان می-
جنگد و با زهم بقول آن شادروان (از فتنه انگیزی آنها هم نمیترسد و تیغ زبان
از نیام می‌کشد و مبارز میطلبد) (۲) او با نیش قلم دمار از روزگار این قبیل
فداریان در میآورد و میگوید:

ز ترکتا ز حوادث مکن ملاحظه، صاحب! - چه کرد سیل به پیشانی گشاده صحرای

پیش شمشیر حوادث مژه بر هم نزنیم - به رخ سیل گشاده است در خانه ما

بآهی ریزد از هم تار و پودهستی ظالم نسیمی میزند بر یکدگر زلف پریشان را

آری تاریخ هم نشان داد که بالاخره تار و پود هستی سلاطین صفوی با نسیمی "آسم

چه نسیم ضعیفی!" با حمله گروهی افغان از هم پاشید و چراغ سلطنت دو بیست و چهل

ساله ای که با خون دل مردم روشن نگه داشته شده بود، به اندک نسیمی خاموش شد.

۷ - صاحب شاعری با استغناء طبع صاحب بشهادت محتویات دیوانش مردی بوده

است بسیار پها پند آبرو، دارای طبیعی مستغنی، بی اعتنا بدنیای، صاحب عزت نفس.

او منت کشیدن از دیگران را گناهی نا بخشودنی میدانند، از دیگران چشم کمک و

یاری ندارد. بخود متکی است. عرض مطلب پیش کسی نمیکند. طلب احسان از هیچ -

کس نمینماید و بد دیگران هم میآموزد که چنین کنند:

مکشای چون صدف لب خواهش در این محیط - نیسان اگر چه مخزن گوهر دهد ترا

در طلب ما بیزبانان مت پروانه ایم - سوختن از عرض مطلب پیش ما آسانتر است

نیست ممکن چون صدف لب پیش نیسان واکنم - گر دهد گوهر بدامن جای آبرو مرا

از دیگران چراغ نخواهد مزار من - کز سوز سینه شمع مزارم دل خود است

این آبرو که ساخته ای از طمع سبیل - هر قطره اش چشمه حیوان برابر است

دل آزاد من و گرد تعلق، هیبات! خار خون میخورد از دامن برچیده ما

۱۰۲ - صاحب و سبک هندی . محمد رسول دریا گشت

از پریشانی، دل از هم‌گر بریزد، گو: بریز!

منت شیرازۀ احسان کشیدن مشکل است

این استغنائی طبع بحدی میرسد که حتی نمیخواهد از معشوق هم منت بکشد:

سرزلف تونباشد، سرزلف دگری - از برای دل ما قحط پریشانی نیست

ویا:

تادل نمیبرم، بکسی دل نمیدهم - صیاد من نخست گرفتار من شود

این بود مختصری از خصوصیات معنوی صاحب و برای پی‌بردن بیشتر به منش این

شاعر مردمی بهترین راه مراجعه به دیوان اوست.

چرا سبک هندی؟ قرار بر این نبود که در این مقدمه، در مورد شعر صاحب و

سبک او شرحی داده شود، ولی یک اصطلاح بنظر من غلط مرا واداشت که بطور اجمال

در این مورد نیز توضیحاتی بدهم.

در هیچیک از تذکرها تا آنکه از زمان صاحب تا انقلاب مشروطیت نوشته شده

است عبارت (سبک هندی) دیده نمیشود. در این تذکرها بدون استثناء در مورد

سبک شعر صاحب کلمات (طرز) و بعضاً (شیوه) بکار رفته و خود صاحب نیز در

دیوانش کلمه (طرز) را اغلب بکار برده است.

با وجود تحقیقات زیاد می‌آید که بعمل آمد، معلوم نشد که عبارت (سبک هندی)

را چه کسی برای اولین بار در ایران رایج نموده است (گویا شادروان ملک -

الشعراء بهار برای اولین بار این عبارت را بکار برده است). متأسفانه

این تسمیه غلط در نوشته‌های اغلب صاحب نظران شعروادب معاصر نیز بدون

توجه و تعمق تکرار گردیده و امروز هم بغیر از معدودی از آنها، سبک شعر صاحب

و شعرای دیگر این سبک را سبک هندی مینامند.

به دلایلی که در زیر آورده میشود، این تسمیه غلط و خلاف واقع و دلیل بی‌اطلاعی

و بی‌توجهی رایج‌کننده آن است. قدر مسلم اینکه، این شیوه سخنوری در ایران

حتی مدت‌ها قبل از صاحب نضج گرفت (۱) و سپس بوسیله صاحب و شعرای هم‌عصر او به

اوج کمال رسیده است و این شاعران فارسی‌زبان هند بوده‌اند که این طرز و شیوه

را از شاعران ایرانی مقیم دربار سلسله گورگانی هند و شاعرانی که قبلاً از

صاحب و در زمان او به هند مسافرت کرده‌اند اخذ نموده‌اند.

۱ - سؤال اینست که آیا صاحب و شاعران دیگر هم‌عصر او قبلاً زرفتن به هند

شعر می‌گفته‌اند یا خیر؟ اگر جواب مثبت است لازم می‌آید که این شعراء به سبکی

غیر از سبک هندی شعر گفته باشند (مثلاً سبک خراسانی یا عراقی) در صورتی که

در دیوان شاعران ایران، بخصوص صاحب حتی یک غزل بسبک عراقی یا خراسانی

۱- به دیوانهای عرفی شیرازی و با با فغانی و تا حدودی وحشی بافقی مراجعه شود

دیده نمی‌شود و اگر هم دیده شود، ناچیز است. و اگر جواب منفی است این جواب نیز محال و عقلاً غیر قابل قبول است.

۲ - قبل از رفتن شاعران ایرانی به هند، شعرای فارسی‌گوی هند مسلماً بسبکی غیر از سبک صائب و یاران و شعر می‌گفته‌اند. مستندترین دلیل این ادعا بیت مقطع یکی از غزل‌های ظفرخان متخلص به "احسن حکمران کابل است که صائب سه سال از مجموع شش سال اقامت خود در هند را نزدا و میزیسته و از دوستان و مورد احترام ظفرخان بوده است. اینک بیت مقطع یک غزل از ظفرخان احسن:

طرز یاران پیش احسن بعد از این مقبول نیست

تازه گوئیهای او، از فیض طبع صائب است

از این بیت این معنی تداعی می‌شود که قبل از عزیمت صائب به کابل، ظفرخان و یاران او (که مسلماً منظور شاعر از کلمه "یاران" سایر شعرای پارسی‌گوی هند میباشند) بسبک دیگری غیر از سبک صائب شعر می‌گفته‌اند و پس از آشنا شدن بطرز صائب (طرز یاران) دیگر برای ظفرخان مقبول نیفتاده و تازه گوئی بسبک صائب را آغاز کرده است.

مهمتر از همه، اینکه گویا طرز شعر صائب بمذاق شعرای پارسی‌گوی هندی خوش نمی‌آمده و گوارا نبوده است، که صائب در این مورد کله می‌کند و در غزلی بمطلع:

کم نسا زد جام می‌زنگ دل افکار را - داس صیقل ندرود این سبزه‌زنگار را
می‌فرماید:

چون بهندستان گوارا نیست صائب طرز تو - به که بفرستی به ایران نسخه اشعار را
آیا مضمون این بیت با کمال وضوح این مورد را روشن نمی‌کند که شعرای پارسی زبان هند از طرز صائب خوششان نمی‌آمده و این طرز در مذاق آنان گوارا نبوده است؟

۳ - علاوه بر ظفرخان، شعرای دیگری پارسی‌گوی هندی نیز، مانند دهلوی، غنی کشمیری فیضی رکنی اقرار می‌کنند که نوائی که میکشند، از اصفهان و هرات و قم است: (غالب) ز هند نیست نوائی که میکشم - گوئی از اصفهان و هرات و قمیم ما
غالب دهلوی

غزل تازه تر شنو، که از آن تازه نقشی در اصفهان بستند. فیضی رکنی
روشنم شد ز هوا سنجی (شبلی) کا مروز - هند را نیز قمی هست و صفا هانی هست
شبلی نعمانی

(فالب) ، از آب و هوای هند بسمل گشت نطق

خیزتا خود را به اصفاهان و شیراز افکنیم. غالب دهلوی با توجه به دلائل بالا، جای تأسف است که عده‌ای هنوز هم اصرار دارند که طرز و سبک شعرا صائب و یارانش را "سبک هندی" بنا مند .
من معتقدم که با دیدیک تجدید نظر اصولی در تسمیه سبکهای مختلف شعرپاریسی بوسیله صاحب نظران و شعرشناسان و محققین بشود و اینان همتی کنند و پس از مطالعات کافی و دقیق نا مگذاری صحیحی در مورد سبکهای شعرپاریسی بعمل آورند و امیدوارم چنین نیز بشود .

خاتمه در مقدمه ای که گذشت کوشش شده است که گذشته از تشریح هویت صائب پرده از روی منش صائب نیز برداشته شود و این ششمین پهلوان شعرو ادب پاریسی، آنگونه که بوده است، بدون اعمال کوچکترین تعصبی به هموطنان و خوانندگان عزیز معرفی گردد .

نمیدانم آیا توانسته‌ام با قلم نا رسایم از عهدۀ این امر مهم برآیم یا خیر؟
بهر حال تا آنجا که مقدورم بوده ، با وجود عدم دسترسی به خیلی از مدارک مورد لزوم سعی خود را کرده‌ام و با اقرانه اینکه هیچ فردی عاری از اشتباه نیست ، منم ممکن است در مواردی اشتباه کرده باشم و بدینوسیله از خوانندگان ، و مخصوصاً از صاحب نظران بی تعصب و صالح تقاضا میکنم که اگر به اشتباه یا اشتباهاتی برخوردند ، بر من منت گذارند و گوشزد فرمایند .

بحث و نقد در شعرا صائب را نیز اگر عمری باقی بود ، ضمن کتاب علیحده به هموطنان عزیز تقدیم خواهم کرد . برای اینکه همه هموطنان در هر سطحی از دانش ادبی که هستند بتوانند با شعرا صائب ، این نابغه قرن یازدهم هجری آشنا شوند حدود ۴۷۰ غزل از غزلیات ساده ترا و (با اعلام اینکه از بعضی از غزلیات یک یا دو بیت که تا حدودی مغلق بوده حذف شده است) و حدود هزار بیت از بیت الغزلیات او را (نه تک بیت ها ، که این عبارت نیز غلط است) در این مجموعه آورده‌ام . علاوه بر اینها پنج غزل از غزلیات صائب را که بزبان ترکی آذری سروده شده و در متن هم آمده است (و من آنها را به غزل فارسی ترجمه کرده‌ام) و نیز شش مسط مخمس از او را که در هیچیک از دیوانهای چاپ شده موجود نیست به این مجموعه اضافه کرده‌ام .

در مورد ترجمه غزلیات ترکی آذری به غزل فارسی در همان وزن و قافیه ، با پیوسته متذکر شوم که صاحب نظرانی که به هر دو زبان ترکی آذری و فارسی مسلط اند ، بهتر مهده اند که حتی ترجمه نثر زبان ترکی به فارسی چقدر مشکل است .

آیریلیق شرابی

بونئی چالان بوگجه آیریلیق هواسی چالییر
نفین یا نیقلی سسی اودسالیرا ورهک چابالیر
سن ایستیسن گفده سن، گشت گوزوم دالینجا قالیر
اورکده غم قوشی سن گشتسن آشیانه سالیر
منه اولوم بوگجه آیریلیقدان آسانندی
آماندی گفتمه، گفتمه قال جانیم یانندی
پولاتدان اولسا اورهک، آیریلیق اودی اریدر
بو اود، داشی کول اقلر، یغل کولین هوایه
او، گفتمه جان بدنیمدن چیخیب دالینجا گفدر
بو غربت اولکده کیم من غربیی دفن ایلیر
الهی آیریلیق اوز سنوگیسیندن آیریلسین
زمانه دفتر عمرین همیشه لیک جیرسین
آماندی گفتمه، منی بینوادن آیریلما
وفاسیز اولما، دایان، دور، وفادن آیریلما
یادین دالینجا گفدیپ، آشنادان آیریلما
بنفشه غنچه سی باد صبادن آیریلما
خومار باغان گوزووه، آغلیان گوزوم قوربان
گوزوم، سوزوم، غزلیم، دفتریم، اوزوم قوربان
منیم ستاره، بختیم همیشه لیک باتدی
بو آیریلیق منی بیخدی مرآینه چاتدی.
شراب عیشمه جان یاندران زهر قاتدی
سینه مده بیر قوجا مان داغ کیمین دومان
معاف اقدیب بیزی بیگانهلر بلالردن یاتدی.
بلا چکیر باشیمیز ایندی آشنالردن
گوزلترین گوزه لی، شاهکار خلقت سن
قیزیل گولون بوداغی زینت طبیعت سن.
پارین سحر چاغیسان، بیر پارا لطافت سن
حقیقته کی لطافتده بی نهایت سن

قاران دولوق گنجه مین پارلاق اولدوزی گفتمه
 وفالی شاعریوی بوندان آرتیق اینجیتمه
 سنی قسم و فریرم، قهرمانلار ایمانینا
 اوره کده حسرتی اولموش جوانلارین جانینا
 شهید راه حقیقت اولانلارین قانینا
 شرفلی خلق لرین ایستی قانلی میدانینا
 بیر آز دایان، بو گنجه آیریلیق شرابین ایچک
 اوز اکدیگون بو قیزیل گوللرین گلابینا ایچک

=====*

بختیار

غزل

جانا، چکرم دردینی درمان عوضیندن
 هجرونده آغار کؤز یاشی باران عوضیندن
 بیچاره کونول طرح وصالین توکور هردن
 نقشوندن اؤپز اول لبخندان عوضیندن
 مهر لبعلین اورکیمده اگر اولسم
 عقبایه آپاررام اونو ایمان عوضیندن
 هرچند گدایم سرکویینده، عزیزیم
 ایندی منه حرمت اقله مهمان عوضیندن
 هر درده دوا اولسا، ولی عشقه تاپیلماز
 الا، گله جانانلا سی درمان عوضیندن
 نامردم اگر، بیرده بهشت آدی گتیرسم
 وئرسینله منه کرسنی رضوان عوضیندن
 دوشسه اتکین بیرده اله، (بختیم اولور یار)
 آلام الیمه لعل بدخشان عوضیندن

شهریارین دیل

رحم اولسا کونوللرده قیزیل قان سبیل اولماز
مخلوقه محبت ائدن انسان دلیل اولماز
فکر ائتمه کی، پالتار گئیوبین انسان اولوبسان
سعدی * دئییب انسانلیقا پالتار دلیل اولماز
دانشگاهها گئتمک سنی انسان ائده بیلیمهز
هندوستانا گئتمک ایلمن تولکی فیل اولماز
چاققال گئییه اصلان دریسین اصلان اولانماز
زیل سس، بم اولانماز، نجهکی بیده زیل اولماز
شیطانیلن ال وئرمه، کوچنلر سئوزو دو بو
قورباغیه ال وورماسان اللر زیل اولماز
امور حدینه قانع اولانین آبریس گئتمهز
هدینده دوران خلقین ایچینده خجیل اولماز
هرکس دئییه گوپ، رسوای اولار خلق آراسیندا
گونبذ نه قدهر سسله نه بیلسه طویل اولماز
جاهل بیلیحی اولمایا جاق، بیرتما بوغازون
اٹشهن نه قدهر پانبوغی، پانبوغ قزیل اولماز
پاکیزه لیگه جوهر ذاتی گرهک اولسون
هر داغدان آخان چشمه اینان سلسبیل اولماز
مشاطه یه گویچک جمالین حاجتی یوخدور
چیرکین (حمیله) وسمه ده چکسه جمیل اولماز
تاریخی دالی چکمه که قادر دگیل هئچ کس .
هئچ قدرتیلن باغ گلستان گجیل اولماز
تورکی دیلی باغ گور نه گوزهل سئومه لی دیل دیر
هئچ اولکده " حامد " بو شیرینلیکده دیل اولماز

* - تن آدمی شریف است به جان آدمیت * نه همین لباس زیباست نشان آدمیت
* - هندوستان کلمه سی گرهک اوزون اوخونسون .

تیریزده "فروغ آزادی" دن آقای محمد حسین
 ملحق (طوفان) بیر مکتوبلا بیرلیکده
 آشاغیدا درج ائله دیگیمیز شعر ی گونده ره رک
 " وارلیق " دا چاپ اولماغی سنی
 ایسته میشدیر. عزیز شاعریمیزه تشکر
 ائدیریک .

وارلیق

تا پتالانمیش ائل دیلی سن * قان اوره ک لر نیسگیلی سن
 ان سئویملی سئوگیلی سن * وار اول وارلیق، وار اول وارلیق
 سن آذربایجان گولوسن * شیرین دیلی بولبولو سن
 چوخ آغلایب، آ ز گولوسن * دایان ، اومودوار اول وارلیق
 هله ده بوی آتاجاقسان * مطلبیوه چاتا جاقسان
 خایین حالین قاتا جاقسان * ثمرلی ، پر بار اول وارلیق
 قار اریدی ، قیش سوغولدی * باهار گلدی ، بوز اوغولدی
 بولبول گلدو، گول دوغولدی * ائله ، نغمه کار اول وارلیق
 سینما اسن کولک لره * سو سب یانان اوره ک لره
 سینیق ، یورغون دیله ک لره * بار اول وارلیق، وار اول وارلیق
 یول اول قاینار بولاقلارا * الهه عما چولاقلارا
 حق سوز چاتسین قولاقلارا * جار، اول وارلیق، وار اول وارلیق
 قانمازلاری ، قاندرماغا * حقیقتی آندیرماغا
 خایین قلبی یاندرماغا * نار اول وارلیق، وار اول وارلیق
 پاتانلاری اویاتماغا * گونور بوخوسون آتماغا
 یامان گوزلره باتماغا * خار اول وارلیق، وار اول وارلیق
 "طوفانام" ائله وورغونام * بولبولم، گوله وورغونام
 سن شیرین دیله وورغونام * گل منه دیلدار اول وارلیق



وارلیق مجله سی نین بیرنجی جدولی

نمبری

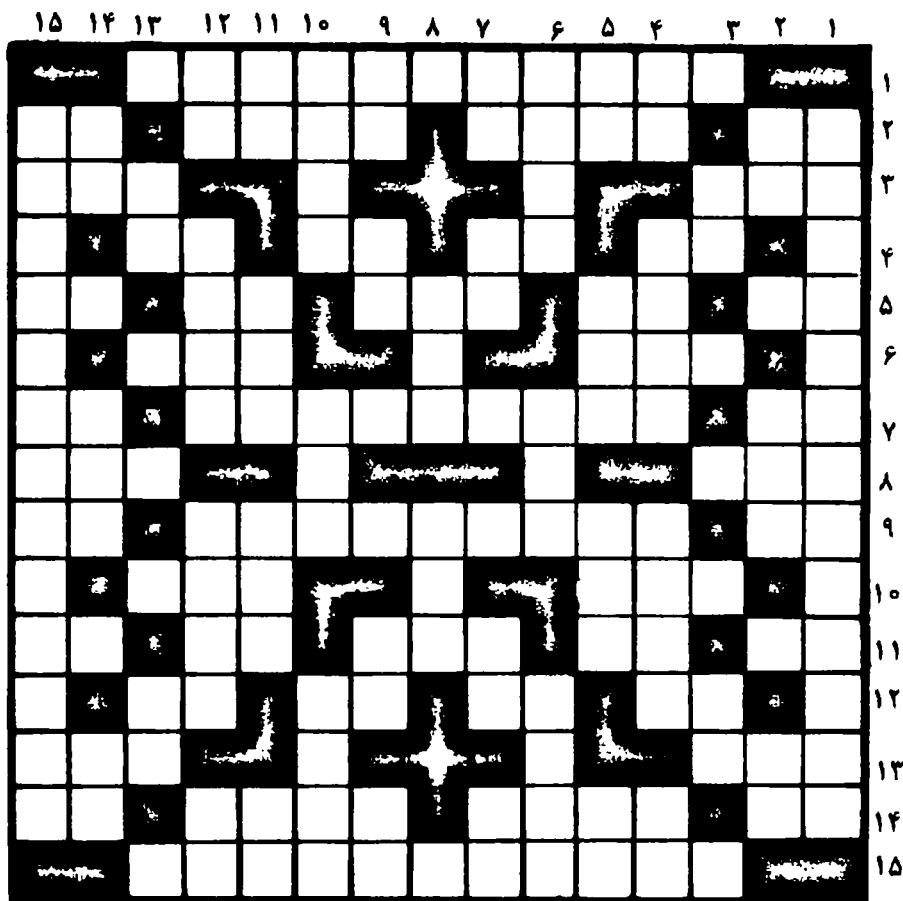


- ۱- دنیا چا پیندا تا ننمیش معا صر آذربایجان شاعری - ۲- سس وتلفظین بیر حالتی - ایران قوزئینده بیئرله شن شهرلردن - اوءلمک - جامی معروف دور
- ۳- جنت اونون آباقلاری آلتدادیر- رامین نین سئوگی سی - ۴- رسم - آلتمون - صنم - ایچگی - ۵- توخ اوندان خبرسیز - قادی نین زوجی - ایلین بیرموسمی - کسپل میش ساچ - دیریلیگین لازمه لریندن - ۶- کوتله
- اینا ندیرما قیچن ایچرلر- ۷- باریشیق سمبلی اولان رنگ - جلال الدین رومی نین بییری - هیتلرین قاچاق یاردیمچی سی - ۸- قشون - تاماج - ۹- ایز- تورک ائللرینین شاه اثری - جمعیت ده ا ونونلا تانینارلار - ۱۰- تنزلیکله - اهلی الونموش - ۱۱- طاقچا - ژاپونون پول واحدی - پیغمبر حضرتلرینین ایلکین وحی آلدینی کوهول - اوزوم آغاجی - خرمن دوءگن - ۱۲- چوخ دگیل - بیر آرسولو- فروع دینین بییری - قساوال- ۱۳- مولکولین ان کیچیک جزئی - مقدس اسلام دینینده ا ونونلا پول قازانماق یاساقلانمیشدیر- ۱۴- باش سیزشل - میوه لردن بییری - آواپی - قشوش دپلی آغاجی - ۱۵- " خوشه های خشم " اثری نین یازانی



- ۱- همدانلی شاعر- ۲- اول شخص مفردین ضمیری - چای ایچمکه لازیمدیر- قادینین ساچینا دیلیر- ۳- صونسوزادب - عربجه آنا - ۴- آغیزدان چیخار- یاتا ندا باش آلتینا قویولار- دریا- اون بیر- ۵- فاصله حرفی - نمره و صایی - مکتب - باش وقویروخ سیزپلنگ - ۶- مفانداکی مرزی چای - سبد - فارسجا سربست (آزاد) یازان شاعر- ۷- ایلین بیرآپی - تهرانین - هومه لریندن - شکیلچی - خسته بیتمگی - ۸- لقمانین اوءیره ندیگی -

بوخون قارشیلیغی - ۹- درویش لرین تکیه کلامی - کوره کن و آغا - یاریم
 نکاح - قانی با غلایان وبتا مین - ۱۰- ایراندانیمایوشیج دن اول آزاد
 شعریا زان - بیشمگ پیشیرمکده اشله نیلر- " هفت اورنگ " مجموعه سی نین
 یازیچی سی - ۱۱- ندا حرفی - عاشیق لارین موسیقی آلتی - شیش - بییر
 حرفین تکراری - ۱۲- نجیب حیوان - رسام یالدا واج و پیغمبر- خوش الحان
 پیغمبر- عربجه آیی - ۱۳- فارسجا اوچونجو ضمیر- شوکت - ۱۴- تهراندابیر
 پادگان - سعادت قوشو- ترکجه ده اشاره حرف لریندن - ۱۵- اون سگیزایل
 ایل دربستاقلانان شاعر.



بی خانمان

موجری بهر پس افتادن شی ماه اجاره
دهدم از خانه برون ساخته مستاجر خود را
کرده مستاجر محنت رده آغاز شکایت
لیک نفرین و ملامت نکند موجر خود را

گوید: او بازستانید اگر ملک خود از من
حق او بود و مرا درد دل از او نیست ملالی
نظم این ملک بر آنست که بر خاک نشاند
هر که را چون من بی چیز نه ملکی است نه مالی

من که در مدرسه ای بودم از این پیش معلم
تا رمق داشت تنم، جز بی تعلیم نبودم
گر سر انجام شدم خاک نشین، بود سزایم
که ز آغاز چرا فکر زر و سیم نبودم

چون دگر پیر شدم، دست ز تعلیم کشیدم
تا که در خانه مگر گوشه، راحت بگزینم
غافل از اینکه تهی دستی من در سر پیری
نکند خانه نشین بلکه کند خاک نشینم

شد بسختی سپری عمر من و اهل و عیالم
در اطاقی که بسی تنگ و کدر بود چو لانه
مالک خانه چو میدید زخم کرده تیمم
میزدش ~~بماند~~ که سائید ز دستت کف خانه

~~از زوئی که همه عمر بدل داشت زن من~~
فقط این بود که یک خانه ز خود داشته باشد
تا حگر گوشه، او چون بی بازی بخروشد
مالک خانه بسختی جگرش را نخراند

در اطاقی که بی اش بود برآ از اثر نم
زوجه، من پروماتیسم گرفتار شد آخر
مرد و تا آنکه نماند بدلش حسرت خانه
خانه، گور پس از مرگ بر او گشت مقرر

زنده ماندم من و زآن خانه شدم رانده بخواری
لیک او مرد و بصد عزت از آن خانه بدر شد
زیر خاک است و مرا بر زبر خاک نبینند
که چسان زندگی من پس از او زیرو زبر شد

دخترم رفته پی درس پرستاری و خواهد
که زچنگ مرض ابناء وطن را برهاند
پسرم گشته سپاهی و بر آنست که روزی
بوطن خدمت شایسته کند گر بتواند

در سر دوستی میهن و همخواری مردم
تا کنون طی شده عمر من و اولاد و تبارم
کرده خدمت بوطن پیروم و اندر وطن اکنون
آنقدر جای ندارم که در آنجا بسرآرم

حق و شکر ریزدان: ویس

بیستمیش دوققوز یا شینا چا تدیقدان صونرا ۱۳۹۳ هجری قمری ده صفر
آیی نیشن اون دوردونده حقینه لیبیک دقیب، دونیا دان کوچور اولو
تانی رحمتینه قوشور.

- ۱- یون = سمت . ۲- آشیلاماق = تزریق اتمک . پیوند وورماق .
- ۳- مئیر = مرز ، ۴- قوپوز = ساز . ۵- خان = کاروانسرا ،
- ۶- ۱۳۱۱ و ۱۳۱۲ هـ. قمری . ۷- قانچدور = قوز . ۸- اش =
- تای ، یولداش . ۹- کۆپه = صیرقا ، گۆشوارا .

د آسانلار سوزو و سئل لره

- ✱ جوجه همیشه سبد آلتدا قالمار .
- ✱ چوره یی آت دریا یا بالیق بیلمهسه ، خالیق بیله ر .
- ✱ همیشه سئل کھوتوک گتیرمز .
- ✱ خالا ائوینه دادانان ار ائوینه خفیر وئرمز .
- ✱ تولکونون شاهی قویروغودور .
- ✱ تورا دوشن صبر ائلمهسه ، اوزون اولومه وئره ر .
- ✱ ده وهیه دئدی لر هژردان گلیرسن ، دئدی حامامدان . دئدی لر :
- ✱ یاغیر بو قیج پاچاندان .
- ✱ تنبله دئدی لر قاپینی اورت ، دئدی یقل اسه ر اورت ر .
- ✱ سو بیر یئرده قالسا ایگله نر .
- ✱ صدق ایله قارا داشدان مطلب آماق اولار .
- ✱ اوزونه بیر ایگنه ، یولداشینا چووالدوز .
- ✱ نه اومورسان باجیندان ، باجین اولور آجیندان .
- ✱ مرد اوزوندن بیله ر ، نامرد اوزگه دن .
- ✱ گوندوز گده ر دار دار ائیلر ، گنجه گلر یئر دار ائیلر .
- ✱ گلدیک خویا ، یفتیشدیک طویا .
- ✱ نسیه چاخیر ایکی یول کئفله ندیره ر .
- ✱ کور گوزوندن قورخار ، کئچل باشیندان .
- ✱ کاسیبین داناسی دولتلی نین تایاسینا باخار .
- ✱ یوز ایل اوت اوتلاسان ، گینه آغزین ده وه آغزینا اوخشاماز .
- ✱ یئر برک اولاندا اؤکوز ، اؤکوزدن گوره ر .
- ✱ یاتان آردینجا اویاق اولماسین .
- ✱ اینهک گوز ائلمهسه بوغا سیچراماز .
- ✱ ایت دمیرچی دن نه آپارار .
- ✱ ایشدن آرتماز ، دیشدن آرتار .
- ✱ اردبیل بیر شهردیر ، هرکس اوز وکیلی .
- ✱ ار ایپهک ساپدیر ، دوگون دوشه آچیلماز .

حق عاشیقلاریمیزدان

"وبسل"ین حیاتی

کئچن صاییمیزدا معروف بیر صنعتکاریمیزین حاقیندا دانیشدیق و اونو ایتیردیگیمیزه ، نیسگیلریمیزی ، اورهک سوزوموزده شعر شکلینده دقدیک . بوردان بلله نیر کی ، بیر عالم و بیر شاعر ، بیر یازچی و موسیقی فنینه واقف اولاریمیزین نئجه ایشلری ، صنعتلری و هر هانسی نئین نئجه یاشا دیقلاری و یاران دیقلاری و خلقیمیزه قازاندیردیقلاری ثمره وفایدا - لاردان دانیشیریق . امما عاشیقلاریمیزا گلینجه کی اقلأ هر عاشیق دمورت بویوک صنعت و هنره مالکدیر کی هر بیر بیر استعدادلی صنعت و هنر صاحبی اولان انسانا یئتریلیدیر . بودا نیشیقلا دئمک اولار کی هر عاشیق دمورت صنعتکار انسانجا دگرلیدیر . بودمورت صنعت و استعداد بونلاردیر : ۱- یاخشی سه مالک اولوب و یاخشی اوخوماق ۲- یاخشی چالغی (موسیقی) بیلیم و یاخشی چالماق . ۳- یاخشی شعر و قوشمالار قوشوب و یاخشی ایفا ائتمک . ۴- بۆتۆن بۆهنرلرین هامیسنی بیر یهره طۇپلاییب کند- لردن کندلره گزیب ائل و خلقین داها دۇغرۇسۇ بۆتۆن مظلوم کوتله نین سمتینه یۆنلیدیم و صنعتینی اولارین هر نئجه ایسته دیکلری بییر سه چئویرمک . بۇرادا بیز عاشیقلاریمیزین قازاندیقلا آدلارین یالنیز بیرتکجه سینه اشاره ائدهک * حق عاشیقی ، حق ، عدل و عدالتی سهوه و اونون مدافعه چیسی اولان ، بۆتۆن ایفا ائدیکلری نقشلرده دائما حق و حق سوزونۇ جانلاندیریب دگرلی اوگو دگر و نرن :

فرصت الده ایکن یاخشیلیق ائیله * همیشه الینده اختیار اولماز
گوونمه گل دۆلتینه مالینا * مالا ، ملکه ، عومره اعتبار اولماز
مظلوملارین جانلی دیلی اولموش و همان مظلوم کوتله نین ایچیندن
امزی - امزونه هنر و صنعت یئیه لهنن وسوز آچدیقلاری یازیقلاردا ن
داها فلاکتلی بیر حیات سۆرۆبلر . عاشیقلا بۆتۆن وارلیقلاریلا دۇغما
اغلریمیزه صیق باغلیدیقلار ، اغلریمیزله قایناییب - قاریشیب دائما
اغلین سهوینج و کدرلرینه شریک اولوبلار عاشیقلا رین قوشوب اوخودوق -
لاری شعرلر ائلیمیزین رۇحونا و اخلاقینا دۆزگۆن نجیب دویغـۇلاری
آشیلایقلار . عاشیق شعری ، با یاتی و داستانلاری دیلدن - دیله دۆشۆر ،
ایشله نیر ، آرینیب ، تمیزله شیر اغلین آرزو و دیکلری نین گـۆزهل
ایفاده سینه چئوریلیر .

بىلەلىكلە ائلىمىزىن مالئى و پارلاق ادبى ثروتى كىمى ائل اىلە
باشا بىئر، ائل اىلە قالئىر. آنجاق بۇنۇدا دىمەلى بىككى، عاشىقلار -
بىمىزدان ائلىمىزە گۆزەل - گۆزەل سىقلانمىش سۆزلر قالئىر .
اۇلغۇن جۇشاگلسە كۆپۆك ياغ اۇلمىاز
سۆيۆد بار گتىرسە ، باغچا باغ اۇلمىاز
زبىل تپە اۇلسا ، كۆللۆك داغ اۇلمىاز
يىل اسندە آچاقلارا ائندىرەر
بىز عاشىقلار ئىمىزىن هرھانسى ئىن ياشا ئىشلار ئىنا دقتلە باغساق
اۇنلاردا عومۇر بۇيۇ چتىن چالئىشقانلىق و حىياتلار ئىندا باشا باش غم ،
كدر ، غصە ، فلاكتلرە رغماً اوز دۇغما ائل و غلقلرىنە قاينى كىلىك
لە پاكلىق ، شرافت ، ادب ، ناموسلۇق، گۆزەل بگە نىلن سۆزلىسر
اوكرتدىكلرىنى گۆرەرىك و عاشىقلار ئىمىزىن صنعتى حدۇد و سىنىرلا را
سغىماز نىجە قۇر قۇت با با مىزىن سسى، سۆز و قۇپۇزۇنۇن شەرتى بۇتۇن
اۇغۇز ائللىرىنە عاىد اۇلۇب وھامئى اۇغۇزلار ئىن اۆرە كلرىنە ايشلە يىب
حانلار ئىنا سىنردى . اىندى عاشىقلار ئىمىز دا ائلە بىل « بىرلىرىندىن » بۇ
درسى ياغىش اوكرەنە بىلىب لىر مثلاً بىر ساوالى و بىر شكىلى يا بىر
قارا داغلى ويا بىر ارض رۇملۇ، سىواسلى عاشىق ئىن هنر و صنعتىندە ھىچ
بىر آبرى سىچكىلىك اۇلا بىلمىز . تىكجە بىرى اۇبىرىسىندىن با جار ئىقلى و
اوستا دلئىق آرتئىق اۇلا بىلەر . اۇدۇركى بۇمقالە دە دگرلى حق عاشىقلار
رىمىزدان بىرى نىن نىجە حىيات ئىندان ونىجە بۇغۇنتۇلۇ غم وكدرلرىندىن
وبۇتۇن بۇنلارا رغماً درىن و گۆزەل سۆزلرى ونىجە خوش قلبىندىن
دانئىشا جاغئىق وبۇ حق عاشىق ئىن آدى عاشىق « وىسل » دىر .
عاشىق وىسل اوزو اوز حىيات ئىندان بىلە سۆز آچىر ۱۳۱۲ ھ. قمرى دە
آنام رحمتلىك يايلاقدا قۇيۇن صاغما دان گللىركىن ، منى يۇل اۆزەرىندە
دۇنيا يا گتىرمىش . يىنى بىرانسان ، يىنى بىر اوشاق ...
صۇرۇشاندا كى ، مەكن اۇلسا نە فطلىندە دۇغۇلدوغۇنۇزۇ دىئە سىنىز
جواب وئىرەر ائلە ظن ائدىرم پائىز فطلى ایلۇلۇن مۇنۇ تشرىنئىن
باشلانئىچ سىرالار ئىندا . اۇنۇدا بۇردان تاپىرام ، اۇ زامانلار قۇيۇنلار
داغدا اۇلۇر و داغدا قۇيۇن صاغما غا كىدەرلر ، گللىرلر ... اوشىلە
خاطىرلايىرام اۇ مۇس اۇلاچاق .
كىچىك داھا دۇغۇرۇسۇ كۆرپە وىسلئىن اۇستۇندە دۇغۇلدوغۇ يۇل ،

بۇيۇك آذربايجان شاعرى قاضى برهان الدينين شېرى سىواسين شىرق
قىشلاق ناھىيەسى (سىورى آلان) كىندىندە آى پىنار اۇتلاغىنا كىدن يۇل
آغا قىشلاق بۇجاغىنا باغلى آيرى سۆزلە اورتا آنا دۇلۇنۇن لاپ،
اۇرتاسى ...

بۇرادا اىستىردىم اوزانىمىزىن بىر شىرىن اۇخودۇقدان سۇنرا
سۆزۆمۆزە دوام ائدەك :

اۇزۇن ، اينجە بىرىۇلدا يىم ، كىدىيۇرۇم كۆندۆز ، كىجە
بىلمىيۇرۇم نە حالدا يىم ، كىدىيۇرۇم كۆندۆز ، كىجە

دۇنيايا كىدىگىم آندا يىرىدىم عىنى زاماندا
ايكى قاپىلى بىر خاتدا (۹) كىدىيۇرۇم كۆندۆز كىجە

بۇ سۇيىملى حق عاشىقى بۇسالا سۇزارى ويسل اۇزۇن اينجە بىرىۇل
كىدىر . بۇيۇل نە دىر؟! كىدىر - كىدىر ھارا چاتىر . كۆرۇنۆر يۇلۇن
اۇزۇنلۇغۇ نىجە حىياتىن چىنىلىگىندن دانىشىرسا اينجەلىكى دە حقى
اىزلەيىر اطرافىندا اۇلان يارامازلارا بۇلاشماستىن دىيە اينجەلشمە -

سى دىر . شىرىن دۇردۇنجى مصراع سىندا ايكى قاپىلى بىركا روانسرادان
ھى كىدىر كۆندۆز ، كىجە . كۆرۇنۆركى بۇدۇنيا اشوى اوزانىمىشزىن
كۆزۇندە اصل حقە دۇغرۇقرا نىمىزىن دىدىكى مقصدە دۇغرۇ كىدن يۇلجۇ
(مسافر) لارا بۇيۇك بىركا روانسرادان باشقا بىرشى دىگىلدىسر . اۇ

اۇزۇن اينجە حىيات يۇلۇنۇ كىدە - كىدە باشى نىن يىتمىش دۇققۇزۇندا
چاتىر . عاشىقنى كۆزلىرىندىن سۇرۇشاندا اۇ ، بۇ سۆزلرلە جواب وئرىسر
يىددى ياشىما قدر كۆزۇ ياشا يىب يىددى ياشىمدا كۆزلىرىمى ايتىردىم .
يعنى يىددى ياشىمدا چىچك چىخارىب چىچك خستەلىگىندن اولجە صاغ

كۆرۇمۇ الدن وئردىم ، سۇنرا سۇل كۆزۇمە پىردە اندى . آتام سۇل كۆزۇم
آچىلسىن دىيە منى (آغ داغ معدنى) نىدەكى دۇكتۇرا آپارماغا قىرلاندى .
باشىن عاشىقىمىزىن باش ياشىمدا آناسى اينك صاغاركن ياشىمدا
گىل آتاسىنا دۇنۇب باخاندا آتانىن اىندەكى چۇبۇغۇن ايتى اۇجۇ

دىگر اوشاق جىغازىن سۇل كۆزۇ سىزىر توكۇلۇر و بىلەلىكلە اۇشاق
باشىندا ايكى كۆزۇ بىردن كۆرۇم اۇلۇر . دۇنياسى قارالير! ...
تسلى تاپسىن وبىر مشغلە اۇلسۇن دىيە ويسلى ساز و سۇيلەنىشە
يۇنلدىن آتاسى اۇلۇر . اۇنا بىرسا زالير اولجە آيرى عاشىقلارىن قۇشدۇغۇنۇ

اۇزىرلە دىر سۇنرا ياش - ياش اوزۇ شعر قۇشماغا باشلاير .

گنج ياشىمدا فلک وۇردۇ باشىما * آلتىردىم اليمدن ايکى گوزۇمۇ
يىنى دگمىش ايديم يىددى ياشىما * گور ايتيرديم باهارىمنى يازىمنى

باغلاندىم گوشه ده قالدىم بىر زمان * نىچه كيمسەلرە دىدىم الامان
اۇن بىخىجە ياشىما كىرىنجە همان * ياواش ياواش دۆزەن ائتتىم سارىمى

اۆچيۆز اۇندا گل مىش ايديم جهانى * دۇنيايا باخمادان من قانا قانا
قدر بويىلە ايمىش چىچك باھانى * لوحا قلم قارا يازمىش يازمىنى
عاشىقىمىزدان آتا-آنا وعائىلەسى حقىدە سۇرۇشاندا اۇ دىير:
آتام اكينچى داھا دۇغۇرۇسۇ بىر جۆتجۆ ايدى احمد آدىندا اۇقدر گۇن
آلتىندا ايشلە دىگىندن قارالدىغىنا گوره كندەه اۇنا قاراجا احمد
دقىە بسىلردىلر، چۇخ فقير بىر آدامىدى. آنامىن آدى گىزار ايدى .
آتام يىتمىش ياشىنا قدر وارايدى. آتام دا آلتىمىشنى اوتمۇشدۇ. اۇل
آنام و سكىز آي سۇنرا آتام وفات ائتمىش .

– نىچه باجى قارداشىنىز؟ سۇرۇشاندا اوزانىمىز:

– آنامىن قالىب ياشايان اۇچ ائولادى اۇلۇب . بىرى منم بىرى كىچىك
باجىم اليف آدىندا، بىردە بويۇك قارداشىم على آدىندا. آما منىدن
بويۇك باجىلارىم و مندىن كىچىك بىر باجىم ھراۇچو چىچك خستەلىگىندىن
اومۇشلىر . ومن چىچك خستەلىگىندىن قالدىققدان سۇنرا آيدىندىر كى،
گىزىمىردىم، ائودن دىشارى (اشىگە) چىخا بىلمىردىم. او كىچىك باجىم
اليف منى گىزدىردى . گىت- گىدە منى اۇكرتدى چۇخ زىمتىنى و چۇخ
ھىرمىتىنى گوردۇم . بۇ دردە مبتلا اۇلدوغومدان قاباق تا يىددى ياشىما
قدر من دە ھىركس كىمى گىزدىم، قاشدىم، سگىرتدىم، گولدىم، اۇينا دىم يىددى
ياشىمدا چىچك خستەلىگىندىن ايکى گوزلىرىمى ايتىردىم .

اقلە گىنىش بانا دۇنيا دارا اۇلدۇ * تىملىسۇز گونلۇم بىر قارار اۇلدۇ
گونۇم زىندان، گىجەلىرىم زارا اۇلدۇ * قدر ايله بولە مەدىم قۇزۇمۇ،

ويسل دىر، دۇنيايا من نىه گلدىم * بىر زامان ناغلادىم، بىر زامان گولدىم
گونلۇمە تسلى كندىمدە بولدىم * صبىرايله تسكىن ائتتىم اوزۇمۇ
پاك اۆرەكلى اوزانىمىزىش مۇمۇرۇندە اۇلان ان آخى گۇنلر .

يازىمى قارا يازىلمىش اوزانىمىز، بىرىنجى دۇنيا ساواشى ايللىرىندە

گنجه جيك بىر دلى قانلى اۇلور، كندىن بۆتۆن گنجلىرى جوانلارنى سا و اها گىتىدىكده "سيور آلان" كندىندە تك باشىنا بىراؤ قالىر. اۇنا آجى كلن گۆنلىرى اوز دىلبله بقله آنلا دىر:

• بۆتۆن كندلى عسكر اۇلدۇ، منىم ياشىت تاي تۇشلارنىم داها مىشى عسكر اۇلدۇ. من كندده قالدىغىمدان چۇخ متاثر اۇلدۇم سىبى ده دىنىمىن و آنا طۇرپاق و آنا وطنىمىن يۇلۇندا قىزغىن بىر سا و اشا كىره بىلمە دىكىم بىرده گىندىلرىن دالىجا آنالارى و باجىلارنى آغلايىر سىزلايىر... بالام هاردا قالدى؟ كاغاذى گلەمدى، گۆره سن ساغدىر وىا شىپە اۇلۇب كىمى سۆزلر... اۇنلار دىن و وطن خدىمتىنە گىتدى و من بۇندان محروم قالدىم. چۇخ اۆزۆلدۇم، چۇخ چكىدىم. من ده گىتسە ايدىم، ايندى هر كس منىم ده ياسىمى تۇتاردى. آرزىلاردى، آرايىب، آختاراردى... عىبا دىن و وطن اۇغرۇندا شىپە اۇلماق نە بۇيۇك سعادت مىش.

قا مبور (قوز) فلک سانكى منى قايشىردى

اشدان دۇستدان نازلى ياردان آيشىردى

كىزلى سىررىم مملكتە دۇيۇردۇ * سانكى منىم بىراقتىدىكىم وار كىسى

كىمىنە آت ورمىش اشدىره ركزه ر * كىمىنە عشق ورمىش، جۇشدۇر ار كزه ر
كىمىنە مال ورمىز، قاشدىر ار كزه ر * سانكى بۇنۇ زنگىن اقمك زۇر كىسى

بىر قىشمىنا يا يلا ورمىش كۆى ورمىش

بىر قىشمىنا بۇيۇك - بۇيۇك راي ورمىش

سعودىگىنە گۆزه للىكله بۇى ورمىش

آل ياناقلار شعله و فرىر نۇر كىسى

بىرى نىن عقلى يۇخ دلى ديوانه * بىر قىسمى محتاج دىر آجى صۇغانه
بىر قىسمىنى زنگىن اقمىش يان يانه * شىمدى كندى ساخلانيور سىر كىسى

كىمىنە ساز ورمىش، چالار اگلە نىر * كىمى ذۇق ايچىندە كۆلر، اگلە نىر
ويىل گۆزيا شلارنى سىلر اگلە نىر * يىتر غىبرى اۇمما گۆزۇن كۆر كىسى
گىت - گىده اوزانىمىزنى اۇلۇ تانرى نىن گۆزه ل نعمتى اۇلان خۇش
سى اۆره كلره انىر، جانلارا سىنير. اۇ يىره چاتىر كى سى نىن اۇجۇن

توتۇب، سراغىندا گزىب، گەدىب اشلدن - ائله كندن - كنده اختارىب
 آرايىب اوزانىمىزنى تاپىرلار. الله تبارك و تعالى نىن ويسله لطف
 بويۇردوغۇ خوش سىنىنى هامى نىن قولاغىنا چا تديرماق ايچىن اولجىه
 وادىو ادارە سىنە و صونرا تلويزيونا تپارىرلار. ايش ائله اولور كى،
 هر كس رادىودان ويسلىن سىنىنى اشيدنده ائليه بىلمير ايشلرىنى
 نوراخمايىب سفودىكى اوزانىنى دىنلە مەسىن .

من گەدرم آدىم قالار، دوستلار منى خا طىرلاستىن
 دوگون اولار، بايرام اولار، دوستلار منى خا طىرلاستىن
 جان قفسده دورماز، اوچار. دونيا بىرخان قوناق كوچر
 آى دولنار، ايللر كچه ر، دوستلار منى خا طىرلاستىن .
 جان بدنن آيرىلاچاق، توتمز باجا، يانماز اوچاق
 سلام اولسون قوجاق - قوجاق، دوستلار منى خا طىرلاستىن
 نه گلسىمدى نه گەده رديم، گوندن گونه آرتدى درديم .
 غريب قالير يفرىم، ينوردوم، دوستلار منى خا طىرلاستىن
 آچار - سولار تورلو چيچك، كىملر گولموش كيم گوله چك
 موراد يالان، اولوم يفرچك، دوستلار منى خا طىرلاستىن .
 گون ايكىندى آخسام اولور، گوركى باشا نلر گلير .
 ويسل گەده ر آدى قالير، دوستلار منى خا طىرلاستىن .

دوغرودور ويسل گەده ر آدى و صنعتى ياشار. آيرى سوزله ويسلىن
 دۇيغۇلارنى نىن ان اعلاسى دۇنيا مىز دا بىزىملە، اشلادلارنىمىزلا ياشار
 ائله بئله دىركى دۇنيا تكامله گەدىر دىمىشلىر. آما گرهك گوزەللىگه
 و تكامله گەدن عنصرلرى تانىماق، تايماق . جۇنكى بىرائلىن وخلقىن
 تارىخىنده بعضاً يوزايلدن يوزايله بىرپارلاق سىما بىريا خشى صنعتكار
 بىرنىچە سىچكىن بىلىك آدامى و سىچكىن بىركومانان يابىر دۇلت
 آدامى ويا علم عالمىنده يوكسك مراحله چاتان انسانلار گلير... و بىو
 قيمتلى آداملارنىمىز اولو تانرىدان گتىردىكلرى بوتون با جاررىشق و
 نعمتلىرى هامى انسانلارا بايلايىر. دوشونجه لرى ايله كوركارانلىقلا -
 رىمىزنى آيدىنلادىرلار... بىزىم بو با جاررىقلارنى قدر دۇغما ائلىرىنى
 بشزگىنلىكدن بىلگى سىزلىكدن آيىرا بىلن ايشلرىمىزه دۇزەن (نظام)
 گتىرنلرىمىزى تانىمالي يىشق . با جاررىق و صنعتلىرىنى بشجە رىب وگولله -
 ندىرىب ميوە سىنى ائلىرىمىزه بايما لىتىق . شعر، ادب، خوش سسلە موسيقى

انسانلارنى نىجە ايستە دىكلرى كىمى يۆكسلدە بىلىر... بۇرادا ئۆز بايچاندىن بىۋىك شاعىرى ب. ۋە بازا دەنن بو سۆزۈنۈ دە قىدا اقمك ايستە دىمكى دىمىر: «موسىقى نى گۇرمك اۇلماز، تۇتماق ۋ كىمسا قىلەك دە اۇلماز. اما اۇ انسانى دۆشۈندۈرەر ۋ بىلەلىكلە ويسلىن درىن معنالىق قۇشما - لارنى، جانا سىنىر سى و دۆشۈندۈرۈجۈ چالغىشى نىجە انسانى آيدىنلاتماز؟ غەۋۋىلە بۇ صنعت آدامى بىرما شىق و حق ماشىقى اۇلا، گۇستىرىب اموگرتد - يگى هر يۇل وايش دۇيغۇ و دۆشۈنجه مىزى آرى - آرى آرىدىب ۋە ما - انسانلارنى سعادته دۇغۇرۇ آپارىر...

طارلام سىنە اۋچىۈز فىدان آشلاسام
 طارلا جۇشار، امك جۇشار، اقل جۇشار
 گۇجۇم يفتسە ھىن ايشە باشلاسام
 قازما جۇشار، كۆرەك جۇشار، بىل جۇشار

مىطىمە امۇرنك اۇلماق ما قصادىم
 سىۋىنىر افولادىم، سىۋىنىر آدىم
 خىز ايلە ۋىرەردىم اۇلسا قانادىم
 يۇلچۇ جۇشار، آياق جۇشار، يۇل جۇشار

چالغىش سىن طۇپراق ۋىرىر جۇمىرتدىر
 امكسىز ايستەك، درمانسىز دردىر
 چالغىشماق انسانا بىۋىك ئىروتدىر
 كسە جۇشار، گۇنۇل جۇشار، ال جۇشار

بىزىم آختارىش آراشدىرىشنى و يارىش بارادانلارنىمىزدان، آيرى سۇرلە آيدىنلارنىمىزدان ايستە كىمىز بۇ اۇلا بىلر كى، آراش آختارىش بىسە، آدامسىز، يالغىز، ياردىمىز امۇزى - امۇزۇنە با جارۇشقا و دۇرد ھىر و صنعتە يىلەنن اۇلۇ تانىرى نىن كرىم و قىدرتىنە سۇكەنن حق ماشىقلارنىمىزنى آختارىش، تاپىش نىجە چىن ياشا دىقلارنىمىزنى گۇرسۇن دىكلى ھىر و صنعتلىرىننن آلىب غلقىمىزە پا يلاسىن...

بىلدا بىر كىز چىچك آچان آغاشلار * ھىاندا انسانا غۇمۇر باغىشلار
 ھىر طرفن جىۋىلدا شىر اۇ قۇشلار * سىر جۇشار، بۇلبۇل جۇشار رگۇل جۇشار
 گۇرەلىن قۇلغى كۆپەنى صاخلار * آغا جىن يارىغى مىۋەنى قۇخلار
 مەتا بلا بىرلە شىر ياشىل پىراخلار * كۆلگە جۇشار، مەتا بىجۇشار دال، جۇشار
 بىل دىكىكە قۇل بۇدا قىلارزوغ چىر * دورماز اىنلر، بىر قالانا رھۇ... چىر

دەمىشلىرىكى، بۇدرتلىرى بو چكىر * ويسل آغلار، سازى اينلر، تفل جۇشار
 زمان كىچدىكجە اوزانىمىزىن رۇحلارى و قولاخلارنى اۇخشاين ملىح
 و خوشسى و دۇلقون معنالى قوشمالارنى، ائل ايچرە يايىلدىقــــدان
 سۇنرا شريف گوز حكىملىرىندىن بىرى سۇ قرارە گلير كى، ويسلىن گوزون
 آچىن گوزونۇ بىر جراحي عمليا تلا آچىن نىچە گوز حكىملىرى ايلــــه
 مشورتلردىن سۇنرا ويسلىن گوزونۇ معالجه اقدىب آچماق ايستە يــــنــــدە
 ويسل راي و اۇرەك سوزونۇ بىللە دەيىر:

– اى حكيم! من ايندى گورمە دىكىمدە او شىلىرى گورمۇرم كى هامى
 گورە بىلىر. و من او شىلىرى گورۇرم كى، ھىچ كس گورمۇر و اوزۇمۇن
 بويۇك بىر دۇنيام، بويۇك بىر عالمىم وار. سىز منىم گوزۇمۇ معالجه
 اقدىب آچسانىز اۇنلارنى گورە جەم كى هامى گورۇر و اوز دۇنيــــام
 يىغىلىب داغىلاچاق، آيا دگر بۇنا كى بىرگوز آچماق ايلە بويۇك بىر
 سويىملى دۇنيانى يىخاسان ؟... حكىملىر قانع اولوبال گوتۇرۇرلر.
 بۇردا ويسلىن حكىملە دانىشىغىنى قدرتلى شاعرىمىز ب. وها بزادە
 ۴۵ مصرع لى « اوز دۇنيام منىم » آدلى شعرىندىن ۱۸ مصرع ســــىــــنى
 كتىرىرىك :

گوزونۇ آچارىق – دەدى – حكىمار * اوراضى اولمادى عملىــــاتا
 دەدى – كورلۇغۇملا بىردرە قدر * كۆسكۆن دگىلم كى، من بوھياتا
 دۇنيا نىچە دىرسە قۇي اولسۇن اقلە * آماندىر، منى دەراحات قۇيۇن سىز
 منىم اوز قلىمدە، اوز اورە كىمدە * قوردۇغۇم دۇنيا يا توخۇنمايىن
 ان شىرىن ان گوزەل دىلكلىرىمدىن * سلطنت قورۇمۇشام اوز قلىمدە من
 اۇمنىم خيالىم، اۇمنىم رويام * منىم اوز دۇنيا ما تاپىلماز عوض
 بونوبىلىرم كى، خيالى دۇنيام * سىزىن دۇنيا نىزا اصلا بنزە مــــز
 دۇنيام، دۇنيا نىزا اكرتاي اولسا * سۇلار ايچىمدە كى گۆلۆم، گلشنىم
 اۇندان قۇرخۇرام كى گوزۇم آچىلسا * داغىلىب يۇخ اۇلار اوز دۇنيام منىم
 كىچك ويسلىن عاقلە دۇرۇمۇ گورەك نىچە اولمۇش اولجە آتاسى بــــو
 نىتلە كى، اوز ساغلىغىندا ويسلى ائولندىرىم، بلكە مىندىن سۇنرا بويۇك
 قارداشى اۇنا باخما دى. اولسۇنكى اۇغۇل اۇشا قلى اۇلار البتە اۇشا قلارنى
 اتالارىنا باخارلار، دەپتە. ائولندىرىر ۸ ايل بۇ قادىنلا ياشايشىر سۇنرا
 آيرىلىشلار. ايكىنجى دفعە آناسى نىن آداسى اولمۇش گۇلزار آدلى بىرى
 سى ايلە ائولەنىر اۇندان ۴ قىز ۲ اۇغلۇ اولور.

گلن مکتوبلار

آقای صابر نورشادی بیزه با زدیغی خصوصی مکتوبوندا وارلیق
مجلسه سینه عاید چوخ فایدالی پیشنهادی و شرمیش، بیزیبا زیچی نین
مکتوبونو بورادا عینا درج ائده رک آقای نوشادی دن خواهش
ائدی ریک بو پیشنهادی عمل ائله مک اوچون بیزیمله تماس توتسون،

محترم وارلیق تحریریه هیئتی!

وارلیق مجلسه سی ایران تورکلرینه ان بیر قیمتلی موهبت ساییلیر،
آلاهین یاردیم ومددی ایله تحریریه هیئتی اونو زنگینلشدیرمگه داغی
چوخ چالیشا جا قدیر.

منیم کیمی وارلیق مجلسه سی نین تازا اوخوجولارینا بیروظیفه ساییلیر
کی، اوز فیکیرلریمیزی مطرح ائدک و بونا گوره نئچه مطلبی عرض ائتمک
ایستیرم:

۱ - بوتون محترم وعزیز یا زیچیلاردان خواهش اولسون اگر فارسجا مقاله
وارلیغا گونده ریرلر، اونون قیسساسین تورک دیلینده یا زسینلار، وفرض
ائدک اگر تورکجه یا زماق بیلیمه لر، بو رخصتی وارلیق مجلسه سینه وئرسین-
لرکی، بو وظیفه نی یئرینه یشتیرسین .

۲ - هر مقاله اوز مفهوم ومقصدون چوخ آیدین وضعده بیان ائتسین و سوز
اوزاقلارا کی عنوان و سوزون دوروموینان رابطه سی اولمیا جاق آپاریل-
ماسین . اگر محترم یا زیچی نین بیر نئچه مطلبلی وارکی، قیسا و شماتیک
حالده بیانی ممکن دگیل، محبت ائتسینلر هر مطلبی آیری بیر مقاله ده یا ز -
سینلار .

۳ - آنا دیلیمیز و ملی وارلیغیمیز اوغروندا خاطره لر باره سینده من
بو یله آنلاییرام کی، هر کیمسه نین خاطره سی وار، اونلاری حتی فارسجا یا زیب
مجلسه گوندرسین ومجلسه تورک یا زیچیلاری اونلاری تورک دیلینه چئویریب
تنظیم ائتسینلر . خاطره لرین شیرین، آجی و دوزلو حصه لری بیر آخار سوکیمی
اوخوجولارا منتقل ائدیلسین .

۴ - معروف دونیا ادبیاتیندان عبارت کتابلاردا ، بیر سجیم حالدا، بیر
کتاب فصل، یا بولگوسو هر آر دیجیل ماییدا ایران تورک دیلینه ترجمه
اولسون وحتی اولابیلرکی، آیری حصه ده هر بیر کتاپ بیر مقاله ده مجله ده

چاپ اولسون . علمی و خصوصاً طبی و صحنی و گستره لیک باره سینده مقاله لر و ترجمه لر آنادیلینده یازیلین .

۵ - آذربایجان دیل فولکلوروندا ن نمونه لر حمه سی وار لیک مجله سینده بوش اولوب چوخ محترم آنافرهنگ و دیل سئون لرین حتما بو باره ده - یازی لاری و تحقیقی مقاله لری واردیر ، امید وارکی هر آردیجیل صایی دا اوندا ن عبارت بیرسوز طرح ائدیلسین و اوندا ن علاوه آذربایجان خوراک ، پیشیم ، البسه ، توپلار و یاسلار رسملری ، عاشیقلار و آتالار سوزلری باره ده یازی لار یازیلین .

۶ - آذربایجانجا - فارسجا فرهنگ و اوندا ن عبارت جناب محمد پیغون یازان فرهنگ الحمدلله چاپدا ن چیخیب ویا ییلیب ، برعکس فارسجا - آذربایجانجا فرهنگ باره ده یازیچیلار اوز تحقیق لرین نشر ائتسیلر . احتمالاً سووه ت آذربایجانیندا اوزگه (بیگانه) فرهنگ لره راجع لغت کتابلاری نشر اولونوب و اونلاردا ن عبارت آذربایجانجا - روسجا ، انگلیز آلمانجا ، و فرانسیزجا فرهنگلر و برعکس لری واردیر . اگر محترم یازیچیلار اونلاری جیبی و قیسسا و ضمه آذربایجان حصه سین عرب و فارس حروفونا چتوبیر چاپ ائتسه لر ، آنادیلینه ایراندا بویوک خدمت ائدیبلر .

۷ - امیدوارکی ، بعضی ایلک تورک کؤچرچیلر و اونلارین قافقاز و ماوراء - قافقاز و اورال داغلارین و اوزاق قوزغی سا یلاردا ن اوزو آشاغی و گونشی طرفلره و بوندا ن عبارت آذربایجان اولکه سینه یکرله شیب و بوردنسا لملاری باره ده بیزلره معلومات و فریلسین . "خزر" ، و "قبیله سیزدهم" آدلی بیر کتاب کی جناب آرتو کوسلر یازیبلار و ایراندا فارس دیلینده ایکی محترم مترجم اونو ، بو مختلف عنا وینله ترجمه ائدیبلر و "خوارزمی" و "آلغا" نشریاتی اونلاری نشر ائدیب . قاران دوروخ ازمنه لره بیر چراغ کیمی نورما چیر - و کتابین منابعی چوخ زنگین دیر . آلا هین امیدیلن بیزیم آنادیلده یازیچی - لاریمیز بو باره ده بویله همت ائتسیلر .

صابر نورشادی

۱۳۶۳/۶/۳۱

هرمتلی آتام اوستادشهریارین " تجلیل تحمیلی "عنوانلی فارسجا شعرینین
قائیری آلتیندایازدیغیم درددل اوستادحضرتلرینه خطاب : افشار

قیش کؤچوب ،بوغدی سازاقدان اثر ، اولموش یقنه یاز
یقنه گؤلردهدی قنار
سوسما ! ای نازلی آتا ،هرنه نی گورسن یقنه یاز
اولموشام طبعینه یاز
نازنین ! بسدی ، دا نازا ایله مه ، نازه نه نیاز
گل اقله نازینی آاز
آغی یاز ،قاره نی یاز ،گوردوگون هر بیرنه بی یاز
قیل " مخالف " ، "شهناز"
چونجسارتدی دانیشماق منه ، عفو ایلله آتا
طبعینی قویما پاتا!
حق سوزون یاز ، اوخویان یا توتا ،یا اینکی آتا
سوده ایستر سوقاتا
داریخیرسانسا ، "سه تاری" اله آل بیر چال اوغی
یادا سال آچی ، توغی
قلبیمی ایلله هدف ، کیپر یگین ایلن چال اوغی
محو اقله واری ، بوغی
چونکی بیر درد ده بیک اوستاد ، سوزومو سن قانیسان
سن ده من تک پانیسان
سن هنر عالمینین هم جانیسان ، هم قاتی سان
شعرا سلطانی سان
دیغلارام بویله کی هجران اودو باغیریم یارالیر
روزگاریم قارالیر
دشمنیم بوغ ، بو نه حکمتدی کی ، جانیم یار آلیر
ناکسین طعنه سی درددن داها چونج یاندیریری
سینه مه اوخ ووروری
محتاج اولسان گوره سن دوستلار هامی یان دوروری
خلقی شیطان قوروری

فعلی شعر، قانلی گوزوم باشی، آنام، بیرده تاریم
 یالنیز اولموشلا یاریم
 "دشت"ه دوشموش نغجه گور سیزلیبری بودیله تاریم
 ازیلیدیر وقساریم
 نغجه یول ایسته میشم بو یاشاییشدان ال اوزوم
 دینله نیسکیل لی سوزوم
 قیزاریب سئلیر آلتیندا منیم بو ایت اوزوم
 نغجه هر درده دوزوم؟
 ورمیشم درد و غمیله بوتون عمرم بادا من
 یانعیشام هر اودا من
 کاش اولاجام وصالیندان ایچم بیر بادا من
 دوستاغام دونیادا من
 بیر اقله کون ده گلر، دان یغلی هر یقرده اسر
 او نسیم ظلمی کسر
 آلاز الهامین او گوندن، یارادار شاعر اثر
 عدل اولار یئر سره سر
 دیلیمه، وارلیغیما سن بیر آلینماز قالاسان
 نغیده کی بیر نالاسان
 یقنه آرزوم بودو: ایللر بو یوسن ساغ قالاسان
 صاباحا یول سالاسان
 هر نه گل - گفتمدن اوره کلرده فقط ایزدی قالیر
 اونلاری یاده سالیر
 یالقیز" افشار" نغجه ایلدیر غمی غماوسته قالیر
 اودی دایم اوجالیر

۱۳۶۳/۲/۵

جبهه دن بیر آذربایجانلی سوبازین گوندردیگی شعرینی عینا درجا دیریک

خوزستان نیمیز

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

آلتی قارا قیزیل، تورپاغی ساری
هرنه اگه سن بوردا، چوخ اولار باری
قیشدا، نه بورانی، نه ده کی قاری
بورادا چوخ گشیدیب قهرمانیمیز
نه قدر گوزل دیر خوزستانیمیز

عربی، عجمی قوشا قارداش دیر
بیرلیگی، دوشمانین باشینا داش دیر
بیر-بیرینه یامان کونده سیرداش دیر
وطنه قوربان دیر هر انسا نیمیز
نه قدر گوزل دیر خوزستانیمیز

هر قاریش تورپاغی آل قانسا باتیب
بو یفرده چوخ ایگیت ابدی یاتیب
جسمینی، جانینی تورپاغا قاتیب
بورادا آغیب دیر قیزیل قانیمیز
نه قدر گوزل دیر خوزستانیمیز

توپلارین گولله سی چوللری سؤکوب
دمیری، قاندالی اریدیپ، تۆکوب
اوردوموز دوشمانین بقلینی بۆکوب
تاریخده ثبت اولدو بو دورانیمیز
نه قدر گوزل دی خوزستانیمیز

دوشمانین کینه سی ائیلهدی قههر
سستاقده بیزلری بلکه بیر قههر

قارا قەش

سەخت ياسىدى ياز بېغىدى
كەڭ قاچىدى تەڭكە ايمىدى
ھالەن كۆرۈلەر كەڭىدى
كۆرۈنۈلەر يەنىم قالىدى

باغچادا كۆلەر سۆڭەۋ
ياغىدان كۆلەر دۆڭدۈ
يانقىلار خەل اۆلدۈ
كۆتۈن رەڭ سارالىدى

خەلەر كەڭىدى يەڭە
قوشلار كۆپدۈ يەڭە
آچىلدىجا قاسىلە

فەرىھىمىز دارالىدى

قالغاندى باغدان اتر
زەھەر اۆلدۈ ھەر
سۈرەدۈ بېر - بېر اۆمىدلەر
اۆرەگىمىز قارالىدى

يەنىم بېغىدى چۆرەشتىن
سەسى باغدى بۆلەشتىن
كۆرە ئىگىمىز دانىن

بۆلەشتى قارالىدى...

دۆڭكۆز حەسە نىقى تەران - ۱۳۵۱ (سۆن)

توغا رخانلى عابباس

(۳)

شفا و فردى منه مغولا	او، معدن مروت ديسر
اور گه دن خضرى الياسى	قولاقيمدا وار صداسى
شفا و فردى منه مغولا	حسن - حسين آقاسى
آدى ياسين و طاها ديسر	مؤمن لره او، آقاديير
شفا و فردى منه مغولا	قرآن ايچره هل اتى ديسر
او على ديسر ولى الله	نقطه با بسم الله
شفا و فردى منه مغولا	اونو تعريف اقديب الله
او دا مظهر قرآنديسر	نقطه اصل ايمان ديسر
شفا و فردى منه مغولا	بيير آدى شاه مردان ديسر
جبريل اونا دربان ديسر	ملايك لر ثناخوان ديسر
شفا و فردى منه مغولا	شهنشاه انس جان ديسر
اولدوردو عمرو قنترى	مهد ايچره بولدو اژدرى
شفا و فردى منه مغولا	قوياردى در غيبىرى
اوجودا گلىدى لافتى	غدير خم دا ايتما
شفا و فردى منه مغولا	گون اوزوندىن تاپدى شيا
ياتدى پيغمبير يفرينده	اولدو كعبه نين افرينده
شفا و فردى منه مغولا	ذوالفقار ديزى اوستونده
باش اوسته آلاه شاه ديسر	آقام شاه ولايت ديسر
شفا و فردى منه مغولا	آند ايچمه گى نه بابت ديسر
بيير كيمسه پين خيانتكار	نه ناموس وار سنده نه عار
شفا و فردى منه مغولا	دوز چوره گيم سنى دوتار
جگرى يى من دلهرم	عابباسام سوزوم دفيه رم
شفا و فردى منه مغولا	قول عبدالله آند ايچهرم

عابباس ددى : قول عبدالله سن اكر دوغرو دقييرن گل ايندى

منیمینن گهدهک ،بو اما مزادا اسماعیل آند ایچک کی بیر- بیرینه
 خیانت ائیله مه یک . قول عبدالله قبول ائیله دی . گلدیلر اما مزادا یا
 گوره ک عابباس نه دئییر :

یا اما مزادا اسماعیل	بودور عرضیم منیم سنه
یا اما مزادا اسماعیل	بیر رحم ائیله آقا منه
قیزیلدن قندیل آسارام	آستانا یا باش قویسارام
یا اما مزادا اسماعیل	ایله قیرخ قوربان کسهر م
حق ایلن ائیلهرم نیاز	گهجه - گوندوز قیللم ناماز
یا اما مزادا اسماعیل	خیانت کار ریشه سین قاز
آقامیز شاه مردان دیر	منیم باغیریم دولو قاندیر
یا اما مزادا اسماعیل	آندی سیندیرمک یا ماندیر
قول عبدالله شرمنده	هر دم یا لان آند ایچنده
یا اما مزادا اسماعیل	هابباسی قویما شرمنده

قول عبدالله هینان عابباس آند ایچدیله ، گلیب بیر نقاش تا پیب
 ایسته دیلهر گولگزین نقشینی چکیب ، شاه عابباس ایچون آپا رالار ، گولگز
 بیر پول نقاشا و فریب دئدی : منیم نقشیمی خراب ائیله گینن ، البته
 بونا گوره کی شاه عابباس گوروب قبول ائیله سین بلکه اونوتوغا خانلی
 عابباسا و فرسین . عابباس چاتیب گوردوکی نقاش پیس نقش چکیری ، دئدی
 نقاش مگر باشین بدنینه آغیر دیرکی منیم یا ریمین نقشین پیس چکیرن
 نقاش قورخودان گولگزین قاشلارینی میزان چکدی . تامام ائیله پیب
 و فردی هابباسین الینه ، عابباس نقشه باغیب گوره ک نه دئییر :

من قوربانام سنی چکن نقاشا	دستی می و فرمیشم دامانا گولگز
او آلا گوزلره او قلم قاشا	ابرو لارین بنزه ر کمانا گولگز
اوزومو سورته رم اوزه بوخاقا	لب لبه دایا یاق ، دوداق دوداقا
شیرین جانیم ، یارا قوربان صا دا قا	آق سینن سینمه دایانا گولگز
درین - درین دریا لارا دالمیشام	یا نار اودو شیرین جانا سالمیشام
او آلا گوزلره بنده اولموشام	یا رینی یا ندیران هجرانا گولگز
مرواریدان بیگدیر اونون دیشلوی	قوس قزح چکیلیب دیر قاشلاری
هریا نیندا دوشوب هوروک سا شلاری	دردی می چا تدیران درمانا گولگز

عابباس دثيبر، من نثيله ر م مال ولا اجل گله ديل دوتولا لال اول
 بوغازي نين دمورد دموره سي خال ولا دودا قيم خالارين بيرسانا گولگز
 عابباسينان قول عبدالله گولگزين نقشيني گوتوروب گلدیلر
 اصفا هانين بير آغا جليغيندا گولگزي سا خلايبب، عابباسينا ن قول
 عبدالله گلدیلر شهره، بير موقع شاه عابباس حضورنا چا تدیلار كي،
 فرنگ ائلچي سي ده وارا يدي، قول عبدالله گولگزين نقشيني شاه
 عابباسا تقديم ائيلدي، شاه عباس دا اوز قليبينده بيلدي كي، عابباس
 شاه ولايت كمر بسته سي دير، دئدي : من بونو اينجيتمه رم. گولگزي
 وئررم عابباسا، اما ظاهرده سياست ايچون كي فرنگ ائلچي سي ايله
 نووچهر دئمه سينلر شاه عابباس اوز نشانلي سيني عابباسا وئردي
 اوز دمونده ريب عابباسا طرف دئدي : عابباس سن گفتدين كي گولگزي
 منيمچون گتيره ن، من ده سنه خاطر جمع ايديم. اما گتتميشن بير
 يالان كا غاز منه يازميشان دوبا را گولگزي گوتوروب چا چميشان، ايندي
 عابباس بولار گتچيب، اگر بخش كلمه بونقشه ياراشيق دئيه ن سنين
 تقصير يندن گتچهرم، عابباس يا غدي گوردو شاه عابباسين نظري گولگزين
 قاشلارين دوتوب . دئدي :

سيلکينيين چيخدين برج حمل دن	بنزه ر گولگز مرتضاي قاشلارين
دريا قيراقيندا وئريلدي ايلقار	محمد مصطفايا قاشلارين
بويناونا ساليبدير قيزيلدن طوقو	بيزي ده اولدوره رگوزلرين ذوقو
آز قاليب يانديرسين جمالين شوقو	هر يئره سالما سين سايا قاشلارين
کيميم گوللري نين ياشيل صوناسي	مين ناز ايله بسله بيدير آناسي
کيمين واردير سنين تک آق سينه سي	اوخشا ديرلار هلال-آيا قاشلارين
هلالي قاشلارين آل حناسي وار	قولاتيندا قيزيلي، الماسي وار
او گول ياناقلارين تاماشاسي وار	طعنه وورار کمان-يايا قاشلارين
بوکلن بزيرگان او گندن خوجا	بيربوسا وئرلير يندن من آجا
من عابباسام شاه ائتمه المتجا	گتدي گولگز التجايا قاشلارين

بو كلمه شاه عابباسا آغير گليب، دئدي : عابباس سن اقلنه
 اولموشان كي، مني سايميران ؟ الله وئرديخاني چا غيريب دئدي : الله
 وئردي عابباسين قوللارين باغلا آيار سال زندانا، گونده بيرکوزه سو
 و اوج دانا آريا چوره كي بيله سينه وئر. گولگزي ده آيارين گول

باغچادا يشر وشرين . عابباسي زندانا سالدیلار . اما ، الله وشرديخان
 عابباسينان چون رفيقيدي . گكجه لر گيزلين ياخي غذا لار عابباسا
 كتيريردي كي ، عابباس آچيندان اولمه يه ، شاه عابباسين دا قصدي
 بو يودو كي ، عابباس بير قدر ادب اولسون . او وقت گولگزي اونسا
 وشرسين ، بير گكجه شاه عابباس گلدی زندان داليندا بنا ائيله دي
 قولاق آسماغا گوردو عابباس دئير :

انتظارام گوزوم يولدا	گلمدي يوسف ثانی
فلک سالما نظريندن	منیم کیمی بی نوانی
قاشلارییا چکیم پرده	حق بلا وشرسين نامرده
او قاش - گوز کی واردیر سنده	تختدن سالار سلیمانی
شبنم یاغار شمس تانا	آت اوخون سینم نشانا
بیر قدم باس بو گلشانا	اویات بولبول شیدانی
گوزه ل سنين آق بوخاقین	کاغاذدان نازیک دوداقین
گول مرضین ، گون یاناقین	بند اقدیب دیر بونالانی
عابباسی سالدین زندانا	آز قالیب دیر باغریم یانا
سرين دئمه هئج نادانسا	بوچ گوردوم فانی دونیانی

شاه عابباس بو سوزلری ائشیدیب ، اوره گی یاندى . دئدی : الله
 وشرديخان سحر عابباسی آ پاران گول باغچاسیندا گزه ر بیر قدر گونلو
 آچیلار ، صاباخ الله وشرديخان دئدی : عابباس اگر سنی آ پارام گول
 باغچادا بیر دولانديرام . هئچکس بيلمه يه . قول وشره رن کی ، سوزومدن
 چيخمه يين ؟ عابباس الله وشرديخانا قول وشردی کی ، اجازه سير تکان
 يئمه يه ، صاباخ الله وشرديخان عابباسی گوتوروب گلدی گول باغچایا
 اما ، بو طرفدن شاه عابباس دا مهندسی پنجره نين دالیندا دوروب تاما
 - شا ائيليردی کی ، بو آرادا ، عابباسين گوزو ایوان ایچره گولگزه
 ساتا شیب ، عابباس بئله خیال ائيله دي کی ، گولگر شاهلیق دستگا هینی
 گوروب عهدی - پیمان یادیندان چيخیب گوره ک گولگزه نه دئير :

ای آقار من گناهکار اولموشام	منصورتک چکیلیم دارییا گولگر
عشقیین داشی دگیب من خورد اولموشام	منه زولفون مگر سارییا گولگر
قهزیل گولون دسته دسته درمه دیم	دریبن من زرخدانا سرمه دیم
رحمتین چون چکدیم خئیرین گورمه دیم	بو نئجه روادیرتارییا گولگر

قارادیر قاشلارین، گوزلرین مارال
 منی یوخسول گوردون، شاهمی بیرجلال
 سیخلمیشم علی کیمین سروره
 جفایی من چکه م گولون شاهدره
 ایلقار وئردیم عجب دوشدوم بلایا
 ترحم ائیله سن، من بینوایی
 عادل شاهیم یوخدور یئته دیوانا
 امیدوارام او، قوردو قوم پیمانا
 عابباس دئییر: نذری نیاز ائیله یک
 سنین تک بولبولون گلشنی اولاق
 اما عابباس بئله خیال ائیلدی کی، گولگز ایندی ایواندان آشاغا
 انیب اونون یانینا گلر، بو طرفدن ده گولگز ایستیردی کی، آشاقا انسین،
 باغیب گوردوشاه عابباس پنجره دالیندا باخیر، اوز یانیندا دئدی: اکرمین
 عابباس یانینا گئده م شاه عابباس هرا یکیمیزی ده اولدوره ر، بونا گوره
 آشاغا ائتمه دی، عابباس گوردو کی، گولگز آشاغا گلمه دی، اوقاتی تلخ
 اولوب گوره ک گولگزه نه دئییر:
 داد آقارلار بد زمانه اولوبدور * اوضول آتا، قیز آنانی بکه نمر
 شاهین پرده سینده بیر قیزا گله شیب * کافر اولوب مسلماننی بکه نمر
 آدم وار دیر یا غشی، یا مانی سچیر * آدم وار دیر قوناق گورنده قاچیر
 آدم وار دیر بیریول حسرتین چکر * آدم وار دیر گوهر - کانی بکه نمر
 آدم وار دیر سالیر زنبورو کورکو * آدم وار بکه نمر، شش دانک مولکو
 چوکر بیابانا روباهی تولکو * قاف داغین، شیرنی اصلانی بکه نمر
 قیزیل گولدن سوزدوره ر لر کلابی * عشقین قویماز گنده دیده مه خویبی
 دولانیر چشمه نی گوتورمز آبی * گنجی نین قوتورو چایی بکه نمر
 الله کسین بو گوزه لین حالینی * یاددان چیخاردی بیدیر، اوا یلقار رینی
 ایسته مه نم بو باغچی نین بارینی * گولله نیب دیر من تک غاری بکه نمر
 هر نه چکم بو گوزه لین بلا سین * من گورمه نم آخیر بونون وفاسین
 کیم ائله سین عشق اودونون چاراسین * جوجه اولوب یومورتانی بکه نمر
 من دوشموشم اوندان ساری ذلته * ایندی باخین بو گوزه لده صفته
 گوزو دوشوب اونون مالی دولتته * شاهی گوروب، من گدانی بکه نمر

اول گونده و فریب الیمه کوللر * ایندی یاغشی و ورار سینمه میللر
توغار خانلی عابباس باشییا کوللر * دوشگونموشن، یاردا سنی بگه نمر!

عابباس سؤزون توکه دیب، یوغاری باخاندا، گوردوشاه عابباس باشی
اوستونده، پنجره دالیندا دوروب تماشا ائیلیر. بیلدی کی گولگز شاه
عابباس قورخوسوندا ن آشاغا گلمدی. ایندی گوره ک عابباس شاه عابباسا
نه دئیر:

شاهیم گل منیمدن یامان باشلاما * منیم عرضیم گفدر خانا یفتیشیر
آغ اوزونده خالین قیمت ائدیبلر * مین تومنلیک بازگانا یفتیشیر
اوجا داغلار قوجار ساغلار، قارینی * بولبول چکر، گولون آهی زارینی
گونگل خسرت چکر، ایسته ر یارینی * اوز دردیم وار بیوردرمانا یفتیشیر
ای آقالار، نسق یوخدور دلیمه * چاره یوخدور حقن گلن اولومه
هرکس یارین الین وئره الیمه * مهدی دیوانیندا سانا یفتیشیر
عابباس دئیر یاریم نقابین آتدی * جمالین گورستدی، گون اوزون توتدی
هرکس بوگولگزین عشقینه باتدی * سککیز جنت بیر رضوانا یفتیشیر

شاه عابباس دئدی: اللهو فردیخان، صاباح عابباسی بو، باغا کتیر،
اگر گولگزی قیزلار ایچینده تانیدی. من بیلهرم کی، حق عاشیقی دیر،
گولگزی وئره، بیله سینه، اگر تانیمادی کی داخی دانیشماسین، شاه
عابباس بیلیردی کی، عابباس کمر بسته دیر، گولگزی تانیر، بو ایس
سیاست ایچون یاغشی دیر. بو شرط باشا گلسه خلقین آغزی باغلانار داخی
دئمزلر شاه عابباس نه ایچون اموز نشانلی سینی وئردی نوکرینه، خلاصه
صاباح اللهو فردیخان عابباسی گول باغچا یا کتیردی. شاه عابباس دا
بوتون محرم لرین گول باغچا یا ایسته بیب، اوردا اکلشدیلر. فرمان
وئردی عابباسین گوزلرین باغلایین گولگزه قیرخ اینجه قیزینه
عمارت قاباغیندا قیزلار ایچینده دورموشدو و بیر قره کنیز واریدی
کی چوخ هیکللی ایدی اودم او، گولگزین قاباغیندا قرار دوتدو.
کی عابباس یونا گوره دئدی:

چوخ چکمیشم قارا گونو * سئومه نم سندن یفنگینی
قارا بولوت. دوتما گونو * قوی یاریم آشکار گورونسون
عاشیق اولان کجه یاتماز * گوزه ل یارین هچه ساتماز

پالچیق گون قاباغین دوتماز * قوی یاریم آشکار گورونسون
 اوزون وورما داغدان داغا * عجب دوشدون مئویز باغا
 قارا کنیز، ایت قیراغا * قوی یاریم آشکار گورونسون
 او زمان گولگری رد ائیلهدیلر کنیزلر ایچینه عابباس ادا مه وئودی
 قوربانام زولفون پیچینه * عنبر چولاشیب ایچینه
 گفتدین کنیزلر ایچینه * قوی یاریم آشکار گورونسون
 بو گلن منیم آهوم دیر * حق بیلمز قبله گاهیم دیر
 عابباسام کیم بدخواهیم دیر * قوی یاریم آشکار گورونسون
 شاه عباس گئنه فرمان وئودی کی، عابباسی زندانا سالسینلار ،
 عابباسی آپاریب زندانا سالدیلار. نچه گوندن صورا شاه عابباس
 زندان دالینا کلیب، قولاق آسیردی، گوردو عابباس بقله اوغبور:
 ای آقلاز بقله سلطانی اولان * نهیه گرهک قالا غملر ایچینه؟
 گوزهل شاهی گورهن هچوقت چورومز * اوز ایل قالسا شقی نملر ایچینه
 سن منیم سروریم، سن منیم آقام * بولبولام گول جمالینا مشتاقام
 صورتین حسنودان گوتوردوم مقام * سیزیللارام زیل بملر ایچینه
 عرضیمی ائیلهرم آقا من سنه * زنداتلار گوشه سی یفرا ولوب منکه
 آواره قالمیشام دادا چات گئنه * غلامین گورنه همدم لر ایچینه
 بو زندان ایچینه سس وئرره مسه * گلین رحم ائیله یین من تک بی کسه
 من آپاررام پناه بیردا درسه * شکوه چی یم بو ماتم لرا ایچینه
 هر نچه قول اولسا خطاسیز اولماز * دنیا دا هچ آقاسغاسیز اولماز
 آقاسی سن اولان زنداندا قالماز * من قالمیشام بومجرم لرا ایچینه
 دردیمی آرتیردی گولگز ها واسی * هچ ساغالماز بودردیمین یاراسی
 جانیم اولسون مرد آقانین فداسی * پروانه تک یان سین شملر ایچینه
 من اممیشم لبریندن قانارام * کچه قارا گوندوزلریم سانارام
 آلیشمیشام، توتاشارام، یانارام * یاری گورسم، نامجرم لر ایچینه
 عابباس دئییر اول صاحب دین سن * کمترین قولویام قدریمی بیل سن
 هر مجلسه وارن صدرنشین سن * اول معلم، منجم لر ایچینه
 شاه عابباس بو سوزلری ائشیدیب، عابباسا اوره گی چوخ یانسی،

ماہاج عابباسی یا نینا ایستہ بیب، ہو پور دو: عابباس من بیرد فمہ دہ
 گولگری سنین یا نینا گتیررہم، اگر قیزلار ایچیندہ اونو تانیس دین
 گولگر سنین دیر، عابباس مرض ائیلدی: اختیار سنین دیر، عابباسی
 گتیریب اندرون عمارتیندہ گوزون باغلادیلار، شاہ عابباس دہ خواجہ
 سرالار و محرم لرینن اوتوروب فرمان و فردی کی، بوتون قیزلارینن حرم
 - لر گلیب گفچسینلر، قیزلار سوزہ - سوزہ بنا قویدولار گلیب - گفچماغا
 تا نوبت گولگرہ چا تدی. گولگر پردہ دن چیخندہ گوزرہ کما بیبا سنہ دئیر:

سالانین گلیر سرا پ - رده دن * یاریمین گلماقی نمایان اولدو
 اوزمین عشوہ اینن قدم گوتورور * منزله چاتینجک باغیریم. قان اولدو

سنین ائیلہ دیم، مہدی پیمانلار * بیر بیرہا ولموشدوک بیز شیرین جانلار
 قاشی گوزون کیپریکلرین سا یانلار * اولار گفچدی اورہ گیمده سان اولدو

قاشین یای دیر، کیپریکلرین اوخوموش * عشقین دردی اورہ گیمده چوخوموش
 بیوفاسن گوزرہ لوفان یوخوموش * سنین قدین سرو تک روان اولدو

نچون اوزون داغا - دها آتارسان * او آلا گوزلردن کیپرک وورارسان
 وفاسیزن اوزگہ لرہ باغارسان * صولا باخما گولگریولون یان اولدو

من قوربانام سنی دوغان آنایا * سنی دوفدو، منی سالدی بلایا
 خدام رحم ائیلہ سین من بینوایا * شیدا بولبول سنہ توش طرلان اولدو

من قوربانام اولوسونا، ائیلینہ * گوموش کمر بند یا راشیر بئیلینہ
 بال توکولور دودا قیندان دیلینہ * ایستہ دیگیم باہار، نہ خزان اولدو

من عابباسام، اوخودوقوم یا زارام * تاری بیلر شاہ عابباسدان بئزارام
 ابدال اولوب بیابانی گزہ رم. * سنین عشقین منہ آبی نان اولدو

شاہ عابباس دئدی: عابباس ایندی کی، مندن بئزار اولموشان؟
 گرہک زنداندا قالان تا ادب اولوب، بو سوزلردن دئمہ یین. فرمان
 و فردی گفنه عابباسی زندان سالدیلار.

بیرنجه گوندن صورتا شاہ عابباس، اوز - اوزونہ دئدی: حقیف
 اولسون عابباسا کی، ادب سیز جوان دیر، من ایستیرم اوندان بیسر
 انسانلیق گوزوم تا بوقیزین طویون دوتوب اونا وئیریم، اوزگہ لرده
 داخی بیرسوز منیم بارہم دہ دئمہ سینلر، آما، بیر طرفدن دہ خواجہ سرا
 لارینان نوچہ لر اوز - اوزلرینہ دئیر دیلر اگر بوقیزی شاہ عابباس

اؤزو ایسته آلسین پس نیهه طویون توتور؟ اگر ایستیری هابباسا
و فرسین پس نیهه اونو زندانا سالیبدیر؟ بوتون بو ایشده سات
قالمیشدیلا. کشفه بیرگون شاه عابباس گلیب زندانین دالیندا قولاق
آسدی ، گوردو کی، عابباس دشییر:

فلک هارا گشدیم سنین الیندن * دردییم چوخدور، دفییه بیلیم یارا من
آه چکمکن سنه مدهنده و بیرینا * گه لگرایچون اولدوم بختی قارا من
اوزمین دردییم اوره گیمده وار ونیم * چک غنجرین بوسینه می یار منیم
اؤزگه سینن گولر، وینار، یار منیم * زندانا یختمیش نه دلدارا من
گشچیرتدیم عومرو مون جوان چاغینی * بو سینه مه چکدیم عشقین داغینی
چوخلو گرهک بو گوزهل فرا قیسینی * چکم بوز زندانا تک آوارا من
عشقین سودا سینا دوشموشم کللم * اوره گیم اولدانیب من اؤزوم بیلیم
دشم اولدورلر، دشه سم اوللم * قلبیم دردینه بیلیم چارا من
یاغچی سالدین فلک اولدارا منی * گجه لر گوندوزلر قارقارام سنی
بولبولام ایسترم کلشن - چمنی * باغارام کلشنده اوچان سارا من
نه مدت من چکیم عشقین جفا سین ؟ * کیمه عرض ائیله ییم اوره ک یاراسین
کیم ائیله سین بودردیمین چاراسین * گرفتار اولموشام گول تک خارام
من هابباسام. زندان ایچره قالارام * یاریم یادا ساللام، حالسیر اولارام
هریفرده وارسام قارقیش! ائلهرم * چکیلم ده دورد طرفدن دارا من

شاه عابباسین اندازهدن آرتیق اونا اوره کی یانیب، صاباح هابباسی
چا عیریپ دئدی: عابباس دستور وفرمیشم، قیزلار بوتون گلیب سنین نظر-
بندن گشچسینلر! اگر بوسفر گولکزی تانیدین، طویون دوتوب سنه وفررم
هابباس دئدی: بنده اطاعت واریم. هابباسی گتیردیله حرامسرادا
گوزلرین باغلاب، ساغلا دیلار. بو طرفدن شاه عابباس بوتون حرم لرینن
'گله شیب، قیزلارا فرمان وفریب گلیب گشچسینلر. حرم لر ایچینده بیر
قیز وارا ییدی کی، باشی کچل ایدی بوتون قیزلاردان فیافه سی پیسراقیدی
بو قیز گشچنده شاه عابباس دئدی: عابباس تانیمادین، بو کچل
گولکزی ایدی. عابباس عرض ائیلدی: شاهیم ساغ اولسون، اجازه وفر گوزو
باغلی باش کلمه بو کچل قیزین شانینده دئییم، شاه عابباس اجازه
فردی گوره ک عابباس نه دئدی:

سحردن کلدی سلامه * باشی قارپییر، دوداق یالا

شەھسە دوشدو عالمە * بورشو خباردان آرتیق—دییر
 بو قیزین پیس— پیس دیشلری * بیر— بیرە گئچەر قیچلاری
 اونون خوردا تیکیشلری * کهنه پالاندان آرتیق—دییر
 گۆزەل دگیل دیوانه دییر * شهاهتسی حیوانه—دییر
 دوداق دگیل وردانه دییر * آغیر تایچادان آرتیق—دییر
 غول بیابانسی باشلاری * قازمایا بنزەر دیشلری
 باغین سیزاگری قاشلاری * قیریق لاییندان آرتیق—دییر
 ساق گۆزو باغیردی آیا * چپ گۆزو سای سالیب چایا
 کاغاذ آپاریر غ—دایا * بویو مناردان آرتیق—دییر
 مابباس دغیر مسلمانلار * بونو گۆرەن بیرزاد آنلار
 توک سالار بوندان حیوانلار * قارا قاباندان آرتیق—دییر
 هامیسیندان صورا گولگز اوطاقدان چیخیب گلدی، گۆرەک مابباس
 گولگزین کلماغینا گۆرە نه دغیر:
 ساللانا— ساللانا چیخدی پرده دن * ای آقالار بو گلەن یار منیمدییر
 اوگود آلمیش آتادان، هم آتادان * ای آقالار بو گلەن یار منیمدییر
 منیم اولسان، سنی ورمم فلکە * باشین ایچون منی سالما دیلگە
 بو گولگز حوری دییر، بنزەر ملکە * ای آقالار بو گلەن یار منیمدییر
 بو دیاردا دوشر اولدو یولوموز * امردک اوچدو ویرەن قالدی گۆلومو
 یار گلینجە نغە اولور حالیمیز * ای آقالار بو گلەن یار منیمدییر
 و فرمەنم من سنی پ—ریزادلارا * پریزادلار حشیراندیلار بو یارا
 گومتارام زغەداندان خاللارا * ای آقالار بو گلەن یار منیمدییر
 جمالین گون کیمین شعلە سالیب دییر * باخان گۆزلر سنە حشیران قالیب دییر
 عشقین دلنی سی یم باغیریم دلیب دییر * ای آقالار بو گلەن یار منیمدییر
 گۆنگل ایستر، هر دم هر دم یاد اقدر * یاد اقدر کجه عقل ائوین برباد اقدر
 باخا منه سینیق قلبیم شاد اقدر * ای آقالار بو گلەن یار منیمدییر
 گاه آغلادییر، گاه منی کولدورور * گاه هریشردە گۆزە للیگین بیلادییر
 مابباس دغیر بو درد منی اولدورور * ای آقالار بو گلەن یار منیمدییر
 اوتورانلار دغدی لر: قبلە عالم ساق اولسون مابباس هر دغ—دە

گولگری تانیبیدیر، ایندی صلاح بودورکی، گولگری عابباسا و فریب اونس
غمدن راحت ائیله یین . شاه عابباس دندی : عابباسا اگر گولگری سنه
و فرمه سم نه ائیله رن ؟ عابباس دندی : گندیب آقام شاه مردانه شکایت
ائیله رم . تاختی وی ویران ائده ر . گفته شاه عابباسین آجیخی کلیب
دندی : اللهو فردیخان عابباسی آپار ، سال زندان داخی یول تا پماسین
کی منیم الیمدن شکایت گفده . اللهو فردیخان عابباسی گوتوروب یولدا
دندی : عابباسا اگر من سنی بوراخام ، قول و فره رن کی ، داخی بورد
قالما ییب ، باش گوتوروب ، بیرینا گفده ن ؟ البت ، شاه عابباس
بیلسه منیم اوزومون کوچ کلفتیمی اولدوره ر . عابباس دندی : اللهو
دیخان سن منی بیر گول باغچا یا آپار ، بیر دفعه ده گولگری گوروم
چیخیب ، گندیم . اللهو فردیخان قبول ائیلدی . عابباسی گتیردی گول
باغچا یا . عابباس باخیب ، گوردو گولگز ایوان ایچینده دوروب گول
باغچا یا تاماشا ائدیر . گوره ک عابباس گولگزه نه دئیر :

باشینا دوندوگوم مه جبین دلبر * باشیبا دولانیم نه زیان ائیلر ؟
قاشلارین ترسانی دینه گتیریر * گوزلرین کافری مسلمان ائیلر
من سئومیشم ، اولموشام ابدال * زخندانین دورون دوتورسیاه غال
دیشلرین صدفدیر ، دیلیندیر دلال * هر کلیب گفده نی اوزوندن ائیلر
حسرت اولدوم صحبتیه سارییا * بند اولموشام یخربشیه نازیبا
من قوربانام سنین آلا گوزویه * او آلا گوزلرین باغریم قان ائیلر
گرفتارام آللینداکی خالیسیا * قوناق ائیله دوداغیندا بالیبا
منیم جانیم قوربان شیرین جانیا * عشق سووداسی باشدانه طوفان ائیلر
من سنی سئومیشم جاندان کچمیشم * عشقین گردابینا یا مان دوشمیشم
جمالین گورونجه من محوا ولموشام * یخل اسدی کچه سیاه زولفون یان ائیلر
منیم یاریم حوری کیمی گورونور * صدف دیشلر مرواری تک دوزولور
دانیشاندا مشک و عنبر توکولور * مشک اییی دیر حالیم پریشان ائیلر
ککلیک کیمی سکیب گفدر یوللاری * مست ائیله ییب زخنداندا غالملاری
چولاشا بوینوما یارین قوللاری * یاردان ایلقا رآلان جان قوربان ائیلر
عادل شاهیم یوخدور یخته دیوانا * عرضیمی ائیله ییم من یانا - یانا
یوسف کیمی منی سالدین زندانا * بو ظلم کی سن ائتدین هانسی خان ائیلر
داد ائیله رم کیمسه کلمز دادیما * یاغشی دندیم ، یا مان گلدی آدیما

هردم سنين عشقين دوشر يا ديما * يانديرير جسدیم چراغان ائیلر
 گولگزینن قول بویونوما سالایدیم * آق سینه بده مهن من اوینا دا یدیم
 او غنچه لبللردن بیرده دا دیدیم * غنچه لردونیا می گلستان ائیلر
 من قوربا نام یارین چشم مستینه * جلاد اولدو گیردی جانیم قصدینه
 عابباس دییر منیم قبریم اوستینه * زولفلرین آچ گولگز گول افشان ائیلر

عابباس بونو دندی کی گولگز آشاغا گل سین، گول کرده ایستدی ن سین
 گل سین حیاطا، آما گوردو کی، شاه عابباس پنجره دن باخیری، گولگز
 آموزون بیر آز کناره چکدی کی، عابباسین دردی تازا لانیب آلیب، گوره ک
 گولگزه نه دئییر:

دئییب سنینن گولمه دیم * شیرین بارینان درمه دیم
 وفاسیز دین بیلمه دیم * هنج یار وفاسیز اولماسین
 وفاسیزلیق اله دوشوب * شاهی گوروب منی آتیب
 دولتیمی دوشمن چاپیب * قول دا آقاسیز اولماسین
 دردیم آرتیردی از لدن * بخزار اولدوم بو گوزله دن
 عومور باغی دولدو خزلدن * هنج باغ صفاسیز اولماسین
 چکدیم یولوندا جفانی * ترک ائیلدیم خانمسانی
 ایسته م بو بی وفانی * اما دماسیز اولماسین
 دا من سنه بلل باغلامام * دردینن جگر داغلامام
 وفاسیزن یا دا سالمام * غنیم قاداسیز اولماسین
 توف ائیلرم بو دونیا یا * هفی باخار او بی وفایا
 عاشیقین سالیر جفایا * عاشق جفاسیز اولماسین
 بو گوزله چوخ گووه ندیم * سوزلرینی من ایناندیم
 ایلقارینا آرخالاندیم * ایگیت آرخاسیز اولماسین
 گلشنیندن گول درمه دیم * وفاسینی من گورمه دیم
 او بلا دیر ایسته مه دیم * هنج ائو بلا سیز اولماسین
 عابباس دئییر بو دونیا دا * ایشیم دوشوب دور بی دادا
 هنج عاشیقین بو دونیا دا * دردی دواسیز اولماسین

عابباس بو سوزلری گولگزه دئیندن صورا اوز دهنده ریب اللهوردی
 خانا دندی: اللهوردیخان من بخله ده بیلمز دیم، آرواددا وفا اولماز

ایمیش . قایدیدبنا قویدو گشتماقا کی، گولگز پشمان اولسوب
 اوز- اوزونه دقدی: عابباس هم چوخ غیرتلی دیر، هم چوخ اوره گنی
 ناریک ،اگر بوسفر مندن کوسه داخی منی یاد اقیلمز، یخیراق بودور ،
 عابباسین اوره گین اله کتیرم اگر شاه عابباس منی دوغراسادا من
 عابباسدان کچن دکلم .قاچاراق یله لردن آشاغا انیب ،عابباسین
 دالیندا بنا اقیلدی بومنوان چاغیریب گولون آلماقا :

پولا گفدن بولجو اوغلان	»	ققیت گل احسان اقیلم
پارالارین جراحی یام	»	طیبیم درمان اقیلم
من قوربانام او حالیم	»	سیر اقیله چاتیم یانیم
بو جانیم خسته جانیم	»	مین دفعه قوربان اقیلم
ایسته دیگین وار باغیمدا	»	شهدی شکر دوداغیمدا
بیله گزهک اوطاقیمدا	»	سنی من مهمان اقیلم
سنه دقیم جانیم اوغلان	»	شیرین جانیم سنه قوربان
دوشوم یاستیق ،قولوم یورقان	»	سینه می سوزان اقیلم
قادران آلم من آغلارام	»	سینه می چپ- راست داغلارام
ابدال گیمی پوست باغلارام	»	زولفوم سایبان اقیلم
بولوندا حسرت چکهرم	»	باغیریم باشینی تیکهرم
دیدمدن قان- یاش توکرم	»	دریای عینان اقیلم
سنه دقیم قبله گاهیم	»	بی تقصیرم یوخ گناهیم
اوستویه زولف سیاهیم	»	توکوب من افشان اقیلم
دوشهرم ال- ایاقییم	»	اوزوم ساللام قوجاقییم
دوداق قوییم دوداقییم	»	قوجاقدان دیوان اقیلم
گوزلری یه قوربان اوللام	»	فوللاریم بوینویا ساللام
بوسه وئررم بوسه آلام	»	سنه فدا جان اقیلم
عابباس دغونوب دالا باغدی	»	چکریم اودلارا باغدی
گفته توغارخان ایراقدی	»	سنیله پیمان اقیلم

اقله کی، عابباس بو سوزلری گولگزدن ایشیتدی قلبی آچیلدی دالی
 قایدیدب گوردو گولگز دالیجه کلیر بوردا گورهک عابباس گولگزه نه
 دئییر:

بوکلن شهبازین قول سال بوینوتا » دیلیندن دیشیندن دوداقدان اوپ

ال ایله چانه سین قووزات بوخاری * زرخدان آلتیندا خاللاریندا ناووب
 آق اوزو گون کیمین شعله سالیدیر * بونون عشقی منیم جانیم آلیدیر
 سیاه زولفلریندن بیرتخل سالیدیر * اوتقلین آلتیندا ساچلاریندا ناووب
 بوگوزله لین چوخدور منه طولم ایشی * گوزهل ککلیک کیمین واردیر یثیش
 اینجیدن صدفن دردندیر دیشی * ققیماق دودا قهندان باللاریندا ناووب
 صونا اولوب گول ایچینده چالیشیر * عشق اودونا دوشوب یانار آلیشیر
 آغری قوربان شیرین شیریندانیشیر * بوگوزله لین شیرین دیلریندن اووب
 بوگوزله لین قوینو جنت باغی دیر * هلالی قاشلاری آجر طاقی دیر
 آق سینه سی مثل کاغذ آقی دیر * قوشا معه سی نین اورتا سیندان اووب
 من قوربان نام بو جانانین نازینا * یختیشیدیم صحبتینه سنازینا
 قویا دیدیم ده دا قیم آق بوغاریسا * فنجه دهانیندا دیشلریندن اووب
 باغریمی ازیدیر عشقین یاراسی * آق اوزه توکولوب زولفون سایاسی
 لبلرین مثال خونسار آلماسی * بو گولگزین مارال گوزلریندن اووب
 عابباس دئیر من نئیله ییم دونیا دا * فلک قویمور من یختیشیم مرادا
 دلی شیطان دئیر ایاکی آرادا * بو گولگزین سینا گردنیدن اووب
 عابباس سوزون تمام ائیله ییب قول سالیب گولگزین اوزوندن اویدو
 گولگز ددی: عابباس هارا گدیرن؟ عابباس ددی گولگز من گدیرم
 آقام شاه ولایت یانیندا شاه عابباس الیندن شکایت ائله ییم، اوندان
 عابباس گولگزینن الله ساخلا سین ائیله ییب، شه هردن چیغدی قیرا غابنا
 ائیلدی یول گشتماقا، اوز بختی اینن جنگه مشغول ایدی بیر مقدار یول
 شه هردن آرا آچمیشدی کی، دئوب دالینا باخاندان گوردو بیر آتلی
 دالدان گلیر، عابباس اوز- اوزونه ددی: حتما بوشاه عابباس آتلی-
 لاریندان دیر کی، شاه عابباس منیم قاچما قیمدان باش تا پاندان صورا
 دالیمجه گونده ریبدیر یثگراق بودور کی، من بو آتلی ینان آرام
 دانیشیب اونا یالواریب، یاخارام تا اذیتی منه چاتما سین ائله
 یاراقدا یوخومدور کی، بونون قاباغیندا نچییم، بو آرادا آتلی
 عابباسا چاتدی. گوره ک عابباس آتلی یانه دئیر:

آتلی سندن موروشسالار * بو عاشیق هایانا گشتدی
 دالیمجا دوشمنیم گلیر * سن دئمه بویانا گشتدی

آتلی بیلن سنی تاری * دهنه رم قبله یه ساری
 آپاردیلار گولگز باری * قارقانا - قارقانا گشتدی
 در حقیمه ظولم اولوبدور * اوره گیمی درد آلیبیدیر
 گوزلریم یاشدان دولوبدور * دهنده ریب آقانا گشتدی
 منه جفا ائدن چوخدور * من بیکسم ، کسیم یوخدور
 دردیم حدیندن آرتیقیدیر * دهنه سن درمانا گشتدی
 اوره ک پیمانہ سی دولدو * شاه عابباس ظولمو چوخ اولدو
 گولگز یاری الدن آلدی * قلبی یانا - یانا گشتدی
 نقتسین آقا - نقتسین آقا * دوشمن باغرین پفیلہ ماغا
 اموز عرضینی ائیلہ ماغا * نجفہ دیوانا گشتدی
 سندن آتلی لارین خاصی * سییردین قلبیمین پاسی
 خبر آسالار عابباسی * دهنه توخارخانا گشتدی
 عابباس سوزونو قورتارانندان صورا آتلی کی ، شاه ولایت اییدی ،
 بویوردو : عابباس منی تانیمیران ؟ عابباس بیردن آقاسین تانییب ،
 توپراقا دوشدو . شاه ولایت بویوردو : عابباس بو کاغازی آل آپار شاه
 عابباسین الینه وئرگینن ، گرهک سنین طویون دوتسون . عابباس
 کاغازی آقام الیندن آلیب ، امپوب ، گوزو اوستونه قویبدو . سفینه -
 سفینه قاییدیب شه ره گلدی . دروازه دن شاهلیق دستگا هینه گیردی .
 آللهوئردیخان عابباسی گورجک ایکی اللی ووردو اموز باشیندان ، دئدی :
 ائویم بیخیلسین عابباس هارا گئدیرن ؟ عابباس ایشین اولموشونو
 دئدی . آللهوئردیخان عابباسین گوزوندن امپوب بیلہ شاه عابباس
 حضورنا گلدیلر ، شاه عابباس دئدی : آللهوئردیخان عابباسی نه ایچون
 بورا گتیردین ؟ آللهوئردیخان عرض ائیلدی قبلہ عالم ساغ اولسون
 عابباس آقاسی شاه ولایتدن سیزه کاغاذ گتیریبیدیر ، شاه عابباس بوسوزو
 ائشیدیب دوردو آیاقا دئدی : عابباس بورا کیمین آقامین کاغاذین
 سن گتیرمیشسن ، ایندی سن دور ، تا من اموزوم مؤولامین کاغاذین پفشواز
 ائیلہ ییب ، اونون خدمتینه کلیم . شاه عابباس اول کاغاذ تعظیم
 ائیلہ ییب ، فرمان وئردی بیر سینی اشرفی نیاز ائیلدیلر . کاغاذی آلیب
 امپوب گوزو اوستونه قویبدو اونندان صورا کاغاذی آچیب گوردو کی ،
 یازیب ای شاه عابباس من گولگزی توخارخانلی عابباسا وئرمیشم سن ده

طویون دو تگونان والسلام . شاه عابباس فرمان و فردی طوی تدارکسی
 گورونسون ، اوندادندی : ای عابباس ایندی بقیش اون کلمه دی گوروم ،
 مندن راضی اولموشان یا بوخ ؟ گوره ک عابباس نه دقبیر :
 ای آقارلار سیزه تعریف ائیله ییم * کویک شیطان پیس چولاشار آداما
 کهنه دشمن گلیب داخی دوستا ولماز * بیرگون اولور حیله وورار آداما
 آسماندان گلر ساغلاماز دیسرک * محمد امتینده ایمان گرهک
 چیلپاغا گدیم وئر ، آجادا چورک * قیامتده اولور چوخ یار آداما
 ایگیت اولان دونیا مالین بکنمز * تاجینا ، تختینه هفتوقت گووه نمز
 اولوم حقدیر ، اما وقتی بیلینمز * جان چیخاندا گرچک اولار آداما
 چرخ فلک بیرگردشه دولانماز * مؤمنه ظولم اقدرا ووزو ، وتا نماز
 آییق اولان زینتینه آلدانماز * آلانسادا یا مان چاتار آداما
 گوزوم بوشیطاندان غافل ولما سین * بودونیا فانیدیر اونودوتما سن
 ایمان گوهرینی ارزان ساتما ، سن * آخرتده بهشت آلار آداما
 جانین ساغدیدر خدا ونده شکر ائیله * نمازین قیل بودونیا دا ذکر ائیله
 دوت اوروجون ، جهنمه فکر ائیله * یانار اوتدان سپردورار آداما
 عزرا فیل وقتینده قانشار اولاندا * اوشیرین جانیا لرزه سالاندا
 دولانیب گوزلرین حقه ، قالاندا * خوش عملدن هرای وار آداما
 تووم ، قارداش بیغیلیب کولر لر * سنین واردیلار ، تادفن اقدر لر
 پهر آلتیندا قویوب یالقیز کقدر لر * ایلان ، عقرب مونس قالار آداما
 اودمه کولر لر ایکی خوش صفات * صورو شورلار سندن کل کیفیات
 عمل یا خچی اولسا تا پاران نجات * بهشتین قاپیسین آچار آداما
 وایلا دیراگر جواب و فرمه یین * امامین ، قرآنین دئییه بیلمه یین
 یا خچی عمل آموز یانیندا گورمه یین * نکیر - منکر گورزو وورار آداما
 یاتار سان قهرده محشر اولونجه * خلایق هامیسی حشره گلیه جه
 نامه عملر اله چاتینجه * قارا نامه حسرت سالار آداما
 قیامتده غوغا اولار ، قال اولار * گنه کار بنده نین دیلی لال اولار
 قیل کورپوده گلر اوردا یول اولار * شاه مردان گلر قانشار آداما

شاہ عابباسا من دہ ایلقا روفیرم * اونون ظولملریندن حقیم کچیرم
 شاہ مردان خدمتینده دقیرم * الہی اول سن معدکار آداما
 عابباس دقیر شاہدا ولسون یارادان * کینئی، عداوتی گوتدوم آرادان
 باغیشلاماق ایستیرم من خدادان * رحم ایلہ سین او گرفتار آداما
 ***** سون *****

میرھدایت حصاری (ہدایت)

من کیمم؟



من کیمم؟ بیر عاشیق ، بیر جانداں کچن	من کیمم؟ بیر عاشیق ، بیر جانداں کچن
من کیمم؟ یا خشنی، یا مانداں سقچن	من کیمم؟ یا خشنی، یا مانداں سقچن
عاشیقام دونیا یا، عاشیقام، عاشیق	عاشیقام دونیا یا، عاشیقام، عاشیق
بیر دریا زھر اولا، نکجه بیرقاشیق	بیر دریا زھر اولا، نکجه بیرقاشیق
بیرگولوش قلبیمده، قووزایار طوفان	بیرگولوش قلبیمده، قووزایار طوفان
بیر شیرین صحبتله، گور نجه آسان	بیر شیرین صحبتله، گور نجه آسان
ولاکین، مین دهنه گوزل ده اولسا	ولاکین، مین دهنه گوزل ده اولسا
کچمه رم وطندن، دونیا بیغیل سنا	کچمه رم وطندن، دونیا بیغیل سنا
ازلدن سفوگیلیم وطندیر، وطن	ازلدن سفوگیلیم وطندیر، وطن
اقلین ایستہ مین، دیلین سفومہ یین	اقلین ایستہ مین، دیلین سفومہ یین

روزنامهٔ مکافات

نخستین روزنامه منتشره درخوی

=====

شهرتاریخی خوی پیشینهٔ بس درخشانی دارد. این شهر مبارز در نهضت مشروطیت نیز نقش بزرگی را بر عهده گرفته و در به ثمر رساندن آزادی و حکومت قانون مجاهدت‌های فراوانی کرده است. چنان‌که در زمین شهرهای آذربایجان بعد از تبریز خوی دومین کانون جنبش به‌شمار می‌رفت. مجاهدان این شهر برای رهایی از یوغ استبداد و غول استعمار با تاسی از دژ آزادی "تبریز" مبارزه‌ی امان خود را بر علیه ستمگران آغاز کردند و بعد از آن که شهرشان از دست عوامل استبداد آزاد شد دست به اصلاحات اجتماعی، سیاسی و فرهنگی زدند. از جمله به تاسیس مدرسه و روزنامه همت گذاشتند. چون می‌دانستند که نگهداری آزادی دشوارتر از گرفتن آن است و این امر میسر نیست مگر با بیدار شدن مردم و بالارفتن آگاهی سیاسی و شعور اجتماعی توده‌های زخم‌تکش که قرن‌های متوالی توسط زورگویان و افراد ضد بشری مسود استعمار قرار گرفته‌اند. آن‌ها به این اصل مسلم اعتقاد داشتند که روزنامه و مدرسه فرزندان توأمان فرهنگ یک جامعه هستند که یکی عهده‌دار تربیت کودکان و دیگری مأمور پرورش بزرگان است. هر جا معناه، که بخواهد مستقل آزاد و سربلند زندگی کند باید افکار مردمش را بالا ببرد و این هم میسر نیست مگر با ایجاد مدارس و مطبوعات آزاد و متعهد، در این میان جراید و کلا وسائل ارتباط جمعی نقش تعیین‌کننده را در هرا اجتماعی دارند. جا معناه ای که روزنامه ندارد و یا مطبوعاتش از آزادی برخوردار نیستند آن جا معناه را آزاد نمی‌توان شمرد.

آزادبخواهان خوی نیز این نیاز اجتماعی و تاریخی را لمس می‌کردند و برای جامعه عمل پوشاندن آن مجاهدت می‌کردند. روزنامه "مکافات" در یک چنین شرایطی تاریخی و در اوج مبارزه جهت رسیدن به حاکمیت خلق و برای زدودن آثار شوم استبداد متولد شد. قدم‌های بس ارزنده‌ای را در راه رسیدن به هدفش برداشت. این جریده انقلابی نخستین مشروطه‌خواهی ول مؤثری را با زی کرد.

در بارهٔ حوادث آن دوران و چگونگی تاسیس روزنامه مکافات در کتاب

"تاریخ خوی" مختصراً چنین می خوانیم: "جیدرخان عمو و غلو پس از بنیاد ران مجلس به باکو فرار کردند و در آنجا شنیدند که آزادیخواهان تبریز مقاومت می کنند از قفقاز به تبریز آمدند و تبریز به مزندرفت و پس از این که خسوی دوباره به وسیله مجاهدان فتح گردید خود را به خوی رسانید و رشته کارها را به دست گرفت و انجمن تبریز نیزاً میرحشمت (سعیدالممالک) را که از آزادیخواهان بنام بود به فرمانداری خوی برگزید و به این شهر فرستاد عمو و غلو و میرحشمت با همکاری یکدیگر شروع به تأسیس ادارات دولتی از قبیل دادگستری، شهرداری و شهربانی نمودند و انجمن خوی به ریاست حاج علی اصغر پارسا بازرگان معروف دوباره جلسات خود را تشکیل داد و هم - چنین میرزا حسن رشیدی به پشتیبانی مجاهدان خوی دبستانی به نام "خیریه" تأسیس نمود و میرزا آقاخان مکافات مرنندی نیز روزنامه ای ذایر و منتشر ساخت"^۱

ادوارد براون این روزنامه را چنین معرفی میکند :

" روزنامه " مکافات در سال ۱۳۲۷ هجری قمری به مدیریت میرزا آقاخان مرنندی مدیر مدرسه مساوات در شهر خوی منتشر می شد. بیشتر موضوعات این روزنامه به قلم ابوالحسن خان محمدعلی زاده ملقب به سعیدالممالک و میرحشمت می باشد که وی در زمان انقلاب مشروطیت، خوی و سلماس را از جانب انقلابیون تصرف کرد. صاحب این روزنامه میرزا نورالله یکانسی و منشی آن انقلابی بوده است. این روزنامه مشتمل بر چهار صفحه به قطع (۵/۶ x ۵/۱۱) که قیمت هر نسخه آن یک عباسی بوده است "^۲

مرحوم محمدعلی تربیت نیز در فهرست جراید آذربایجان (ص ۴۱۱) این روزنامه را هفتگی و با چاپ سربی معرفی می کند.

روزنامه " مکافات مثل چراغ پرنوری که تاریکی را روشن می کند بعد از انتشار، آثار مثبت اجتماعی و فرهنگی خود را آشکار می کند و در نتیجه آزادیخواهان و اشخاصی که برای خوشبختی انسان هادلشان می طیند را خوشحال می کند. به طوری که جراید برون مرزی نیز از انتشار این نشریه استقبال می کنند از جمله روزنامه " حکمت که توسط میرزا مهدی خان زعیم الدوله تبریزی در قاهره چاپ می شد در شماره ۹۳۳ غره " جمادی الثانی ۱۳۲۷ قمری در باره " مکافات چنین می نویسد :

" روزنامه " مشکین شما (مکافات) نام که از دارالسرور خوی به نام جناب

(۱) مهدی آقاسی - تاریخ خوی (از انتشارات دانشگاه تبریز ۱۳۵۰) ص ۲۲۷

(۲) ادوارد براون - تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران (ج ۳) ص ۹۶

آقا میرزا ابوالحسن محمدعلی زاده نگاشته شده و مدیر پاک دلش جناب آقای
میرزا آقاخان و صاحب امتیاز آن جناب میرزا نورالله علی زاده بوده
به تاریخ ربیع الثانی ۱۳۲۷ در آن شهر دلکش منطبع گردیده است. خدا
شاهد است دلم از دیدن آن شاگردید^۱

بعد از این که شهرخوی به دست انقلابیون آزاد شده و در زمین‌های اجتماع
می، سیاسی و فرهنگی گام‌های مؤثری برداشته می شود این شهر به یک کانون
انقلابی و آزادخواهان تبدیل می گردد. به طوری که انجمن ولایتی و سایر
ارگان‌های انقلابی با پشتیبانی و حمایت مردم غیور این شهر با چشمان باز
تمام حوادث و رویدادهای کشور را زیر نظر می گیرند و هر جا که احساس می‌کنند
کوچکترین خطری استقلال و آزادی کشور را تهدید می کند فوری عکس العمل
نشان داده و برای خنثی کردن خطر بسیج می‌شوند. چنان که بعد از ورود قشون
روسیه تزاری به آذربایجان و اشغال تبریز این روزنامه انقلابی با شدت
هر چه تمام تر به مقابله برمی خیزد و در افشای جنایات دشمن غدار و ددمنشی
های سالدات‌های روسی وظیفه انقلابی خود را به خوبی ایفاء می کند. میرزا
آقاخان مرندی مدیر این روزنامه می نویسد:

"پس از ورود قشون روس‌ها در وان ستارخان سردار ملی و باقرخان سالار ملی
و برخی از سران آزادخواهان به کنسولگری دولت عثمانی در تبریز پناهنده
شدند. روزنامه‌های تبریز پاره‌ای از انتشار خودداری کرده و دم فرو بسته و در
گوشه‌ای نشستند. شاه در وان سید محمد رضای مسوات که در این اوان به تبریز
آمده روزنامه مسوات را می نوشت او هم ناگزیر سکوت اختیار کرده لیکن
رفتار قشون روس را که مخالف قوانین بین المللی بود مانند تحت الحمایه
گرفتن مستبدین و تخریب خانه‌های مردم به بهانه سوء قصد به سپاه خود و
مداخلات در کارهای داخله و غیر از این‌ها به وسائل نهانی به مدیر مکافات
می فرستادند او هم در روزنامه مکافات درخوی نشر می داد زیرا هنوز مجاهد
- پین خوی از تصمیم خویش بازمانده و با همان حرارت باقی بودند"^۲

دکتر سلام الله جاوید نیز در این باره می نویسد: "روزنامه مکافات
که مرتب منتشر می شد برای آزادی تبلیغ نموده و مجاهدین را برای
مبارزه تشویق می کرد. حتی بعد از تسلط قشون روس در تبریز آزادخواهان

(۱) صدر هاشمی - تاریخ جراید و مجلات ایران (ج ۴) ص ۲۳۵
(۲) رحیم رضا زاده ملک - حیدرخان عمواوغلی چکیده انقلاب - ص ۱۶۶

خوی به رهبری حیدر صمو و قلو چندین ماه دوام کرده مشغول مینارزه بودند. مکافات نیز منتشر شده قسمتی از فجایع روس‌های تزاری را می‌نوشت

مندرجات روزنامه مکافات از نظر سندیت تاریخی نیز ارزش گرانبها-
فی دارد. این روزنامه اغلب رخداد های آن دوره را که در آن نقطه آذر-
بایجان روی داده بودند مشروحا درج کرده به طوری که احمد کسروی موقع
نگارش تاریخ مشروطه از مطالب این روزنامه در چند مورد استفاده کرده
است.

*** ** **

چهارم:

ویرانا چویردی نچه کند، شهر
هویره، خرمشهر، آبادانیمیز
نه قدر گوزل دی خوزستانیمیز

ایگیتلر نعره سی سالدی لرزه لر
بیرلیکین قدرتی کؤستردی اثر
قازاندی اقلیمیز کون به کون ظفر
باهارا چوریلدی زمستانیمیز
نه قدر گوزل دی خوزستانیمیز

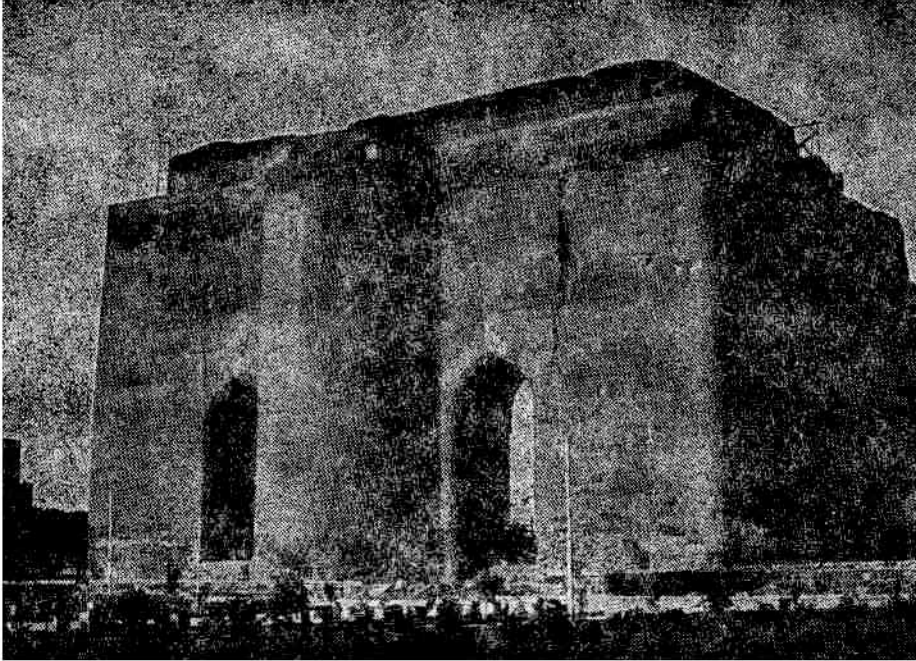
گلمیشم یولوندا قویام بو جانی
یئرینه یقتیرم عهدی، بیمانی
بیوفا بیلمه سین ائلرز (اورمان) ی
"حب الوطن" دئییب چون ایمانیمیز
نه قدر گوزل دی خوزستانیمیز

رضا - اورمان

تسلیت

هیئت تحریریه «وارلیق» فوت پدر عزیز و ارجمند آقای
علی کمالی نویسنده و عضو هیئت تحریریه مجله وارلیق
را بخدمتشان تسلیت گفته ضمن طلب رحمت برای مرحوم
اکبر کمالی برای بازماندگان پویزه آقای علی کمالی و
برادران عزیزشان طول عمر و صبر جمیل مسئلت می نماید.

وارلیق



ارک تبریز

وارلیق

مجله ماهانه فرهنگی، ادبی و هنری

(به زبانهای فارسی و ترکی)

تحت نظر هیئت تحریریه

صاحب امتیاز و مدیر: دکتر جوان هیئت

تهران، خیابان ولی عصر، کوچه بیدی شماره ۱۷

تلفن عصرها ۶۴۵۱۱۷

چاپ کاویان - میدان بهارستان

شماره ۱۵۰ سال